

وقایع



جنگ های صلیبی

جنگ های صلیبی عنوانی است برای مجموعه ای از جنگ های میان مسیحیان و مسلمانان که در سال ۱۰۹۵ میلادی آغاز گردید و پس از هشت جنگ خونین در سال ۱۲۹۱ میلادی پایان یافت.

استفاده از کلمه ی صلیب به عنوان نماد مسیحیت، بیانگر آن است که این جنگها به نام دین آغاز گردید و یکی از مهمترین برگهای تاریخ روابط مسلمانان و مسیحیان را رقم زد.

مورخان دلایل مختلفی را برای این جنگها شمرده اند. برخی معتقدند سختگیری های مسلمانان بر زائران اماکن مقدس مسیحی که پس از استیلای ترکهای سلجوقی صورت گرفت مسیحیان را برای تصرف اماکن مقدس تحریک نمود. اما در مقابل، گروهی نیز از اغراض سیاسی و اقتصادی پادشاهان و رهبران مسیحی سخن به میان آورده اند. رونق کشورهای اسلامی و تمدن آن، برای بسیاری از پادشاهان هوس انگیز

بود و رؤیای به چنگ آوردن این کشورها همواره یکی از آرزوهای پادشاهان غربی بود.

الکسیس امپراتور قسطنطنیه، برای محقق ساختن این آرزوی دیرینه با ارسال نامه‌ای به پاپ آن زمان از وی خواست تا مسیحیان را برای تصرف بیت المقدس به جنگ فرا خواند.

پاپ اوربان دوم نیز با تشکیل شورایی از کلیساهای غربی موضوع را مطرح ساخت. رهبران کلیسا موافقت خود را با این تصمیم اظهار داشتند و آمادگی خود را برای آغاز جنگ مقدس بر علیه مسلمانان ابراز داشتند. به زودی تبلیغات گسترده‌ای برای جلب نظر مردم آغاز گردید. رهبران مسیحی با عنوان این مسأله که بیت المقدس، شهر مقدس مسیحیان است و به آنان تعلق دارد مسیحیان را برای جنگ آماده می نمودند.

یکی از شخصیت‌هایی که نقش بزرگی را در ترغیب مردم به جنگهای صلیبی ایفا نمود راهبی به نام پطرس بود که مردم وی را با نام پیر منزوی می شناختند. وی با پوشیدن لباسی زبر و در دست گرفتن صلیبی بزرگ، سوار بر الاغ شده و به مناطق مختلف اروپا سفر نمود و تعداد بی شماری را برای این جنگ گرد خویش جمع نمود. پاپ نیز اعلامیه‌ای را منتشر ساخت و به کسانی که در راه جهاد قدم می نهادند وعده آمرزش گناهان را داد: همه‌ی کسانی که در این راه چه در خشکی و چه در دریا یا هنگام جنگ با بت پرستان بمیرند، گناهانشان بی درنگ پاک خواهد شد. من این را به واسطه قدرت خدا که به من داده شده است، عطا می کنم.

با این حال بیشتر مردم، تنها به امید بهبود شرایط زندگی به جنگهای صلیبی پیوستند و البته نه تنها مردم عادی بلکه رهبران مسیحی نیز از این قاعده مستثنی نبودند. پاپ اوربان دوم در شورای کلرمون خطاب به کشیش‌ها و اسقف‌های مسیحی اظهار داشته بود:

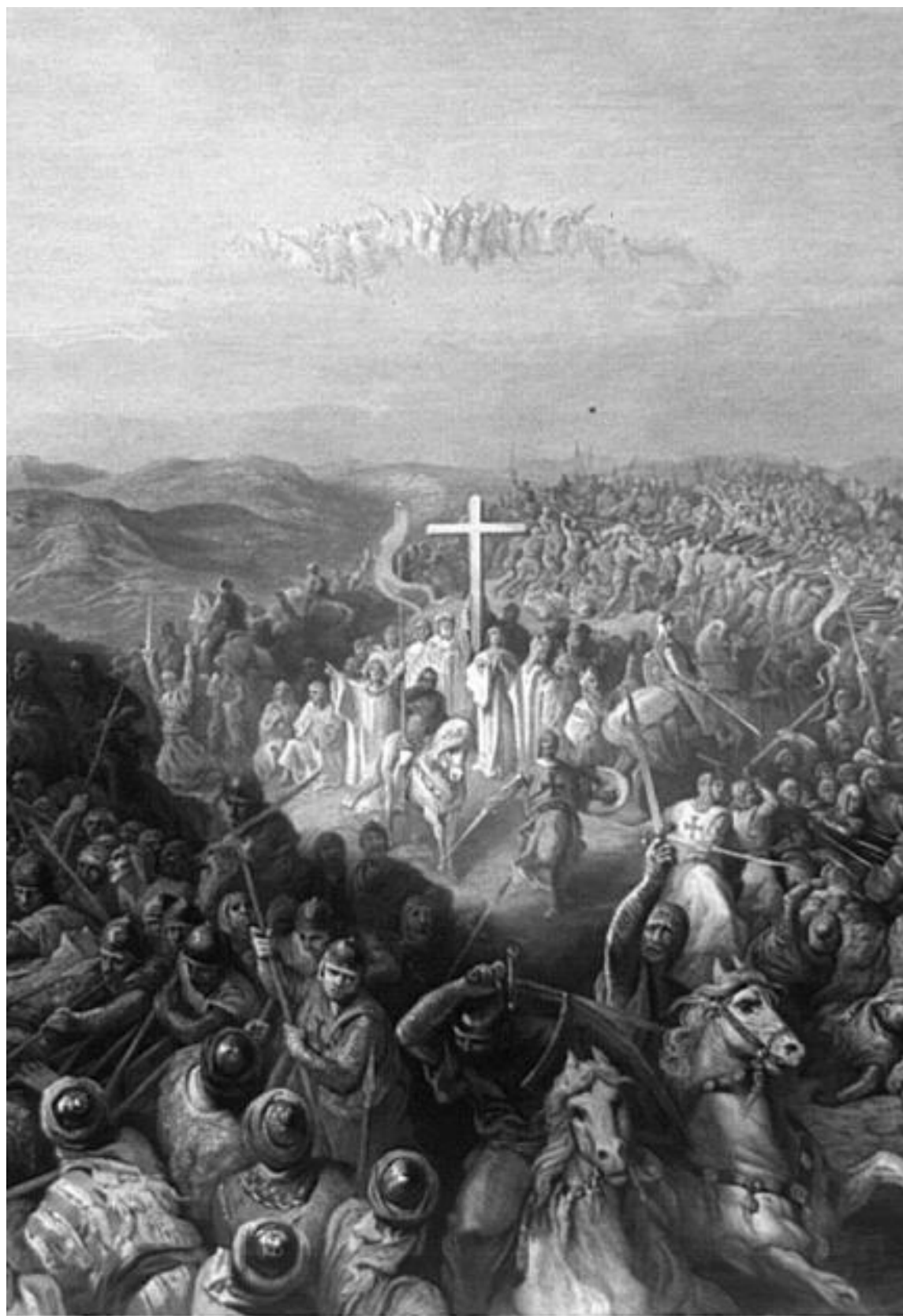
اورشلیم بهشتی است آکنده از لذات و نعمتها، سرزمینی است به مراتب ثمربخش‌تر از همه‌ی سرزمین‌ها. آن شهر شاهی که در قلب عالم قرار گرفته است از شما تمنا دارد که به یاریش بشتابید.

نخستین جنگ صلیبی:

به زودی ارتشی بزرگ، متشکل از اقشار مختلف مردم تشکیل و راهی بیت المقدس گردید. برخی از مورخین تعداد لشکریان صلیبی را ششصد هزار نفر شمرده‌اند.

لشکر به سوی بیت المقدس راه افتاد و در طی این مسیر طولانی به غارت شهرهایی که در راهش قرار داشت اقدام نمود. پس از رسیدن به اورشلیم، آن را به مدت یک ماه تحت محاصره درآوردند و در نهایت موفق به تصرف آن شدند. مهاجمین پس از ورود به شهر به کشتاری دست زدند که نمونه آن کمتر در تاریخ دیده شده است.

آنان هر یهودی و مسلمانی را که دیدند چه بزرگ و چه کودک از دم تیغ گذرانند و شهر را تبدیل به حمام خون نمودند. یک مورخ غربی این واقعه را چنین توصیف می‌کند: تنها در داخل معبد سلیمان، ده هزار سر از بدن جدا گردید و پای انسان تا قوزک در دل خون فرو می‌رفت. دیگر چه بگویم؟ حتی یک تن جان به در نبرد. حتی



از جان زنان و کودکان هم نگذشتند.

به این ترتیب نخستین جنگ صلیبی، پس از سه سال به پایان رسید.

دومین جنگ صلیبی:

در سال ۱۱۴۵ میلادی، مسلمانان اقدام به بازپس گیری شهر ادسا که دارای اهمیت فراوانی بود نمودند.

خبر بازپس گیری این شهر به رم رسید و پاپ را بر آن داشت تا دوباره برای تسخیر این شهر مردم را به جنگی دیگر فرا خواند. به زودی قوای مسیحیان به سوی ادسا رهسپار شد. این بار لشکر به دو بخش تقسیم شد و از دو مسیر جداگانه به سوی این منطقه رهسپار شدند. اما این بار، ترکهای سلجوقی از این فرصت سود جسته و در دو مرحله، هر دو بخش سپاه صلیبی را شکست دادند و نزدیک به دو سوم این لشکر را نابود کردند. پس از این شکست، نیروهای صلیبی از پای ننشستند و پس از تجدید قوا تصمیم گرفتند تا به دمشق که شهری استراتژیک برای مسلمانان به شمار می آمد حمله کنند و آن را به تصرف خویش در آورند. لشکر صلیبی علی رغم آنکه در اولین برخورد خویش توانست به پیروزیهایی دست یابد اما به دلایلی نامعلوم، فرماندهان سپاه دستور عقب نشینی را صادر کردند و پس از گذشت چند روز بدون آنکه به نتیجه ای برسند راه بازگشت به اورشلیم را در پیش گرفتند. برخی از تبانی فرماندهان لشکر با والی دمشق سخن به میان آوردند اما این نیز تنها در حد یک احتمال بود. علل این عقب نشینی هرگز فاش نشد و به رازهای سر به مهر تاریخ پیوست. به مدت چند دهه، صلح تقریبی میان کشورهای اسلامی و

مسیحیان برقرار بود تا اینکه رنو دوشاتیون، شاهزاده‌ی انطاکیه در سال ۱۱۸۷ م در عملی ناجوانمردانه با حمله به کاروان تجاری مسلمانان که عازم زیارت مکه بود خشم آنان را برانگیخت. وی اموال کاروان را غارت نمود و به این نیز اکتفا نکرده و دستور قتل عام مردان کاروان و به اسارت گرفتن زنان و کودکان را صادر نمود.

در این زمان، صلاح الدین ایوبی، حکمران سوریه از رنو خواست تا اسیران را آزاد کند و دیه‌ی کشته شدگان را نیز بپردازد اما رنو با بی‌توجهی حتی از پذیرفتن نماینده‌های صلاح الدین نیز سرباز زد.

صلاح الدین با تشکیل لشکری بزرگ به سوی اورشلیم حرکت کرده و پس از دو هفته محاصره‌ی این شهر موفق به تسخیر این شهر گردید.

سومین جنگ صلیبی:

سقوط اورشلیم، طوفانی از وحشت و خشم را در میان مسیحیان برانگیخت. بار دیگر لشکر صلیبی عزم خود را جزم نمود تا اورشلیم را به تصرف خویش درآورد. سپاه صلیبی به رهبری شخصی به نام ریچارد که بعدها به ریچارد شیردل معروف گشت به اورشلیم حمله نمود اما با مقاومت سرسختانه‌ی صلاح الدین و نیروهای تحت فرمان وی مواجه گشت. در نهایت، صلاح الدین پیش قدم گردید و پیمان صلحی را با ریچارد بست. بر اساس این پیمان، مسیحیان از این پس می‌توانستند آزادانه برای زیارت به شهر اورشلیم مسافرت کنند و بدینسان سومین جنگ صلیبی پایان پذیرفت.

چهارمین جنگ صلیبی:

در سال ۱۲۰۴م مسیحیان با حمله به شهر قسطنطنیه، این شهر را به تصرف خویش در آوردند و یکی از هولناکترین وقایع تاریخ را رقم زدند. آنان به محض ورود به این شهر اقدام به کشتاری بی سابقه نمودند. آنان به هیچ کس رحم ننمودند و حتی کودکان را نیز به فجیع ترین حالت به قتل رساندند. عجیب آنکه حتی کلیساهای این شهر نیز از چپاول آنان در امان نماند.

پنجمین جنگ صلیبی:

پاپ در سال ۱۲۱۸م برای بار دیگر مسیحیان را به فتح مصر ترغیب نمود و لشکر صلیبی را به این منطقه گسیل داشت. بلند پروازیهای رهبران مسیحی کاری را از پیش نبرد. چرا که فرانکها که همواره در جنگها به یاری این سپاه پرداخته بودند زیر سایه ی صلح از زندگی مناسبی برخوردار بودند و از همراهی لشکر صلیبی سرباز زدند. در نهایت صلیبیان بدون آنکه به هدف مشخصی دست یابند به اروپا بازگشتند.

ششمین جنگ صلیبی:

این واقعه را اگرچه در تاریخ به عنوان جنگ ثبت نموده اند اما حقیقت آن است که در طی آن هرگز خونی ریخته نشد. چرا که فردریک دوم، پادشاه آلمان پس از رسیدن به سرزمین مقدس در سال ۱۲۲۹م دریافت که مسلمانان دیگر علاقه ای برای فرمانروایی بر اورشلیم ندارند. سلطان مصر با فردریک به توافق رسید و اورشلیم را در اختیار

فردریک قرار داد و جنگ ششم صلیبی بدون آنکه خونی ریخته شود پایان پذیرفت.

جنگهای صلیبی هفتم و هشتم:

اورشلیم به مدت پانزده سال در دست مسیحیان باقی ماند تا اینکه برخی از مسلمانان که از عمل پادشاه مصر ناخشنود بودند به اورشلیم حمله کرده و آن را به تصرف خویش در آوردند. شاه لوئی نهم بر آن شد تا شهر مقدس را به دست بیاورد. وی در سال ۱۲۵۰ به اورشلیم حمله نمود اما مقاومت سرسختانه‌ی مسلمانان، نه تنها نقشه‌ی لوئی را نقش بر آب کرد که خود وی نیز به اسارت مسلمانان درآمد. وی پس از پرداخت غرامتی سنگین آزاد گردید. آخرین جنگ صلیبی نیز در پی تصرف انطاکیه در سال ۱۲۶۸ توسط مسلمانان صورت پذیرفت. لوئی نهم، برای بار دیگر بر آن شد که بخت خویش را بیازماید. بنابراین به اتفاق پسرانش، هشتمین مرحله‌ی این نبردها را سازماندهی کرد اما عمر وی کفاف نداد و با وفات وی در سال ۱۲۷۰ م آخرین جنگ صلیبی پایان یافت. پس از وی شهرهایی که مسیحیان به تصرف خویش در آورده بودند یکی پس از دیگری توسط مسلمانان فتح گردید. عکا آخرین شهری بود که از سیطره‌ی صلیبیان خارج گردید و با فتح این شهر در سال ۱۲۹۱ م، دوران استیلای مسیحیان بر شهرهای اسلامی پایان پذیرفت.



جنگ های ایران و روس

جنگ های ایران و روسیه، یا جنگ ایران و روس، نامی است که به دو جنگ بزرگ بین ایران و روسیه تزاری در زمان پادشاهی فتح علی شاه قاجار داده شده است. این جنگ ها با شکست ایران از روسیه پایان یافت و بخش های بزرگی از ایران به قلمرو امپراتوری روسیه پیوست. رابطه ایران با روسیه در دوره قاجار خصوصاً در زمان زمامداری فتح علی شاه خصمانه و حالت درگیری همیشگی داشت. علت اصلی وقوع این جنگ ها سیاست های توسعه طلبانه روسیه بود، سیاستی که از زمان پتر کبیر و با رشد سرمایه های تجاری روسیه شروع شد و هدف اصلی این کشور دسترسی به دریای آزاد بود، علت دیگر دست اندازی روس ها به خاک قفقاز بود که ساکنان آن خواستار خودمختاری بودند و همچنین قفقاز مرکزی و جنوبی که جزیی از خاک ایران محسوب می شد و ساکنان آن هواخواه ایران بودند. از

طرف دیگر مردم مناطق قفقاز شرقی یعنی گنجه، شیروان، تالش، باکو علاوه بر مسلمان بودن، طرفدار ایران بودند و این موجب نارضایتی روس‌ها می‌شد. گرجستان نیز یکی از علل اساسی اختلاف بین ایران و روسیه بود. گرجستان ناحیه حاصل‌خیز سبز و خرمی است که در دامنه کوه‌های قفقاز و در سواحل شرقی دریای سیاه واقع شده‌است. از نخستین روزهای تاریخ ایران نام مردم گرجی در اسناد تاریخی ایرانی آمده‌است. گرجستان در زمان آغامحمدخان به تصرف ایران درآمده بود. پس از ملحق شدن گرجستان به روسیه فتحعلی شاه در بازگرداندن آن تلاش‌های بسیاری کرد.

با امضای قراردادی بین حاکم گرجستان و امپراتور روسیه، گرجستان تحت نفوذ روسیه قرار گرفت. از آنجایی که بسیاری از ساکنان این منطقه مسلمان بودند و تبعیت از یک حکومت غیرمسلمان را ننگ می‌دانستند، به ایران کوچ کردند. افزون بر این، برادر حاکم گرجستان که از این قرارداد ناراضی بود، به دربار فتحعلی شاه آمد و دولت ایران را به جنگ با روس‌ها دعوت کرد. در پی این حوادث قوای روس با یورش به شهرهای گنجه، شوش و ایروان، آن مناطق را مورد تعرض قرار دادند. پس از این حملات بسیاری از علما، مردم را به مبارزه با کفار روس دعوت کردند. بدین ترتیب بود که دوره اول جنگ‌های ایران و روس آغاز شد در سال ۱۱۸۲ (هجری شمسی) و پس از گذشت ده سال از شعله‌ور شدن آتش جنگ، قوای هر دو دولت چنان ضعیف شد که طرفین آمادگی خود را برای پایان جنگ اعلام کردند. بر همین اساس و با دخالت دولت انگلستان، عهدنامه گلستان میان دو کشور ایران و روسیه به امضاء رسید. به موجب این قرارداد، تمامی شهرهایی که تا آن تاریخ به

تصرف روسیه در آمده بود به خاک روسیه ضمیمه شد و مالکیت روسیه بر شهرهای قره باغ، باکو، دربند، لنکران و بخشی از تالش نیز پذیرفته شد. ایران نیز قبول کرد از همه دعاوی خود در مورد مناطق داغستان، گرجستان و ارمنستان چشم بپوشد. همچنین حق کشتیرانی در دریای خزر از ایران سلب گردید و در عوض، دولت روسیه تعهد سپرد که تنها نیابت سلطنت عباس میرزا ولیعهد را پذیرفته و به قدرت رسیدن او را تضمین کند. در این قرارداد، مرزهای دو کشور دقیقاً معین نشد و همین نامعلوم بودن مرزهای دو کشور و مقررات عهدنامه گلستان موجب شد که دولت ایران از این عهدنامه سربتابد و روسیه را به نیرنگ متهم سازد. این عوامل باعث شد که جنگ دوم ایران و روسیه در سال ۱۲۰۵ (هجری شمسی) شکل گیرد و با شکست ایران عهدنامه سیاه دیگری با نام ترکمانچای باز با وساطت انگلستان به ایران تحمیل شود. شکست های فضاحت بار ایران در این جنگ ها یکی از دلایل اصلی پی بردن مردم و علما به عقب ماندگی کشور و بیداری ایشان در دهه های بعد بود. عهدنامه ای در ۱۶ فصل و یک قرارداد تجاری الحاقی در ۹ فصل نوشته شد و در تاریخ ۵ شعبان ۱۲۴۳ هجری به امضای نمایندگان ایران و روسیه رسید. روس ها با در دست داشتن امتیازات پیمان ترکمانچای، شمال ایران را قبضه کرده و اعتبار بین المللی ایران را کاملاً مخدوش ساخته بودند. بعد از این واقعه دیگر میان روس و ایران حوادث مهم و برخوردهای دامنه داری، مگر در مورد آشوراده و چند پیشامد کوچک دیگر، رخ نداد. طی این قرارداد قلمروهای باقی مانده ایران از معاهده گلستان در قفقاز شامل خانات ایروان و نخجوان به روسیه واگذار شد. ایران حق

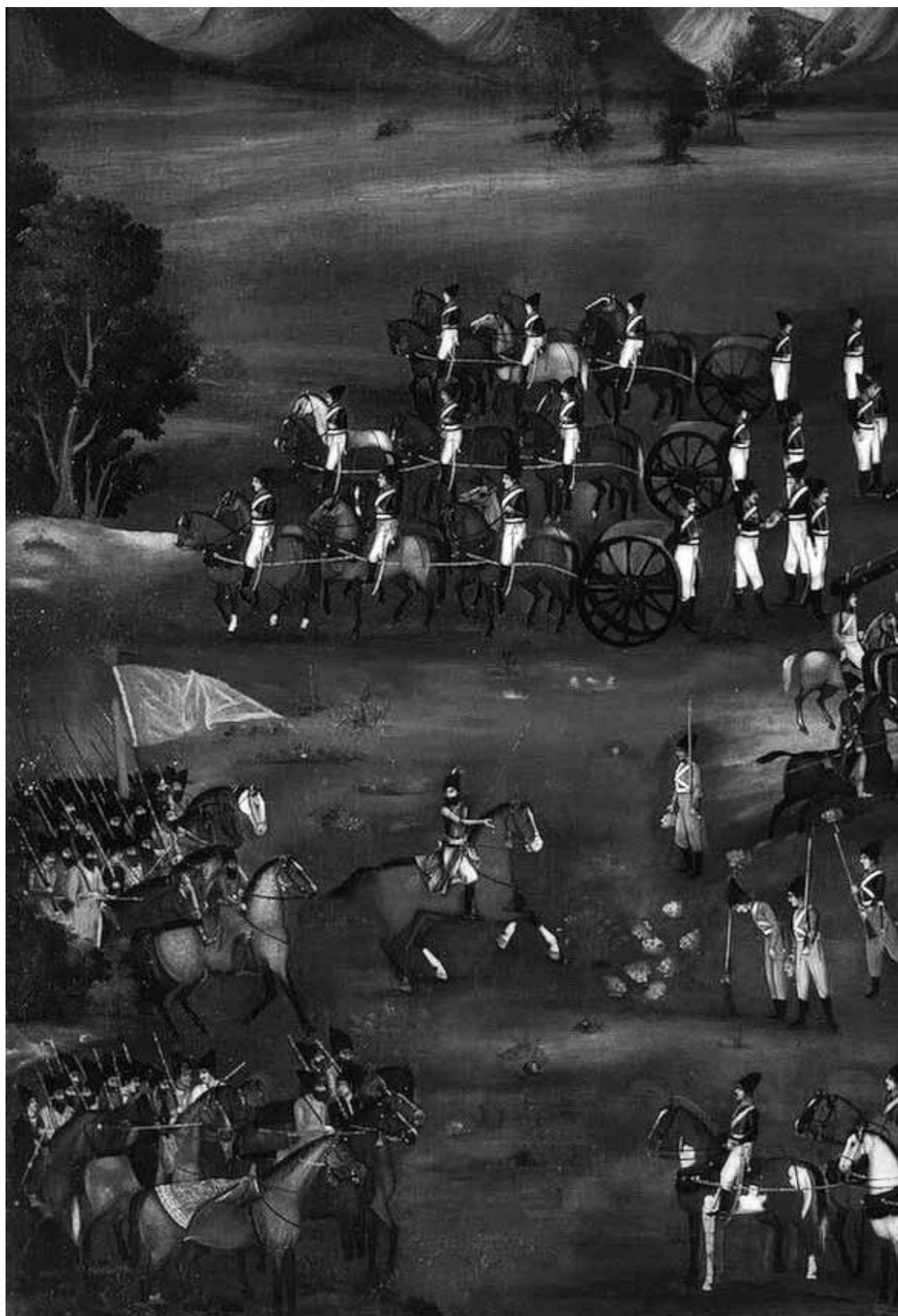
کشتی‌رانی در دریای خزر را از دست داد و ملزم به پرداخت ۱۰ کرویر تومان به روسیه شد. بر طبق این قرارداد روسیه قول داد از پادشاهی ولیعهد وقت عباس‌میرزا حمایت کند.

با بررسی شرایط موجود در آن دوره و با توجه به آنکه انگلستان و روسیه در آن دوران در این منطقه با یکدیگر رقابت داشتند میتوان دلایل اصرار انگلستان برای انعقاد این قراردادها را این گونه عنوان نمود:

- جلوگیری از عدم پیشروی نیروهای روس در ایران: عدم توقف جنگ می توانست سبب پیشروی نیروهای روس در خاک ایران و رسیدن به مناطق حساس و مهم ایران شود. عدم توقف جنگ می توانست سبب حضور روس ها در ایران و سنگین شدن وزنه روس ها در مقابل انگلیس شود.
- ضعیف نگه داشتن ایران برای دست یابی به اهداف مرتبط با هند: یکی از دلایل بسیار مهم انگلیس برای حضور در ایران، حفظ موقعیت خود در هند بوده است. بی تردید پیروزی هر دو طرف ایران یا روسیه در این جنگ می توانست سبب تضعیف شدن موقعیت انگلیس در ایران و به این ترتیب به خطر افتادن منافع انگلیس در هند گردد.

ذکر همین دو دلیل به قدر کافی نیات و منافع انگلیس از انعقاد این دو عهدنامه ننگین علیه ملت ایران و خاتمه یافتن جنگهای ایران و روس را توجیه می نماید. همانگونه که پیداست عقد این معاهدات موجب آن شد که ایران همچنان ضعیف و تحت حمایت انگلیس قرار گیرد و از سوی دیگر از نفوذ روس ها در ایران هم ممانعت به عمل آید.





جنگ جهانی اول

با ترور ولی عهد اتریش در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ به صربستان و حمله اتریش جنگ جهانی اول آغاز شد. این بهانه‌ای بود تا کشورهای اروپایی برای حل اختلافات متعدد خویش و برطرف نمودن سوءظن‌ها و در حقیقت برای فرونشاندن عطش قدرت‌طلبی خود جنگی را آغاز نمایند. دولت روسیه اعلام داشت که از استقلال و تمامیت ارضی صربستان در مقابل اتریش حمایت خواهد کرد. از این رو، در ۳۱ ژوئیه همان سال، روسیه و اتریش، هر دو اعلام بسیج عمومی کردند. روز بعد در اول اوت ۱۹۱۴م، آلمان که با اتریش قرارداد مودت داشت و همچنین مترصد فرصتی برای آغاز جنگ با روسیه و توسعه قلمرو امپراتوری خود به طرف شرق بود به روسیه اعلان جنگ داد و قریب چهار میلیون سرباز را برای جنگ بسیج کرد. آلمان در مرحله نخست لوکزامبورگ را اشغال

کرد و در ۳ اوت ۱۹۱۴م نیز به فرانسه اعلان جنگ داد. چند ساعت بعد از آن، دولت انگلستان که موافقت‌نامه دوستی با فرانسه به امضا رسانده بود، به حمایت از این کشور وارد جنگ شد و بدین ترتیب اروپا و بخشی دیگر از سایر نقاط جهان در آتش جنگ فرو رفت. این جنگ چهار سال به طول انجامید و ۱۶ کشور جهان، در آن درگیر بودند. تلفات این جنگ بیش از ۸ میلیون کشته و میلیون‌ها زخمی برآورد گردید. این جنگ سرانجام در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸م به پایان رسید.

دولت عثمانی اعلام بی طرفی کرد. دول متفق به سلطان عثمانی تأکید کردند که استمرار موضع بی طرفی دولت عثمانی و خلع خدمت افسران آلمانی می تواند احترام و استقلال اراضی دولت عثمانی را حفظ کند. جز آن که پیوند فرانسه، انگلیس و روسیه که دشمن سستی دولت عثمانی بودند و نیز قیام حرکت تورانی ترکی بر ضد روسیه، زمینه را برای پیوستن عثمانی به دو دولت میانی اتریش و آلمان فراهم کرد و عملاً این کشور درگیر نبرد شد.

انور پاشا سلطان عثمانی نسبت به ارتش آلمان سخت علاقه مند بود؛ به ویژه پس از پیروزی های اولیه آلمان ها، این احساس او نیرومندتر شد. این مسئله سبب شد تا افسران آلمانی مراکز مهم توپخانه ای دولت عثمانی را به اشغال خود در آورند. همچنان که شماری از آنان بر قلعه های مشرف بر تنگه داردانل نظارت می کردند. افزون بر اینها، بدون اطلاع سلطان عثمانی و صدر اعظم، یک پیمان سرّی میان آلمان ها و انور پاشا امضا شد.

ورود امپراتوری عثمانی به جنگ آن هم در کنار قدرت های مرکزی،

متحدان را با دو مشکل مواجه ساخت؛ یکی از بین بردن اعتبار سلطان خلیفه در میان دست نشانندگان مسلمان خود و دیگری در صورت پیروزی احتمالی متحدان تقسیم قلمرو عثمانی بود.»

حاصل جنگ جهانی شکست آلمان و متحد آن عثمانی و پیروزی متفقین بود. دول متفق در طول جنگ، پیمان‌های سرّی خاصی را برای تقسیم سرزمین عثمانی میان خود امضا کردند، در دوران کوتاه دولت اتحادی‌ها، تمامی بخش‌های اروپایی دولت عثمانی تجزیه شد: بلغارستان استقلال یافت؛ بوسنی و هرزگوین به تصرف اتریش در آمد، یونان کرت را گرفت و ایتالیا، لیبی و برخی از جزایر مدیترانه را اشغال کرد.

پس از شکست امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول، طرف‌های پیروز تصمیم به تجزیه این امپراتوری و الحاق متصرفات عثمانی به سرزمین خود گرفتند. در این راستا پیمان استعماری سائیکس - پیکو، که توسط وزرای امور خارجه انگلستان و فرانسه تهیه و امضا شده بود، شرایط سیاسی منطقه را برای تفکیک اراضی خاورمیانه و تجزیه مستملکات آسیایی امپراتوری عثمانی فراهم آورده بود. در قرارداد سائیکس - پیکو منطقه خاورمیانه عربی بین سه کشور فرانسه، انگلیس و روسیه تقسیم شد. به موجب این پیمان بخش‌های شرقی ترکیه در محدوده‌ای به وسعت پنجاه هزار مایل به روسیه واگذار شد. فرانسوی‌ها هم قسمت‌های دیگری از ترکیه همراه با خاک سوریه و لبنان را از آن خود ساختند و بالاخره انگلیسی‌ها توانستند قسمت‌های عمده سرزمین عراق و نیز فلسطین را صاحب شوند.

فرانسه و انگلیس توافق کردند تا متصرفات خاورمیانه‌ای خویش را به امیرنشین‌های متعدد تبدیل نمایند و در هر امیرنشین، احساسات قومی، نژادی، زبانی و مذهبی را علیه عثمانی تحریک کنند تا راه شکست نهایی عثمانی از این طریق فراهم شود. از سوی دیگر اشغال مناطق گسترده‌ای از اراضی این امپراتوری توسط نیروهای روس، انگلیس و ایتالیا، باعث شد تا دولت عثمانی با عقد قرارداد سور در سال ۱۹۲۰م موافقت نماید. امضای این قرارداد در واقع به معنای پایان امپراتوری عثمانی و رسمیت یافتن تجزیه آن بود. از این پس بود که علی‌رغم تجزیه و فروپاشی امپراتوری عثمانی، قیام‌های مردمی در این نواحی علیه استعمارگران آغاز شد و زمینه‌های استقلال برخی کشورها از جمله ترکیه و عراق فراهم آمد.

با آنکه ایران از کانون اصلی جنگ یعنی اروپا فاصله زیادی داشت، ولی به یکی از میدان‌های جنگ تبدیل شده بود. روسیه و انگلستان در خلال جنگ جهانی اول عملاً با انعقاد قراردادهایی ایران را به مناطق تحت نفوذ خود تبدیل کرده بودند و ورود نظامیان آنان به داخل کشور که غالباً با استناد به این قراردادها صورت می‌گرفت، سبب شده بود که دولت مرکزی حتی در تهران، قدرتی نداشته باشد. یکی از این توافقنامه‌ها پیمان معروف ۱۹۱۵ بود که در ۲۸ دی ۱۲۹۳ میان روسیه و انگلستان به امضا رسید. این پیمان که به فاصله ۸۰ روز پس از اعلام بیطرفی ایران در جنگ به امضای دو دولت مذکور رسید، قلمرو نفوذ دو کشور در ایران را بیش از آنچه که در پیمان ۱۹۰۷ آنان مقرر شده بود، توسعه داد. انگلیسی‌ها به نفت خلیج فارس چنان چشم دوخته بودند و تحت هیچ شرایطی حاضر نبودند حتی به حصر

تأسیسات نفتی ایران در بنادر جنوبی که بر طبق «قرارداد داری» به جنگ آنان افتاده بود، پایان دهند.

همچنین در جریان این جنگ انگلیسی ها آذوقه دو سال ایران را خریداری کردند که در نتیجه آن قحطی سراسر کشور را فراگرفت و که در طی آن بسیاری از مردم ایران بر اثر گرسنگی از بین رفتند. بین هشت تا ده میلیون نفر از جمعیت بیست میلیونی ایران یعنی ۴۰ درصد در اثر قحطی یا بیماریهای ناشی از سوء تغذیه از بین رفتند.

در نتیجه جنگ جهانی اول و برای جلوگیری از وقوع جنگ خانمان سوزی دیگر جامعه ملل شکل گرفت که البته سرانجامی نداشت و نظام بین الملل درگیر جنگ بزرگ دیگری شد.





فروپاشی عثمانی

دولت‌های استعماری اروپا از سده‌های هجده و نوزدهم میلادی، به دلیل حضور و حکومت امپراتوری عثمانی بر اکثر نواحی خاورمیانه، در صدد تجزیه و کم کردن قدرت حاکمیت عثمانی بودند. شرکت عثمانی در جنگ جهانی اول و آغاز شکست‌های این امپراطوری در جنگ، زمینه را برای تامین خواسته‌های شوم استعمارگران فراهم آورد و دولت‌های انگلستان و فرانسه، نمایندگان خود با نام‌های سِرمارک سایکس و فرانسوا پیکو را مامور این کار کردند. امضای پیمان استعماری معروف به قرارداد سایکس - پیکو پس از جنگ جهانی اول شرایط سیاسی منطقه را برای تفکیک اراضی خاورمیانه و تجزیه مستملکات آسیایی امپراطوری عثمانی فراهم آورد. به موجب این قرارداد که نوعی تبانی استعماری و توسعه طلبانه متفقین به شمار می‌رفت، دولت‌های انگلیس، فرانسه و روسیه، کشورهای عربی را که جزو قلمرو عثمانی بودند، میان خود تقسیم کردند. به این ترتیب، عراق و اردن، تحت کنترل انگلیس و سوریه و لبنان زیر سلطه

فرانسه درآمدند. هم‌چنین بخش‌های شمالی عراق و شرق ترکیه در محدوده‌ای به وسعت ۵۰ هزار مایل مربع به روسیه واگذار شد. فرانسه و انگلیس در پی تقسیمات پیمان سایکس - پیکو با یک‌دیگر توافق کردند تا متصرفات خاورمیانه‌ای خویش را به امیرنشین‌های متعدد تبدیل نمایند و در هر امیرنشین، احساسات قومی، نژادی، زبانی و مذهبی را علیه دولت عثمانی برانگیزند تا راه شکست نهایی عثمانی از درون هموارتر گردد. با اشغال سرزمین‌های امپراتوری عثمانی و ژایان جنگ جهانی اول، حکومت عثمانی، پس از پذیرفتن قرارداد متارکه جنگ براساس پیمان ورسای و معاهده سور، متعهد شد از همه دعاوی خود بر مصر و لیبی و تونس صرف‌نظر کند، عراق و سوریه و فلسطین و حجاز و دیگر سرزمین‌های عرب‌نشین تابع خود را واگذار کند، نواحی تابع در شبه‌جزیره بالکان را تسلیم دارد، از قبرس و شماری جزیره یونانی چشم‌پوشد، با استقلال ارمنستان و خودمختاری کردستان موافقت کند، و از حقوق پیشین خود بر نقاط سوق‌الجیشی دیگر، که به تصرف قوای متفقین در آمد، چشم‌پوشد. بدین ترتیب، قلمرو عثمانی به آناتولی و بخش کوچکی از اروپا محدود شد. یکی از نتایج سیاه این قرارداد سایکس - پیکو، زمینه‌سازی جهت تشکیل کشور یهودی‌نشین و نژادپرست اسرائیل در فلسطین اشغالی بود که در حدود سه دهه بعد از امضای این قرارداد، عملی شد. تا جایی که بطور خلاصه می‌توان گفت که سقوط حکومت عثمانی یکی از بزرگترین عوامل پیروزی یهودیان و حکومت‌های صلیبی در سطح دنیا شد و تا امروز جای خالی امپراطوری عثمانی همواره در بین حکومت‌های اسلامی احساس می‌شود.







اعلامیه بالفور

در هنگامه جنگ جهانی اول، در دوم نوامبر ۱۹۱۷م آرتور جیمز بالفور، وزیر امور خارجه وقت انگلستان اعلامیه‌ای را که به نام او، به اعلامیه بالفور معروف شد، صادر کرد و در آن، بر لزوم فراهم نمودن زمینه برای تشکیل رژیم صهیونیستی در سرزمین فلسطین اشغالی و موضع مثبت دولت بریتانیا برای «ایجاد خانه ملی برای یهودیان در فلسطین» تاکید کرد. هنگام صدور اعلامیه بالفور، فلسطین هنوز به طور کامل از نیروهای عثمانی تخلیه نشده بود و جمعیت یهودی آن از چهل هزار نفر تجاوز نمی‌کرد. این تعداد یهودی در مقابل جمعیت پانصد هزار نفری اعراب فلسطین اقلیت کوچکی به شمار می‌آمد، ولی پس از اشغال فلسطین توسط نیروهای انگلیسی و اعطای قیمومیت این سرزمین به انگلیسی‌ها از طرف جامعه ملل، تعداد مهاجرین یهودی به فلسطین، طی مدت کوتاهی به حدود یک‌صد و پنجاه هزار نفر رسید.

با رسیدن جنگ جهانی اول به حوزه سرزمین های عربی، یکی از سیاستمداران صهیونیست انگلستان طی یادداشتی به کابینه و نمایندگان مجلس عوام بریتانیا پیشنهادی به این مضمون ارائه می کند: «یک دولت یهودی تحت نظارت انگلستان در فلسطین به وجود آید و بین سه تا چهار میلیون نفر یهودی که در اروپا متفرق اند به آن جا بروند و به این ترتیب انگلستان یک حکومت دست نشانده و حافظ منافع خود را در کنار «مصر» و «کانال سوئز» ایجاد کرده و نقطه حساسی را در دست خواهد داشت».

صاحب این پیشنهاد یکی از اعضای «فدراسیون صهیونیست های انگلیسی» بوده و نام «هربرت ساموئل» نام داشت. در آن زمان رئیس این فدراسیون کسی نبود جز دکتر «حیم وایزمن» که در دانشگاه منچستر انگلستان کرسی تدریس شیمی داشت. وی به دلیل اختراع ماده «استون» که برای ساخت مواد منفجره در جنگ جهانی اول بسیار به کار انگلستان آمد، محبوبیت و نفوذ کلام فراوانی در میان رجال و سیاستمداران انگلیسی داشت. از این پس شخص دکتر «حیم وایزمن» به جدی ترین مدافع پیشنهاد «هربرت ساموئل» تبدیل و با استفاده از تمام نفوذش با عالی ترین مقامات انگلیسی برای عملی ساختن پروژه «دولت یهودی» وارد مذاکره شد.

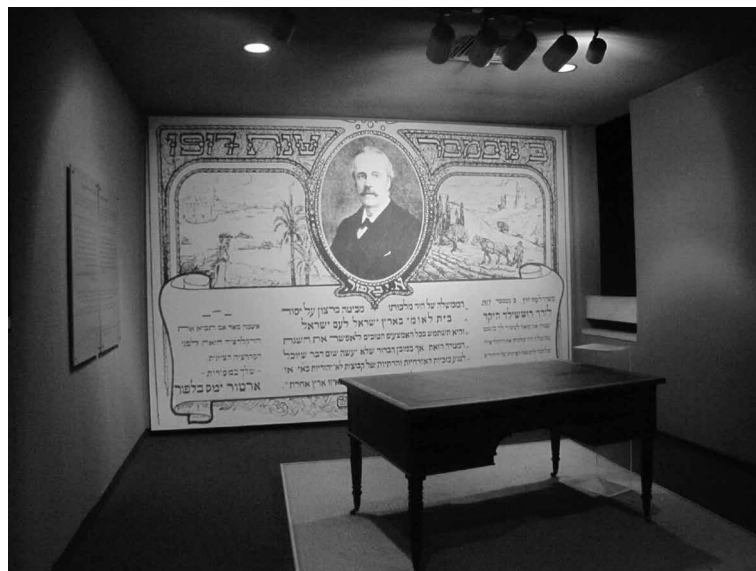
در سال ۱۹۲۲م، اعلامیه بالفور با حذف ماده مربوط به ایجاد دولت یهود، در جامعه ملل به تصویب رسید. از این پس، تمام کوشش صهیونیست ها، صرف جذب و جلب مهاجران یهودی از اقصی نقاط جهان به فلسطین گردید. زمانی که بالفور اعلامیه خود را صادر کرد،

قوم یهود فقط یازده درصد کل جمعیت فلسطین را تشکیل می‌داد. در این اعلامیه، ۸۹ درصد ساکنان بومی و عرب فلسطینی که در حقیقت مالک ۹۷ درصد اراضی این کشور کهن بودند، با قید عبارت جوامع غیر یهود، نادیده گرفته شدند.

قسمتی از متن اعلامیه بالفور: بسیار خوشوقتم که از طرف حکومت اعلی حضرت پادشاه بریتانیا، اعلامیه زیر را مبنی بر موافقت با خواست صهیونیستها که به وسیله کابینه تصویب شده است به اطلاعات برسانم. حکومت اعلی حضرت تأسیس کانون ملی یهودیان را در فلسطین با نظر مساعد تلقی می‌کند و برای رسیدن به این هدف، مساعی حسنه خود را به کار خواهد برد، مشروط بر این که هیچ نوع اقدامی که به حقوق مدنی و مذهبی اجتماعات غیر یهودی در فلسطین و یا به حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان در کشورهای دیگر لطمه نزند، انجام نگیرد. مایه سپاسگذاری من خواهد بود که مفهوم این اعلامیه را به اطلاع اتحادیه صهیونیست‌ها برسانید.

از سوی دیگر در اقدامی کاملاً جانبدارانه و مشکوک آمریکاییان دایه مهربانتر از مادر شدند و با تایید دولت واشنگتن، آمریکاییان صهیونیست در سال ۱۹۴۲ در کنگره ای برنامه اصلاح شده «وودهد» را که خواستار تشکیل دولت مستقل فلسطینیان شده بود، مردود خواندند و طرح «بالتیمور» را که تشکیل یک دولت مستقل یهودی با ارتش و هویت یهودی را پیشنهاد می‌کرد، با طیب خاطر پذیرفتند. توام با این تحولات آمریکا و بریتانیا آموزش و تسلیح گروههای تروریستی ایرگون، هاگانا و اشترن را بعنوان پیشگامان ارتش اسرائیل بر عهده گرفتند.

بر اساس این گزارش صدور اعلامیه بالفور خشم مسلمانان فلسطین را برانگیخت؛ آنان برای کسب استقلال قیام های متعددی همچون قیام قدس ، قیام یافا ، قیام براق شریق ، قیام همگانی توده مردم، قیام شیخ عزالدین قسام و همچنین قیام بزرگ را بر ضد صهیونیست ها و استعمارگران به راه انداختند. > تشکیل یک حکومت ملی با تکیه بر مجلس نمایندگان مردم ، جلوگیری از مهاجرت یهودیان به فلسطین و جلوگیری از فروش زمین اعراب (نقل وانتقال زمین) به یهودیان > از جمله خواسته های ملت فلسطین بود. سرانجام سی و یک سال پس از صدور این اعلامیه استعماری و هجده سال پس از مرگ بالفور، رژیم نژاد پرست صهیونیستی، با سلب کلیه حقوق مردم فلسطین و غصب سرزمین های آنان، در چهارم مه سال ۱۹۴۸م اعلام موجودیت نمود.



جنگ جهانی دوم

بعد از جنگ جهانی اول، کشورهای فاتح نتوانستند روابط بین‌المللی را بر اصولی معتبر و درست بنا نهند. مشکلات ناشی از جنگ نیز مانع ایجاد یک فرصت مناسب برای تدوین چارچوبی محکم و اصولی جهت نظم بخشیدن به روابط بین‌کشورها شد. بدین ترتیب نظرات و خواسته‌های کشورهای آن‌طور که باید و شاید تأمین نگردید. در همین اوضاع آشفته بین‌المللی که وضعیت داخلی آلمان نیز با آن همسو بود، «هیتلر» به قدرت رسید و با استفاده از اوضاع نابسامان داخلی و خارجی و عدم مقاومت کشورهای غربی، اتریش و سپس چکسلواکی را به خاک آلمان ضمیمه کرد. اروپا زمانی متوجه خطر شد که آلمان به لهستان یورش برد و این‌گونه جنگ امری اجتناب‌ناپذیر گردید.

آلمان با استفاده از تانک و هواپیما به سادگی لهستان، دانمارک، نروژ، هلند، بلژیک، لوکزامبورگ و فرانسه را اشغال کرد. از آن‌جا که

آمریکا هنوز وارد جنگ نشده بود و شوروی با آلمان پیمان صلح داشت؛ انگلیس به تنهایی و با وجود محاصره دریایی به وسیله زیر دریایی‌های آلمان، با بمباران‌های هوایی توانست صدمه زیادی به نیروی هوایی آلمان وارد آورد.

با پیروزی‌های پی‌درپی و اشغال کشورهای مختلف، «هیتلر» بر اروپا مسلط گشت. وی از این سیادت برای اجرای نظم نوینی که ساخته و پرداخته خودش بود، بهره برد. بدین سان او در قلب اروپا «کشور بزرگ آلمان» شامل آلمان توسعه یافته، بخش عمده لهستان و چکسلواکی و بخش‌هایی از یوگسلاوی و فرانسه را به وجود آورد که موطن نژاد برتر آریایی می‌شد.

«هیتلر» می‌خواست در شرق نیز از شوروی برای گسترش نژاد آریایی بهره‌برد. لذا همراه با متحدین ایتالیایی و اروپای شرقی خود در سال ۱۹۴۱ متوجه جنوب و شرق شد و بعد از فتح یوگسلاوی و یونان با هجوم به مصر راه خود را برای نفوذ به شوروی گشود.

در این میان دولت آمریکا افزایش قدرت هیتلر در اروپا و گسترش نازیسم و فاشیسم را تهدیدی جدی برای امنیت خود به حساب می‌آورد و در ضمن به دلیل رقابت‌های سیاسی و اقتصادی، با ژاپن دچار کشمکش شده بود؛ چرا که با سرگرم بودن آلمان به فتح اروپا، ژاپنی‌ها نیز دریافته بودند که جنگ برای فتح چین و دستیابی به منابع مطمئن نفت، لاستیک و قلع در جنوب شرقی آسیا که تحت استعمار قدرت‌های غربی بود، امری ضروری است؛ لذا به سرعت در جنوب شرقی آسیا و منطقه غربی اقیانوس آرام به تاخت و تاز مشغول شده بودند.

درگیری‌های متعدد و تلفات سنگین ناوگان نظامی آمریکا در اقیانوس آرام در اثر حمله هواپیماهای ژاپن باعث شد تا آمریکا در دسامبر ۱۹۴۱ وارد عرضه نبرد شود.

در سال ۱۹۴۲، جنگ شامل دو منازعه به موازات هم بود. در اقیانوس آرام و شرق آسیا، آمریکا به همراه انگلیس و چین علیه ژاپن می‌جنگید و در اروپا و شمال آفریقا، ایالات متحده و اتحاد شوروی با کمک بریتانیا و متحدین کوچک خود درگیر نبرد با آلمان و متحدانش بودند. برخلاف قدرت‌های محور طرف‌های مقابل با اعتقاد به فرماندهی مشترک، آمریکا را بر علیه آلمان و ژاپن، به تکیه گاه اقتصادی و نظامی جنگ قرار دادند. نبردهای شدید دریایی و هوایی، اقتصاد آلمان و ژاپن را مختل کرد و تلفات سنگینی بر جمعیت غیر نظامی آلمان وارد ساخت. از طرف دیگر پیروزی انگلیسی‌ها در نبرد «العلمین» (شمال آفریقا) در پاییز ۱۹۴۲ منجر به عقب نشینی نیروهای محور در شمال آفریقا شد. در این میان روس‌ها نیز علی‌رغم تلفات سنگین، آلمان‌ها را در جبهه «لنینگراد» و مسکو زمین گیر کردند، در نبرد «استالینگراد» نیز (سپتامبر ۴۲ تا فوریه ۴۳) «هیتلر» طعم واقعی شکست را چشید. سرانجام متفقین ابتدا موفق به پاک سازی مدیترانه و اخراج ایتالیا (ژوئیه ۱۹۴۳) از گردونه نبرد شدند و سپس در خلال تابستان و پاییز ۱۹۴۴، از طریق پیشروی از شرق (شوروی) و غرب (ارتش‌های آمریکا، انگلیس و کانادا) توانستند این کشور را مغلوب سازند. روز ۸ مه ۱۹۴۵ تمامی واحدهای ارتش آلمان در اروپا تسلیم شدند و جنگ در اروپا به پایان رسید. سپس در ۸ اوت، شوروی به ژاپن اعلان جنگ داد و به نیروهای ژاپنی در منچوری و کره حمله کرد. آمریکا هم با قطع ارتباطات دریایی

نیروهای مسلح ژاپن و سرگردان کردن آنان و بمباران ژاپن، که نهایت آن بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی بود؛ توانست ژاپن را وادار به تسلیم نماید. با شکست ژاپن دومین جنگ ویرانگر جهانی مختومه شد. جنگ جهانی دوم با به جا گذاشتن ۵۰ میلیون کشته و میلیون‌ها نفر معلول و زخمی، خونین‌ترین جنگ تاریخ بشر به شمار می‌رود. در عین حال مانند جنگ جهانی اول، این جنگ نیز به توسعه صنعت و رونق اقتصادی آمریکا و کانادا کمک کرد؛ ولی در سایر نقاط جهان ثمری جز خرابی نداشت.

در سالهای آغاز جنگ، قدرتهای اروپایی، به سبب نیاز به مواد خام و بازار فروش و داشتن رقابتهای سیاسی و اقتصادی با یکدیگر، بر بیشتر مناطق جهان اسلام سیطره داشتند؛ این امر خود زمینه‌ساز کشیده شدن دامنه جنگ به کشورهای اسلامی شد؛ به‌ویژه آنکه سیاست طرفداری گروههای مختلف سیاسی این کشورها از قدرتهای درگیر جنگ، به شکل‌گیری اتحادیه‌ها و سپس موضع‌گیریهای متفاوت انجامید. مثلاً، در عراق، رشید عالی‌گیلانی، نخست‌وزیر وقت، طرفدار سیاستهای آلمان بود، در مصر، علی‌ماهر، نخست‌وزیر وقت، با طرفداری از متحدین سیاستی بر ضد دولتهای متفق در پیش گرفت و جمعیت جوانان مسلمان و حزب سوسیالیست اسلامی را، که از گروههای فعال سیاسی بودند، با خود همراه نمود. در سوریه، حزب خلق این کشور، که نفوذ گسترده‌ای در سیاستهای کشور داشت، هماهنگ با سیاستهای متحدین حرکت کرد. در الجزایر، شماری از ملی‌گرایان در طرفداری از حکومت ویشی فرانسه فعالیت داشتند.

در بین مناطق گوناگون جهان اسلام، خاورمیانه و افریقای شمالی و شرقی و تا اندازه‌ای هند و اندونزی مستقیماً در معرض جنگ قرار گرفتند. در خاورمیانه در زمان شروع جنگ، اوضاع تقریباً به نفع دولتهای محور بود. مصر پایگاه نیروهای آلمانی به شمار می‌رفت؛ سوریه و لبنان تحت قیمومت حکومت ویشی فرانسه بودند؛ در عراق، با کودتای رشیدعالی گیلانی، حکومتی طرفدار آلمان روی کار آمده بود و در ایران (رجوع کنید به بخش سوم مقاله)، اگر چه رضا شاه بی‌طرفی خود را اعلام کرده بود، احساسات شدیدی در میان دولتمردان ایرانی به نفع آلمانها وجود داشت

از همان ابتدای جنگ در ۱۹۳۹، برخی سرزمینهای شمال و مشرق افریقا، مانند مصر، الجزایر، برقه (سیرنائیک)، اریتره، اتیوپی، صحرای غربی و سودان، عملاً صحنه درگیری قوای بریتانیایی و ایتالیایی بودند. به طور کلی، جهان اسلام در این جنگ، در مقایسه با جنگ جهانی اول، فعالانه درگیر نشد. با وجود این، نزاع نیروهای طرفین خسارات فراوانی بر ساکنان مناطق درگیر وارد نمود. در لیبی، به‌ویژه در برقه، مردم بی‌دفاع شاهد عملیات نظامی نیروهای ایتالیایی و آلمانی و متفقین در تخریب منابع انسانی و غیرانسانی بودند. نیروهای ژاپنی در دسامبر ۱۹۴۱ شبه‌جزیره مالی و در اواخر اوایل ۱۹۴۲ اندونزی را کاملاً اشغال کردند و برای اجرای سیاستهای خود تلفات جانی و خسارات مالی بسیاری به ساکنان آنجا وارد نمودند. قوای فرانسوی و امریکایی در آبان ۱۳۲۱/نوامبر ۱۹۴۲ الجزایر را به طور کامل اشغال کردند. در روسیه، استالین جمعیت کثیری از ترکهای کریمه و قبایل قفقاز را، به اتهام



همکاری با دولتهای محور، تبعید کرد. به همین دلیل، در طول جنگ بسیاری از غیرنظامیان مسلمان بر اثر قحطی و گرسنگی تلف شدند. تنها در الجزایر، بیش از یک میلیون نفر (یعنی ۱۱۰ جمعیت آن) در جنگ با فرانسه جان سپردند، به طوری که درصد کشته‌شدگان آن با درصد قربانیان کشور روسیه تقریباً برابری می‌کرد. ساکنان برقه (از مناطق اصلی جنگ) حتی پس از بیش از نیم قرن از پایان جنگ، در معرض مشکلات ناشی از میدانهای مین به جای مانده از آن دوره هستند

اهم پیامدهای اقتصادی و سیاسی گسترده جنگ جهانی دوم در کشورهای جهان اسلام به این شرح است:

۱. بحران اقتصادی. جنگ و بحران اقتصادی در بیشتر مناطق جهان اسلام، دو روی یک سکه بودند. در واقع، حیات اقتصادی بسیاری از کشورهای اسلامی در دست قدرت‌های استعماری بود و به‌ویژه، نیازهای عمده و ضروری آنها را کشورهای درگیر جنگ تأمین می‌کردند. شروع جنگ هم موجب اختلال در روابط تجاری و هم زمینه‌ساز بروز بحرانهای درونی شد. بسته شدن راههای آبی، از یک سو صدور مواد خام را ناممکن یا دشوار کرده بود و از سوی دیگر، به علت افزایش قیمت‌های بین‌المللی، واردات کالاهای ضروری، جوامع اسلامی را با مشکل و از نظر هزینه با تورم چشم‌گیری مواجه کرد،
۲. شکل‌گیری سیاست عربی. از اهم مسائل سیاسی جهان اسلام در دوره پس از جنگ، نیاز به شناسایی بین‌المللی و جذب جهان اسلام در درون نظام بین‌الملل از سوی قدرتهای پیروز بود. متفقین

از همان ابتدا تلاش کردند با تأکید بر هویت عربی و اسلام‌زدایی از جامعه سیاسی، کشورهای اسلامی خاصه دولتهای عرب را به جرگه سیاسی خود بکشانند.

۳. جنگ سرد در خاورمیانه. دولت شوروی پس از جنگ جهانی دوم، ضمن اقدامات برتری‌جویانه خویش، به منطقه خاورمیانه که از زمانهای قدیم حوزه نفوذ انگلیس محسوب می‌شد، چشم طمع دوخت و اقدامات شوروی در ترکیه و ایران یکی از عوامل زمینه‌ساز جنگ سرد در مقیاس جهانی شد

۴. تأسیس دولتهای جدید. در اولین سالهای پس از جنگ، علاوه بر استقلال کشورهای اسلامی تحت سلطه، چهار دولت جدید پایه‌گذاری شد: پاکستان در ۱۹۴۷، اندونزی در ۱۹۴۹، لیبی در ۱۹۵۵ و جمهوری یمن در ۱۹۶۲.

“ یوم النکبه

از سده‌های گذشته یهودیان در کنار مسیحیان و مسلمانان در سرزمین فلسطین زندگی مسالمت‌آمیزی داشتند.

تا آن که دولت انگلیس پس از جنگ جهانی اول، و فروپاشی امپراطوری عثمانی طی قرارداد استعماری سایکس - پیکو قیمومیت فلسطین را به عهده گرفت. از آن به بعد، سازمان‌های صهیونیستی برای تحقق اهداف توسعه‌طلبانه یهودیان، بسیاری را از نقاط مختلف جهان به این سرزمین مهاجرت دادند و هم‌زمان با انجام عملیات تروریستی، فلسطینی‌ها را وادار به ترک سرزمین خود کردند.

پس از برپایی نخستین کنگره صهیونیسم در سال ۱۲۷۵ در شهر بال سوئیس و تصویب تشکیل دولت یهود در سرزمین فلسطین مهاجرت صهیونیست‌ها به این سرزمین تحت حمایت استعمار توسط سازمان جهانی صهیونیسم آغاز گردید. چهار سال پس از این تاریخ سازمان

جهانی صهیونیسم با هدف تسریع در روند مهاجرت یهودیان شرکتی تحت عنوان « صندوق ملی یهود » تشکیل داد تا برای سکنا گزیدن یهود در فلسطین زمین بخرد. زمینهای خریداری شده توسط این صندوق به عنوان دارایی غیرقابل انتقال مردم یهود محسوب می شد. پس از پایان جنگ جهانی اول مهاجران یهودی به سمت فلسطین روانه شدند و « آژانس یهود » برای هماهنگ سازی و تسریع در روند مهاجرت یهودیان تشکیل شد.

سرانجام مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷م پیشنهاد تقسیم فلسطین را تصویب نمود. پیشنهادی که ۵۷ درصد خاک فلسطین را به صهیونیست ها واگذار کرد در صورتی که سرزمین های تحت اشغال مهاجران صهیونیست تا آن زمان کمتر از ۱۰ درصد سرزمین فلسطین را شامل می شد. از تاریخ تصویب طرح تقسیم فلسطین در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تا اعلام تشکیل حکومت اسرائیل کمتر از شش ماه به طول انجامید. در این فاصله نیروهای انگلیس که قیمومیت منطقه را برعهده داشتند، فلسطین را ترک کردند و تشکیلات نظامی یهودیان که در سال های جنگ جهانی دوم و بعد از آن شکل گرفته بود به تدریج جای آنان را گرفتند. اعراب فلسطین، سازمان نظامی واحد و متشکلی نداشتند و به همین جهت، با اینکه در اکثریت بودند، در این مرحله، بازی را باختند. سرانجام حکومت نژادپرست اسرائیل در ۱۴ مه ۱۹۴۸م همزمان با خروج آخرین سربازان انگلیسی از فلسطین، پا به عرصه وجود نهاد و رژیم ننگین صهیونیستی در سرزمینی غصبی و با حمایت ابرقدرت های زمان، بر جهان و منطقه تحمیل شد. پس از آن فلسطینیان این روز را

«یوم النکبه» نامیدند. چرا که رژیم صهیونیستی قبل از تاسیس و بعد از تاسیس حاصلی جز «نکبت» و مصیبت و کشتار و ترور برای بشریت بخصوص مسلمانان نداشته است.

گرچه رژیم صهیونیستی در ۱۹۴۸ یک روز پس از خروج آخرین سرباز انگلیسی از فلسطین تشکیل شد اما این اقدام زمینه ها و ریشه هایی داشت که به گذشته و افکار پلید زرسالاران یهود و اروپایی باز می گشت. زمینه سازی ها برای تشکیل این رژیم به نیم قرن قبل از روز اعلام تشکیل این رژیم یا «روز نکبت» بازمی گردد.





کشتار دیر یاسین

پس از تصویب قطعنامه سازمان ملل، در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷م، تصمیم بر این شد که فلسطین به دو قسمت عرب و یهود تقسیم شود که این امر با اعتراض فلسطینیان روبرو گردید. در این میان گروه‌های تروریستی صهیونیستی با سنگدلی تمام دست به عملیات کشتار اعراب فلسطینی و آواره کردن آنها زدند. یکی از بی‌رحمانه‌ترین کشتارهای این مزدوران صهیونیستی، یورش به روستای فلسطین‌نشین دیر یاسین بود که در این حمله بیش از ۲۷۰ نفر را به طرزی وحشیانه به خاک و خون کشیدند. در میان این افراد، ۱۳۷ زن که بین آنها، ۲۵ زن باردار بودند نیز کشته شدند. این قتل‌عام در جریان جنگ اول اعراب و اسرائیل انجام شد و زیر نظر مناخیم بگین نخست‌وزیر اسبق این رژیم صورت گرفت.

این کشتار با راهبرد نظامی رژیم اشغالگر قدس گره خورده بود،

راهبردی که چند سال پیش از تقسیم فلسطین طرح آن ریخته شد. از آنجا که زمین این دهکده در راه بین اورشلیم و تل آویو بود و طبق نقشه‌ای که در جریان بود تمامی غیر یهودی‌ها میبایست این منطقه را ترک می‌کردند. عامل و محرک اصلی این حمله گروه‌های شبه نظامی اسرائیل، به نام‌های اشترن و ایرگون بود ولی بعداً نیروهای ارتش اسرائیل به نام پالمه‌ها نیز به آنها پیوستند. دف اولیه نظامیان تحت کنترل گرفتن روستا، ایجاد رعب و وحشت و وادار کردن اهالی به ترک آن بود.

البته شماری از هواداران اشترن و ایرگون واقعه دیر یاسین را انکار یا توجیه کرده و آنرا به شایعات انگلیسی‌ها و تبلیغات چپ‌های اسرائیلی و رقابت، مابین دسته‌ها و سردسته‌های یهودی، نسبت می‌دهند. آنها مدعی هستند روستائیان دیر یاسین اسلحه داشتند و آنها بودند که به کماندوهای ما حمله کردند، دیر یاسین پایگاهی برای حمله به کاروانهای یهودی شده بود و ماموران ما ابتدا با بلندگو از روستائیان خواستند که آنجا را ترک کنند اما آنها گوششان بدهکار نبود. سازمان‌های صهیونیستی بیش از یک روز از ورود ژاک دی رینییه فرستاده صلیب سرخ به این روستا جلوگیری می‌کردند، حال آنکه نیروهای هاگانا که این روستا را به اشغال خود در آورده بودند، به دقت اقدام به جمع‌آوری اجساد قربانیان و نابودی آنان نمودند تا بدین گونه نمایندگان نهاد‌های بین‌المللی را سردرگم ساخته و چنین وانمود کنند که قربانیان در جریان درگیری‌های مسلحانه جان خود را از دست داده‌اند. بعدها فرستاده صلیب سرخ بر سر اجساد قربانیانی که در چاه‌های آب انداخته شده بودند، حاضر شد. منکرین

I کشتار دیر یاسین، با تکیه بر گزارشی از بی بی سی I
(اسرائیل و اعراب)

: ۵۰ سال جنگ) که فردی ادعا می‌کند از سوی مفتی الحاج امین
الحسینی شایعه قتل ۷۰۰۰۰ دیر یاسین پخش شده تا رهبران عرب
برای جنگ با اسرائیل تحریک شوند - اصل داستان را زیر سؤال
می‌برند. پژوهشگران اما، در مورد واقعه دیر یاسین تردید ندارند و
یهودیانی چون آلبرت انیشتین و هانا آرنت و... نیز، ضمن نامه ای
که در اعتراض به سفر مناخیم بگین به آمریکا برای نیویورک تایمز
فرستادند، از قتلعام دیر یاسین به زشتی یاد نمودند. دیر یاسین از آن
جهت برای صهیونیست‌ها با اهمیت بود که بر جاده بیت المقدس به
ساحل دریا اشراف داشت. این کشتار بی رحمانه باعث شد تا عده
زیادی از فلسطینی‌ها از ترس تکرار این گونه قتل عام‌های وحشیانه،
سرزمین خود را ترک کنند، و هنوز هم پس از گذشت پنجاه سال از
اشغال فلسطین، آواره و سرگردان باشند.





جنگ اول اعراب و اسرائیل

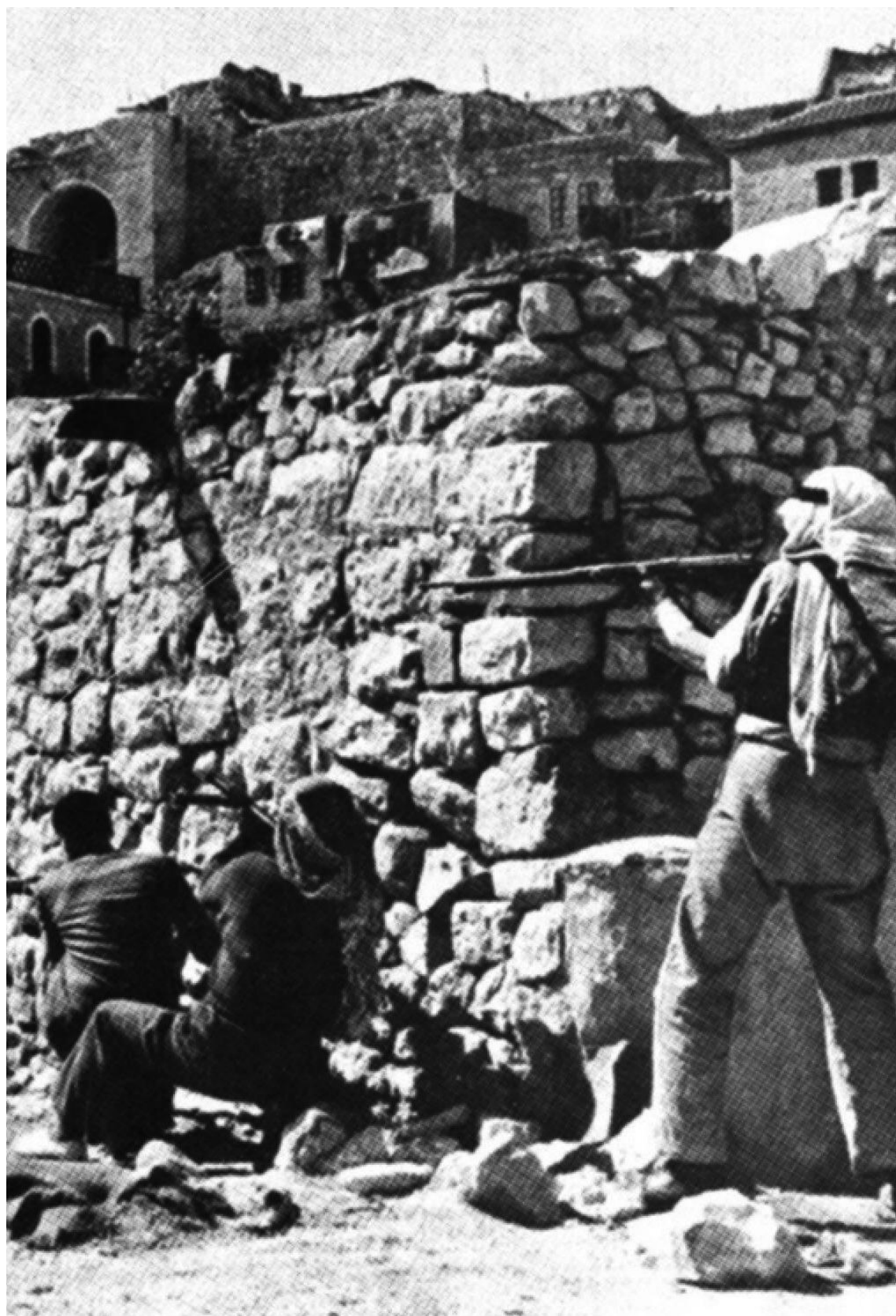
جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۴۸ جنگی است که اسرائیلی‌ها آن را «جنگ استقلال» یا «جنگ آزادسازی» می‌نامند. فلسطینی‌ها معمولاً این جنگ و نبردهای بعد از آن را «نکبت» می‌خوانند. به دنبال اعلام موجودیت اسرائیل، نیروهای کشورهای عربی متشکل از مصر، سوریه، لبنان و اردن، از جنوب، شمال و شرق وارد سرزمین‌های اشغالی فلسطین شدند و به جنگ با نیروهای مسلح دولت جدید اسرائیل پرداختند. اسرائیلی‌ها در آن زمان نیروی مجهزی در اختیار نداشتند و اگر کشورهای عرب، با هماهنگی و استفاده از تمام امکانات خود وارد میدان می‌شدند، شاید دولت اسرائیل در نطفه خفه می‌شد، ولی کشورهای عرب فقط قسمتی از نیروی خود را برای باز پس گرفتن فلسطین به کار گرفتند و عدم هماهنگی بین آن‌ها موجب شد اسرائیلی‌ها در ۹ ژوئیه ۱۹۴۸ م، پس از یک ماه آتش‌بس سلاح‌های فراوانی از حامیان غربی خود به ویژه آمریکا دریافت کردند و با آغاز

مجدد جنگ در این روز، میزان موفقیت خود را افزایش دادند. در این میان، تنها نیروهای اردنی قسمتی از خاک فلسطین را در ساحل غربی رود اردن به تصرف خود درآوردند و قسمت قدیمی شهر بیت‌المقدس را تصرف کردند. پس از مدتی، سازمان ملل متحد تحت فشار امریکا، از ژانویه ۱۹۴۹م برای اعلام آتش بس و ترک مخاصمه بین اعراب و اسرائیل وارد میدان شد و کشورهای عرب را وادار به امضای قرارداد ترک مخاصمه با اسرائیل نمود.

اعراب در مرحله دوم جنگ به علت فقدان فرماندهی واحد و عدم هماهنگی لازم و وابستگی‌های سیاسی آنان به کشورهای حامی اسرائیل نتوانستند به طور مطلوب پایداری کنند. گروه‌های مسلح صهیونیستی، درخواست آتش بس مجدد شورای امنیت را نیز هنگامی پذیرفتند که به اهداف خود رسیده بودند. امضای این قراردادها هر چند متضمن شناسایی اسرائیل از طرف کشورهای امضاکننده نبود، با این حال موقعیت رژیم صهیونیستی را تثبیت کرد و موجبات پذیرفته شدن این دولت غصبی در سازمان ملل در یازدهم مه ۱۹۴۹ میلادی و شناسایی آن از طرف اکثریت اعضای این سازمان را فراهم ساخت. در نتیجه جنگ اول اعراب و اسرائیل در شرائطی که ۶ هزار کیلومتر مربع از اراضی فلسطین (از جمله بخشی که طبق قطعنامه تقسیم فلسطین قرار بود در اختیار فلسطینیان قرار گیرد) به اشغال صهیونیست‌ها درآمد و حدود یک میلیون فلسطینی آواره در میان موجی از ترور و کشتار و قتل عام توسط صهیونیست‌ها متواری شده و در کشورهای همسایه پراکنده شده بودند با میانجی‌گری شورای امنیت سازمان ملل در ماه مه ۱۹۴۹ به پایان رسید و رژیم‌های عربی درگیر در شرائطی که بخش‌های وسیعی

از خاک خود را از دست داده بودند، پیمان متارکه جنگ را امضا کردند. به موجب آماری که در پایان نخستین جنگ اعراب و اسرائیل توسط «آژانس دست گیری و حمایت از آوارگان» وابسته به سازمان ملل در آمریکا انتشار یافت، وضع پناهندگان فلسطینی در کشورهای عربی در سال ۱۹۴۹ به این شرح بوده است: در اردن ۴۹۶ هزار نفر، در غزه ۲۰۰ هزار نفر، در لبنان ۱۰۰ هزار نفر، در سوریه ۸۵ هزار نفر و در مصر و عراق هریک ۲۰ هزار نفر.

بدین ترتیب جنگ ۱۹۴۸ اعراب و رژیم صهیونیستی باعث آواره شدن نزدیک به یک میلیون نفر از فلسطینیان و پراکنده شدن آنان در کشورهای عربی گردید. در دسامبر سال ۱۹۴۹ یعنی ۶ ماه پس از جنگ به کوشش سازمان ملل دفتری به نام «آژانس دست گیری و کار برای آوارگان فلسطین» تشکیل گردید و ۵۲ میلیون دلار برای کمک به آوارگان در اختیار آژانس مزبور قرار داده شد. از آن پس هیچ کس از فلسطینی‌ها اجازه بازگشت به خانه و کاشانه خود را نیافتند و تلاش‌های سازمان ملل و میانجی‌گری سایر کشورها نیز در این خصوص بی‌نتیجه ماند و کلیه اموال آوارگان نیز به نفع صهیونیستها در فلسطین مصادره گردید. جنگ ۱۹۴۸ که جمعاً ۸ هزار تن از سربازان طرفین درگیر را به کام مرگ کشید باعث شد صهیونیست‌ها بر ۷۸ درصد از کل خاک فلسطین مستقر گردند. از آن پس دولت صهیونیستی از یک سو با اعمال زور و فشار و منهدم ساختن خانه‌ها و تخریب مزارع و به آتش کشیدن آنها، باقیمانده مردم بومی فلسطین را مجبور به فرار از خانه و کاشانه خود ساخت و از سوی دیگر تسهیلات لازم را برای مهاجرت‌های سیل‌آسای یهودیان به فلسطین فراهم آورد.





جنگ دوم اعراب و اسرائیل (بحران سوئز)

روز ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶ با حمله زمینی و هوایی اسرائیل به مصر، دومین جنگ عمده اعراب و رژیم صهیونیستی موسوم به «جنگ کانال سوئز» آغاز شد. این منحصراً ناشی از اعلام ملی شدن کانال سوئز توسط ناصر و محدودیت‌های تجاری و بازرگانی حاصل از آن بود و چون این محدودیت‌ها بیشترین آسیب‌های اقتصادی را به قدرت‌های استعمارگر اروپایی وارد می‌آورد، و مهم‌تر از آن بر وجهه سیاسی آنها ضربه وارد می‌کرد این قدرت‌ها را نیز به معرکه کشاند.

تصمیم جمال عبدالناصر دایر بر ملی شدن آبراه سوئز که به معنای اعمال حاکمیت مطلق رژیم مصر بر آبراه بود، بدان دلیل اتخاذ شد که به اعتقاد ناصر آبراه مذکور در فاصله جنگ ۱۹۴۸ تا این تاریخ همواره شاهد تردد کشتی‌ها و ناوگان‌های جنگی صهیونیست‌ها و رفت و آمد کشتی‌های خارجی حامل اسلحه و مهمات برای رژیم تل

آویو بوده و قدرتهای غربی با سوء استفاده از آزادی کشتیرانی در آبراه سوئز به طور مدام صهیونیست‌ها را از طریق این گذرگاه استراتژیک مورد حمایت تسلیحاتی قرار می‌دادند.

اما ضربه‌ای که در نتیجه اقدام ناصر بر پیکر جهان غرب وارد می‌شد، ناشی از مسدود شدن راه آبی تسلیح اسرائیل نبود. بلکه کانال سوئز گذرگاه ۶۰ الی ۶۵ درصد نفت مورد نیاز جهان غرب بوده است. تمامی کشتی‌های نفتی که سوخت مورد نیاز آمریکا و کشورهای اروپای غربی را از طریق بنادر خلیج فارس تأمین می‌کردند، بدون استثنا از کانال سوئز عبور می‌کرده و از طریق مدیترانه وارد اروپا می‌شدند.

به دنبال اعلام ملی شدن کانال سوئز از سوی عبدالناصر که تمرکز نیروهای مصر در دو سوی آبراه را نیز به همراه داشت، لندن و پاریس نخستین عکس‌العمل خود را نشان دادند و ضمن ابراز ناخشنودی از این تصمیم، ذخائر مصر را در بانک‌های خود توقیف کردند و مصریان نیز متقابلاً اموال شرکت کانال سوئز را که سهام آنها به فرانسه و انگلیس تعلق داشت، مصادره نمودند. کمی بعد دولت آمریکا نیز اموال و ذخائر مصر را در بانک‌های آن کشور توقیف کرد و اوضاع به تدریج رو به بحران نهاد. این بحران نهایتاً آتش جنگ را میان مصر از یک سو و جبهه مشترک فرانسه، اسرائیل و انگلستان برافروخت.

جنگ روز ۲۹ اکتبر با حمله برق‌آسای نیروهای اسرائیلی به صحرای سینا و با پشتیبانی هوایی فرانسه و انگلیس آغاز شد. در شروع این حمله نیروی هوایی دو کشور اروپائی اکثر بنادر، تأسیسات، مراکز

عمده اقتصادی مصر و همچنین فرودگاه قاهره را بمباران کردند. روز اول نوامبر (سومین روز جنگ) فرانسه و انگلیس قطعنامه پیشنهادی آمریکا برای آتش‌بس در جنگ را وتو کردند. این دو کشور از خاک قبرس به عنوان پایگاه خود برای حملات مداوم هوایی به خاک مصر استفاده می‌کردند. مع‌الوصف کشتی‌های جنگی آنان صدمات قابل توجهی را در آبهای مدیترانه تحمل کردند.

درست زمانی که صحرای سینا به تصرف نیروهای اسرائیلی درآمد، سازمان ملل خواهان برقراری آتش‌بس و اعزام یک نیروی پلیس بین‌المللی برای نظارت بر رفت و آمد کشتی‌ها در کانال سوئز شد. صهیونیست‌ها در شرایط اشغال کامل صحرای سینا و به خاطر تلفات سنگینی که تا آن زمان تحمل کرده بودند، این پیشنهاد را پذیرفتند اما انگلیس و فرانسه آن را رد کردند.

در نخستین ساعات روز پنجم نوامبر هواپیماهای ترابری فرانسه و انگلیس هزاران چترباز را در دو بندر «پورت سعید» و «پورت فؤاد» در شمال مصر پیاده کردند و این دو بندر مهم را به اشغال نظامی خود درآوردند. اما در ساعت ۱۱ همان روز «مارشال بولگانین» رئیس جمهوری وقت شوروی طی یک تهدید شدیداللحن اخطار کرد «در صورتی که فرانسه و انگلیس به درخواست سازمان ملل برای آتش‌بس عمل نکنند و نیروهای خود را از آبراه سوئز عقب نشانند، لندن و پاریس را با بمب اتم منهدم خواهد کرد.»

این تهدید موثر واقع شد و با اعلام پذیرش آتش‌بس از سوی دو کشور اروپائی، جنگ ۸ روزه کانال سوئز در ساعت ۵ بعدازظهر روز

شش نوامبر ۱۹۵۶ به پایان رسید. در ۱۴ نوامبر نیروهای بین‌المللی وارد منطقه سوئز شدند و در ۲۲ نوامبر عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی و فرانسوی از منطقه آغاز شد. نیروهای اسرائیلی نیز تا ماه مارس ۱۹۵۷ از سینا عقب‌نشینی کردند. با این حال به دلیل غرق شدن کشتی‌ها در کانال سوئز تا هفت ماه پس از خاتمه جنگ عبور و مرور از این آبراه میسر نبود. این وقفه هفت ماهه معادل یک میلیارد و ششصد میلیون دلار خسارت به دولت‌های غربی وارد آورد. غیر از این در ۱۹۵۷ جمال عبدالناصر تمامی دارائی‌های دولتهای غربی را در مصر مصادره کرد.





جنگ سوم اعراب و اسرائیل (جنگ شش روزه)

جنگ شش روزه، نکسه، جنگ ژوئن، جنگ اعراب و اسرائیل یا جنگ سوم اعراب و اسرائیل در فاصله ۵ تا ۱۰ ژوئن ۱۹۶۷ رخ داد. طرف‌های این جنگ اسرائیل و جمهوری متحده عربی یعنی مصر، سوریه و اردن بودند. قبل از شروع سومین جنگ اعراب و اسرائیل، جمال عبدالناصر، رئیس جمهور مصر با بستن خلیج عقبه بر روی کشتی‌های اسرائیلی و نیز انعقاد پیمان اتحاد نظامی با سوریه و اردن بهانه لازم را برای شروع جنگ به دست رژیم صهیونیستی داده بود. ناصر هم‌چنین از نیروی ناظر سازمان ملل متحد که پس از جنگ سوئز در سال ۱۹۵۶م بین نیروهای مصر و اسرائیلی و صحرای سینا حایل شده بودند خواست که از این منطقه خارج شوند و رژیم صهیونیستی، این اقدام را به عنوان تدارک آغاز حمله‌ای علیه خود تعبیر نمود. رژیم صهیونیستی بعدها ادعا کرد که ناصر پس از امضای پیمان اتحاد نظامی

با سوریه و اردن، آغاز حمله غافل گیرانه‌ای را علیه این رژیم تدارک می‌دید. آنان هم‌چنین عملیات نظامی خود را علیه کشورهای عربی، تدافعی و برای پیش‌گیری از حمله آنان توجیه نمودند.

در ۱۴ می اسرائیل مطلع شد که نیروهای نظامی مصر در حالت آماده باش قرار گرفته اند و مصر در حال متمرکز کردن نیروهای خود در شبه جزیره سینا است. پیشروی نیروهای اسرائیل در صحرای سینا ساعتی پس از شروع عملیات نیروی هوایی این رژیم آغاز شد و نیروهای مصر که از پشتیبانی هوایی محروم مانده بودند با تلفات سنگینی عقب‌نشینی اختیار کردند.

با حمله غافل گیرانه رژیم صهیونیستی به فرودگاه‌ها و تاسیسات نظامی مصر و سوریه و اردن آغاز شد. جنگ‌های غافل گیر کننده معمولاً در نخستین ساعات بامداد و در تاریکی شب آغاز می‌شود ولی اسرائیلی‌ها حملات هوایی خود را در حدود ساعت ۸/۵ صبح روز پنجم ژوئن که هوا کاملاً روشن بود آغاز کردند. انتخاب این ساعت برای حمله، خود یک عامل غافل گیر کننده بود زیرا مصری‌ها و متحدین آنها انتظار آغاز حمله‌ای را از طرف صهیونیست‌ها نداشتند. به علاوه اسرائیلی‌ها می‌خواستند در روشنائی روز کاملاً هدف‌های خود را در روی زمین ببینند و دقیقاً آنها را منهدم کنند. هدف رژیم صهیونیستی از این حمله، انهدام نیروی هوایی سه کشور عربی، قبل از آغاز عملیات زمینی آنان علیه این رژیم بود. در نتیجه، در این روز، ۳۴۰ هواپیمای جنگی مصر، سوریه و اردن در روی زمین منهدم شدند و مجموعه این انهدام‌ها در پایان روز دوم به ۴۱۶ فروند رسید.

در ۱۵ می نخست وزیر اسرائیل دستور داد تا تعدادی از واحدهای زرهی برای تقویت جبهه سینا به مرزهای آن منطقه اعزام شوند.

در ۱۶ می جمال عبدالناصر در نامه‌ای به سازمان ملل خواستار خروج نیروهای واکنش سریع صلح سازمان ملل از منطقه حایل مرزی میان مصر و اسرائیل می‌شود. در همان روز رادیو قاهره اعلام کرد که: «بقای اسرائیل بیش از حد طول کشیده، ما از تهاجم اسرائیل استقبال می‌کنیم. ما از جنگی که مدت‌ها انتظارش را کشیده‌ایم استقبال می‌کنیم. نقطه اوج فرارسیده است. زمان جنگی که نابودی اسرائیل را به همراه دارد فرا رسیده است.»

در ۱۸ می مصر مجدداً از سازمان ملل خواست تا نیروهای واکنش سریع را از منطقه خارج کند. بحران با خارج شدن نیروهای واکنش سریع سازمان ملل از شبه جزیره سینا در ۱۹ می تشدید شد. پس از خارج شدن این نیروها، دولت مصر به رهبری جمال عبدالناصر به استقرار و وارد کردن نیروهای بیشتر به شبه جزیره سینا ادامه داد و و نیروها و جنگ‌افزارها بر مرز اسرائیل متمرکز شدند.

در ۲۲ می، مصر با بستن تنگه تیران یا خلیج عقبه که در دریای سرخ قرار دارد، این راه آبی را بر کشتی‌های اسرائیلی بست و بندر تازه‌بنیاد آن زمان، بندر ایلات که در جنوبی‌ترین بخش اسرائیل قرار دارد، را عملاً به حالت تعطیل درآورد. خلیج عقبه تنها راه ارتباطی دریایی اسرائیل با شرق بود. اسرائیل نفت خود را از عمده‌ترین شریک نفتی خود یعنی ایران از همین طریق وارد می‌کرد و بسته شدن این مسیر برای اسرائیل تاثیر فلج‌کننده به دنبال داشت.

هم‌زمان سوریه و اردن و عراق هم نیروهایشان را به طور مشترک در بلندی‌های جولان و کرانه باختری رود اردن برای حمله‌ای غافلگیرانه جمع کردند. در همین حال رادیو مصر که به زبان عربی برنامه‌هایی مهیج و ضد اسرائیلی پخش می‌کرد، هر روزه از فلسطینیان می‌خواست که از فلسطین اشغالی خارج شوند تا «در مسیر بلدوزرهایی که قرار بود اسرائیلی‌ها را به دریا بریزد قرار نگیرند».

در تاریخ ۵ ژوئن اسرائیل به نیروهای ارتش مصر در شبه جزیره سینا حمله کرد. رژیم صهیونیستی با دریافت اطلاعاتی حیاتی به وسیله عوامل اطلاعاتی خود در مصر پی برد که ارتش مصر بیش از چهارصد هواپیمای جنگنده خود را در نقطه‌ای جمع کرده است تا صبح روز بعد صفوف ارتش اسرائیل را شدیداً در هم بکوبد. ژنرالهای اسرائیلی تصمیم گرفتند شبانه تمام جنگنده‌های مصری را قبل از بلند شدن یکباره‌شان بمباران کنند. نیروی هوایی ارتش اسرائیل با با فرستادن تمام هواپیمای جنگنده فعال خود، در مدت چند ساعت اکثریت هواپیماهای جنگی مصر را بر روی زمین نابود کرد و بدون اینکه مصر بتواند پاسخ مناسبی به حمله بدهد در این حمله بیش از ۳۰۰ هواپیمای مصری از بین رفت. مصر با انکار ضربه شدیدی که دریافت کرده بود مدعی شد که حمله بسیار موفق‌تری علیه اسرائیل ترتیب داده است. بر اساس این اخبار اشتباه، شاه حسین شاه اردن دستور حمله به اسرائیل را صادر کرد. اردن با گلوله باران تل‌آویو، پایگاه هوایی رمات داوود بزرگترین پایگاه هوایی اسرائیل، حمله هوایی به شهرهای ناتانیا و کفر سافا و حمله خمپاره‌ای به بیت المقدس غربی، وارد جنگ شد. با افروخته شدن آتش جنگ، بعد از ۲ روز سوریه هم

وارد جنگ شد و از بلندی‌های جولان شروع به پرتاب موشک‌های کاتیوشا و آتش توپخانه شدید به دشت هولا در اسرائیل کرد.

ارتش مصر نهایتاً با عقب‌نشینی از خاک خود تا آن سوی کانال سوئز عقب رانده شد. در همین حال ارتش اسرائیل با تغییر میدان جنگی به سوی بلندی‌های جولان و کرانه باختری رود اردن که مقر نیروهای اردنی و سوری بود توانست آن‌ها را شکست دهد و بلندی‌های جولان و مزارع شبعا را به اشغال خود درآورد.

در روز سوم جنگ که رژیم صهیونیستی به اهداف عمده خود در عملیات نظامی دست یافته بود، شورای امنیت سازمان ملل به صدور قطعنامه‌ای درباره آتش‌بس بین نیروهای متخاصم مبادرت نمود، ولی اسرائیل بی‌اعتنا به این قطعنامه، جنگ را تا روز دهم ژوئن ۱۹۶۷م ادامه داد و پیش از صدور فرمان آتش‌بس، تمام ساحل شرقی کانال سوئز، ساحل غربی رود اردن، ارتفاعات جولان و قسمتی از خاک سوریه را به تصرف خود درآورد. در نتیجه سومین جنگ اعراب و اسرائیل که به جنگ شش روزه معروف شده است، تمام شهر بیت‌المقدس به تصرف رژیم صهیونیستی درآمد و پایتخت اسرائیل از تل‌آویو به این شهر که صهیونیست‌ها آن را اورشلیم می‌خواندند، انتقال یافت. این جنگ و عواقب ناگوار آن برای اعراب به موقعیت داخلی و خارجی جمال عبدالناصر لطمه شدیدی وارد ساخت و ناصر با اینکه تا زمان مرگ ناگهانی خود در سال ۱۹۷۰م در مقام ریاست‌جمهوری مصر باقی ماند، اما دیگر موقعیت و اعتبار گذشته خود را باز نیافت.

در پایان اراضی تحت اداره اسرائیل به بیش از ۳ برابر افزایش پیدا کرد. با این جنگ حدود ۱ میلیون نفر دیگر از اعراب مناطق اشغالی آواره شدند و کشور اسرائیل با تسلط بر بلندی‌های جولان سوریه به ۵۵ کیلومتری دمشق نزدیک شد.

اسرائیل بعد از پایان قرارداد آتش‌بس به کسانی که اسرائیل را ترک کرده بودند اجازه بازگشت نداد و به این ترتیب موجی از مهاجران فلسطینی در کشورهای مصر، سوریه، اردن و لبنان پدید آمد. اما از آنجا که کشورهای میزبان پذیرش تابعیت چند میلیون فلسطینی آواره را به ضرر موجودیت فلسطین دیدند، ضمن پذیرش آنان از صدور شناسنامه و گذرنامه جدید برای آن امتناع کردند. قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت در پایان جنگ اسرائیل را ملزم به تخلیه سرزمین‌های اشغالی کرد، اما این قطعنامه تاکنون به مرحله اجرا درنیامده است.





جنگ چهارم اعراب و اسرائیل (جنگ رمضان)

این جنگ با هدف پس گرفتن صحرای سینا و ارتفاعات جولان سوریه آغاز شد. جنگ چهارم اعراب و اسرائیل به جنگ «یوم کیپور» شهرت یافت. یوم کیپور دهمین روز از سال یهودی، روز دهم تشرین، روزی مقدس برای یهودیان است. آنها در این روز به کفاره گناहانی که در خلال سال گذشته مرتکب شده اند به عبادت می پردازند، روزه می گیرند و توبه می کنند.

پس از مرگ جمال عبدالناصر و روی کار آمدن انور سادات به ریاست جمهوری مصر، زمینه برای یک رشته تحولات مهم سیاسی در خاورمیانه و جهان عرب فراهم آمد. سادات در آغاز حکومت خود به تدارک نظامی وسیعی برای جبران شکست جنگ سال ۱۹۶۷م از اسرائیل می اندیشید. از این رو در ششم اکتبر ۱۹۷۳م، حمله غافل گیرانه ای را به مواضع رژیم اشغال گردس در صحرای سینا ترتیب داد و جنگ چهارم اعراب و اسرائیل را آغاز کرد. با آغاز چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل، ارتش مصر در عملیاتی غافل گیرانه برضد نیروهای رژیم صهیونیستی، در آن سوی کانال سوئز یورش برد و پس از شکستن خط دفاعی و مستحکم بارلو، به پیشروی در صحرای سینا دست زد. با پیوستن نیروهای نظامی سوریه به مصر در این جنگ، ارتش اسرائیل دچار تلفات و خسارات گسترده ای

گردید. در حالی که ارتش‌های عرب با به دست آوردن پیروزی‌های پی‌درپی در جبهه‌های شمال و جنوب غربی به سرعت در حال پیشروی بودند، با کمک‌های سریع ایالات متحده امریکا به رژیم صهیونیستی، ارتش این رژیم به تسلیحات پیشرفته‌تر دست یافت و توانست بر اعراب غلبه کند. در روز چهاردهم اکتبر، به دنبال بمباران سنگین مواضع سوریه در ارتفاعات جولان، نیروهای اسرائیلی تمامی مواضعی را که در هفته اول جنگ از دست داده بود، باز پس گرفتند و در پایان دومین هفته جنگ، تا شصت کیلومتری دمشق، پایتخت سوریه پیش رفتند. هم‌چنین پیشروی نیروهای صهیونیستی تا یکصد کیلومتری قاهره، پایتخت مصر ادامه یافت. در این مرحله بود که با مذاکرات محرمانه بین امریکا و شوروی و تحت فشار بین‌المللی، صهیونیست‌ها به نیروهای خود فرمان توقف دادند تا این که در روز ۲۴ اکتبر ۱۹۷۳م، فرمان آتش بس، تحت نظارت سازمان ملل به اجرا درآمد.

امام خمینی به مناسبت جنگ چهارم اعراب و اسرائیل به مسلمانان جهان پیامی دادند و از آنان خواستند با اتحاد و یکپارچگی به مقابله با صهیونیسم و اسرائیل برخیزند.

پس از این شکست، سادات چاره‌ای جز تغییر کلی سیاست‌های خارجی خود و نزدیکی به غرب ندید و به دنبال بهبود رابطه با امریکا، در یک سفر خفت‌بار به سرزمین‌های اشغالی در نوزدهم نوامبر ۱۹۷۷م، باب مذاکرات مستقیم را با اسرائیل گشود. سرانجام علی‌رغم مخالفت شدید سایر کشورهای عرب، انور سادات در مارس ۱۹۷۹م، به عقد قرارداد صلح کمپ‌دیوید و به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی تن در داد.



آتش سوزی مسجدالاقصی

در ادامه جنایات رژیم صهیونیستی و اندک زمانی پس از سومین جنگ اعراب و اسرائیل، مسجدالاقصی قبله اول مسلمانان، و یکی از اماکن مقدس نزد تمام ادیان الهی، مورد تعرض قرار گرفت. در ۲۱ اوت ۱۹۶۹م در اثر آتش سوزی مسجدالاقصی توسط صهیونیست‌ها، به این مکان مقدس و تاریخی، آسیب‌های فراوانی وارد شد. در جریان این آتش سوزی، ستون‌های آتش و دود تا ارتفاع صدها متری به آسمان برخاست. در قسمت جنوب شرقی مسجد، در حدود دویست متر مربع از سقف مسجد کاملاً منهدم شد و قسمت‌هایی از گنبد مسجد و منبری که سابقه‌ای هشتصد ساله داشت طعمه حریق گردید. رژیم صهیونیستی آتش سوزی مسجدالاقصی را به یک جهانگرد استرالیایی نسبت داد و وی را دستگیر کرد. اما یک دادگاه نمایشی در تل آویو، این صهیونیست را بیمار روانی خواند و او را آزاد کرد. در همین زمان، مسلمانان در کشورهای اسلامی بدون توجه به تبلیغات رژیم اشغال‌گر قدس و حامیان غربی آن، تظاهرات گسترده‌ای علیه این رژیم برپا کردند. و خشم و انزجار خود را از جنایات رژیم صهیونیستی اعلام نمودند. علاوه بر این، آتش زدن مسجدالاقصی توسط صهیونیست‌ها موجب شد دولت‌های اسلامی برای مقابله با خطرهایی که جهان اسلام و مقدسات اسلامی را تهدید می‌کند، نشست سازمان کنفرانس اسلامی را تشکیل دهند.





فاجعه سپتامبر سیاه

در پی گسترش عملیات چریک‌های فلسطینی علیه عوامل رژیم صهیونیستی و هم‌چنین افزایش حضور نظامی نیروهای سازمان آزادی‌بخش فلسطین در اردن، شاه‌حسین بن طلال اردنی، پادشاه وقت اردن، موقعیت خود را در خطر دید. در این میان از اوایل سپتامبر ۱۹۷۰م، درگیری‌های پراکنده‌ای میان ارتش اردن و چریک‌های فلسطینی، به ویژه در امان پایتخت این کشور درگرفت و حتی سوءقصدی به جان شاه حسین انجام شد که ناکام ماند. این مسئله باعث تشکیل دولت نظامی در اردن گردید که در واقع، اعلان جنگ به سازمان آزادی‌بخش فلسطین قلمداد می‌شد. دولت اردن یک سازمان نظامی مرکب از افراد داوطلب غیرنظامی به نام نیروی مخصوص برای جنگ‌های احتمالی و غیرمنظم خیابانی به منظور مقابله با چریک‌های فلسطینی تشکیل داد و سرلشکر ناصرالدین به فرماندهی این نیروها

گماشته شد و تعداد آنها تا ۳۰ هزار نفر افزایش یافت، از آن سو تعداد نیروهای سازمان‌های فلسطینی در شروع جنگ‌های داخلی با ارتش اردن بالغ بر ۲۵ تا ۳۰ هزار نفر بود و همچنین کمیته مرکزی سازمان نجات فلسطین ستادی برای نیروی ۵۰ هزار نفری شبه نظامی (میلیشیا) از غیر نظامیان فلسطینی مقیم این کشور به وجود آورده و این افراد غیر نظامی را به تدریج تحت آموزش کماندویی قرار داده بود. ارتش ۶۰ هزار نفری اردن از داخل کشور با هزاران نفر نیروهای عراقی و چریک فلسطینی و شبه نظامی میلیشیا مواجه بود. از خارج نیز یک لشکر سوری در مرز اردن، امنیت این کشور را تهدید می‌کرد. نیروی هوایی دو کشور سوریه و عراق آمادگی خود را برای دفاع از چریک‌های فلسطینی اعلام داشته بودند و مصر نیز دورادور با پشتیبانی سیاسی، نیروهای فلسطینی را تقویت می‌کرد. دفتر مرکزی سازمان فتح در امان که بعد از نبرد کرامه حضور سیاسی - نظامی خود را در اردن تثبیت کرده بود به منظور تحریک افکار عمومی، دولت اردن را به سازش با اسرائیل متهم کرد و مدعی شد که مقام‌های اردنی به علت همکاری با ارتش اسرائیل، از عملیات چریک‌های فلسطینی علیه نیروهای اشغالگر جلوگیری می‌کنند.

در نهایت به دستور شاه حسین در بامداد هفدهم سپتامبر ۱۹۷۰م، ارتش اردن حمله گسترده و همه‌جانبه خود را به مراکز تجمع نیروهای فلسطینی آغاز کرد و با سلاح‌های سبک و سنگین خود جنگ سختی را علیه فلسطینیان به راه انداخت. بر اثر این جنگ، کشتار وسیعی صورت گرفت که در طی آن بین دوازده تا پانزده هزار فلسطینی کشته و تعداد زیاد دیگری نیز مجروح شدند. سرانجام پس

از دوازده روز درگیری و سرکوب، توافقنامه آتش‌بس میان سازمان آزادی‌بخش فلسطین به رهبری یاسر عرفات و شاه‌حسین امضا شد. در اواخر همان سال، بار دیگر میان ارتش اردن و چریک‌های فلسطینی درگیری‌هایی رخ داد تا این‌که شاه اردن به طور کامل مانع از حمله این چریک‌ها به نظامیان رژیم صهیونیستی از طریق خاک اردن شد.

در تاریخ ۱۳ اکتبر، ۱۹۷۰، موافقت‌نامه مفصل‌تری پیرامون روابط اردن با فلسطینی‌ها به امضای ملک حسین و یاسر عرفات رسید که به موجب آن اردن تحت فشار افکار عمومی جهان و بر اثر انزوای شدیدی که خود را به آنجا کشانده بود موافقت کرد که با تمام امکانات خود از مبارزات مردم فلسطین حمایت کند. و انقلاب فلسطین را به عنوان نماینده ملت فلسطین بداند و چریک‌های مسلح فلسطین با قبول اصل تمرکز در پایگاه‌هایی در غرب اردن از آزادی عمل و رفت و آمد در مناطق مزبور برخوردار باشند. بنابراین جنگ‌های خونین ارتش اردن با چریک‌های فلسطینی که در فاصله بین ۱۷ سپتامبر تا ۱۶ اکتبر ۱۹۷۰ منجر به کشته شدن هزاران مسلح و غیر نظامی فلسطینی و اردنی و زخمی شدن ده‌ها هزار نفر شده بود، در ابتدای او نتوانست به حضور مسلحانه فلسطینی‌ها در اردن خاتمه دهد. ولی جریان حوادث نشان داد که آنچه را به سرعت و طی چند روز موفق به انجام آن نشدند می‌توانند بتدریج و با توجه به تجربه‌هایی که از نبرد با فلسطینی‌ها کسب کرده‌اند عملی سازند. شاه حسین از آن پس، صدها هزار پناهنده فلسطینی را از اردن اخراج نمود و دست دوستی به سوی رژیم صهیونیستی دراز کرد. در جریان این درگیری گروه نظامی فلسطینی با نام سازمان سپتامبر سیاه تشکیل

شد که در جریان بازیهای المپیک سال ۱۹۷۲ در مونیخ، اعضای این گروه با حمله شبانه به خوابگاه دهکده المپیک مونیخ، ورزشکاران تیم ملی اسرائیل را به گروگان گرفتند. سرانجام در جریان درگیری مهاجمان با پلیس آلمان همهی ۱۱ گروگان ورزشکار اسرائیلی و نیز، شماری از فلسطینی‌ها کشته شدند.





جنگ‌های داخلی لبنان

لبنان از آغاز دهه ۱۹۷۰م دوران مصیبت‌باری را آغاز کرد که تا سال ۱۹۸۰م نیز ادامه یافت. در آغاز این دهه، فلسطینیان رانده شده از اردن و نیز نیروهای مسلح سازمان آزادی‌بخش فلسطین به لبنان نقل مکان کردند. استقرار مرکز عملیات این افراد در بیروت و شهرهای دیگر لبنان، بهانه‌ای به رژیم صهیونیستی داد تا این کشور را از زمین و هوا مورد تعرض و تجاوز قرار بدهد. در سال ۱۹۷۵م، اختلاف بین گروه‌های مسیحی و مسلمان در بیروت، در سیزدهم آوریل این سال، به آغاز یک جنگ تمام عیار بین این گروه‌ها منتهی شد که در نتیجه آن، نیمی از شهر بیروت ویران شد. جنگ داخلی در لبنان با حمله شبه نظامیان مسیحی افراطی فالانژیست به یک اتوبوس حامل فلسطینی‌ها و کشتار سی تن از آنها آغاز شد. در پی این کشتار، مسلمانان و ملی‌گرایان لبنان به مقابله با فالانژها برخاستند. چندی

بعد با حمله چریک‌های فالانژ به اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی، چریک‌های فلسطینی نیز به صحنه جنگ داخلی لبنان کشیده شدند. جنگ داخلی در لبنان، دخالت سوریه و سپس رژیم صهیونیستی را به دنبال داشت و در پایان دهه ۱۹۷۰م از استقلال و تمامیت ارضی لبنان، چیزی بر جای نمانده بود، چرا که نیروهای سوریه، نیمه شمالی کشور را تحت اشغال خود داشتند و در نوار مرزی جنوب لبنان با فلسطین، یک گروه نظامی که از طرف رژیم صهیونیستی حمایت می‌شدند حکومت خودمختاری به نام لبنان آزاد تشکیل داده و از دستورات دولت مرکزی تبعیت نمی‌کردند. دولت مرکزی لبنان در این زمان حتی در خود بیروت هم تسلط نداشت و شهر عملاً به نواحی خودمختار که در هر کدام یک گروه مسیحی یا مسلمان فرمان‌روایی می‌کردند، تقسیم شده بود. این جنگ خونین داخلی که با تحریک رژیم صهیونیستی آغاز شده بود، تلفات و خسارات فراوانی به لبنان وارد آورد. هدف رژیم صهیونیستی آن بود که چریک‌های فلسطینی و نیروهای مسلمان و ملی‌گرای ضد رژیم اسرائیل در لبنان را در جنگ داخلی درگیر کند و آنان را از حمله به نظامیان صهیونیست باز دارد. با صدور قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت و ورود نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد، واحدهای ارتش اسرائیل در سال ۱۹۷۸ میلادی، از جنوب لبنان خارج شدند، اما گروه مسلح تشکیل شده‌ای از «مسیحی‌ها، دروزی‌ها و شیعه‌ها» به نام «ارتش جنوب لبنان» را بر جای خود گذاشتند و پول و اسلحه در اختیارشان قرار دادند تا منطقه‌ای که قبلاً تحت اشغال اسرائیل بود را، هم‌چنان در کنترل خود نگه دارند و نگهبان خاک اسرائیل در مقابل حملات فلسطینی‌ها بشوند.



قطعهنامه ۳۳۷۹ (نژاد پرستی رژیم صهیونیستی)

صهیونیسم که نام آن از کوه صهیون در بیت المقدس گرفته شده، نهضتی است که از اواخر قرن نوزدهم میلادی به منظور ایجاد یک میهن یهودی به وجود آمد. مهم‌ترین ویژگی صهیونیسم، برتری طلبی نژادی است و بنیاد و ریشه تمامی رفتار و کردار صهیونیست‌ها، اعتقاد عمیق به برگزیدگی قومی می‌باشد. آنان معتقدند که از دیگران بالاتر، برتر و ارزش‌مندتر هستند و همه ثروت‌ها، قدرت‌ها و رهبری جهان باید در اختیار آنان باشد. بر اساس این اصول بود که دولت مجهول و غاصب اسرائیل در قلب جهان اسلام شکل گرفت و خود را بر جغرافیای سیاسی کشورهای اسلامی تحمیل کرد. مرام نژادپرستانه صهیونیستی در اجتماع رژیم اسرائیل مشهود است به طوری که بخشی از رژیم حقوقی این رژیم، بر مبنای قوانین نژادپرستانه شکل گرفته است. در نتیجه، مجمع عمومی سازمان ملل متحد تحت فشار افکار عمومی در تاریخ دهم نوامبر ۱۹۷۵م با صدور قطعهنامه ۳۳۷۹

خود و تأکید بر ضرورت محو تمام اشکال تبعیض نژادی اعلام کرد که صهیونیسم یکی از گونه‌های نژادپرستی و تبعیض نژادی است. صدور این قطعنامه و قطعنامه‌های مشابه، گرچه موجودیت رژیم صهیونیستی را زیر سؤال می‌برد اما در مقام عمل در رفتار این رژیم اشغال‌گر تاثیری نداشت. رژیم صهیونیستی پس از این قطعنامه نیز از ادامه روش نژادپرستانه خود دست برنداشت و آن را ادامه داد.

بهانه صهیونیست‌ها این بود که این عمل سازمان ملل خود عملی نژادپرستانه است. آنها ادعا می‌کنند که صهیونیسم تنها نمودی از حق خودگردانی ملی یهودی‌ها است. بنابراین محکوم کردن صهیونیسم یعنی محکوم کردن تمام ملت یهود، یعنی یهودی ستیزی. صهیونیست معتقد بودند لقب «یهودی ستیزی» صفتی است که برای ساکت کردن همه به کار می‌رود، حتی یهودی‌های شجاعی که به دهها سال سرکوبی نظام‌مند و وحشیانه فلسطینی‌ها توسط اسرائیل اعتراض می‌کنند. به علت هولوکاست، «یهودی ستیزی» تبدیل به ابزاری قوی برای باج‌خواهی احساسی شده است، طوری که جلوی هرگونه بحث منطقی در مورد اسرائیل و سیاست‌هایش را می‌گیرد. بنا بر این مدعا، بهمین دلیل است که بسیاری از انسان‌های منصف هر روز شاهد اعمال غیر انسانی اسرائیل در تنبیه دسته جمعی مردم فلسطین هستند - تخریب مزارع زیتون، اذیت و آزار مداوم، قضاوت تبعیض آمیز، عدم ارائه خدمات پزشکی، ترورها، شکنجه، تفکیک‌های آپارتایدی و غیره - اما به علت ترس از برچسب «یهودی ستیزی» از بیان و مخالفت با آنها عاجزند. بنابراین برای اینکه با آزادی ماهیت نژادپرست صهیونیسم را افشا کنیم باید ابتدا مارک «یهودی ستیز» در نظرمان کم اهمیت جلوه کند.

در نهایت، این قطعنامه ۱۶ سال بعد در جریان کنفرانس صلح مادرید
میان اعراب و اسرائیل و جهت راضی کردن رژیم صهیونیستی برای
حضور در این کنفرانس با کارگردانی آمریکا در مجمع عمومی
سازمان در اوایل نوامبر ۱۹۹۱ م ملل لغو شد.







انقلاب اسلامی ایران

در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، تاریخ نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) به نقطه عطف خود رسید. در این روز سرانجام مبارزات مردم مسلمان به بار نشست و پادشاهی ۲۵۰۰ ساله و ظلم و استبداد بیش از ۵۰ ساله رژیم پهلوی در ایران، ریشه کن شد و به خواست الهی حکومت جمهوری اسلامی تأسیس شد. نهضت اسلامی ایران در سال ۱۳۴۱ با اعتراض شدید حضرت امام خمینی و روحانیت پیش رو به لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و آنچه که محمدرضا شاه آن را انقلاب سفید شاه و ملت می خواند شروع شد. در این لایحه، قید اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان حذف و به جای سوگند به قرآن، سوگند به کتاب آسمانی آورده شد و به زنان نیز حق رأی داده شد. پس از آن محمدرضا پهلوی، لوایح شش گانه ای را طرح و در یک فرماندوم نمایشی به تصویب رساند.

امام خمینی و مراجع قم نوروز سال ۱۳۴۲ را عزای عمومی اعلام کردند. در دوم فروردین ۱۳۴۲ مجلسی که به مناسبت شهادت امام جعفر صادق (علیه السلام) تشکیل شده بود با حمله مزدوران ساواک رژیم پهلوی به مدرسه فیضیه قم به خاک و خون کشیده شد و عده‌ای از طلاب شهید و مجروح شدند. حادثه مدرسه فیضیه قم، روحانیت و مردم را مصمم‌تر نمود و حضرت امام در سخنرانی تاریخی خود در عاشورای همان سال به شاه و آمریکا و اسرائیل حمله شدیدی کردند. به دنبال این سخنرانی مهم و تاریخی، عوامل رژیم، حضرت امام را در شب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دستگیر و به تهران منتقل کردند. با اعلام این خبر در شهرهای مختلف، تظاهرات عظیمی بر پا شد و رژیم پهلوی دستور سرکوب این قیام را داد. در قیام تاریخی پانزده خرداد ۱۳۴۲ که نقطه عطفی در ابتدای نهضت اسلامی بود، هزاران نفر از مردم شهرهای مختلف به شهادت رسیده و یا مجروح شدند. حضرت امام در ۱۸ فروردین ۱۳۴۳ آزاد شدند و از همان ابتدای آزادی به سخنرانی و مبارزه علیه رژیم ادامه دادند. ایشان که از ابتدای جوانی شعار قرآن «قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادی» را سرلوحه کار خویش قرار داده و تنها راه اصلاح در جهان را قیام لله می‌دانستند، در تاریخ ۴ آبان ۱۳۴۳ در واکنش به تصویب لایحه مصونیت مستشاران آمریکایی در ایران (کاپیتولاسیون) طی یک سخنرانی سرنوشت ساز در مسجد اعظم قم به افشاگری شدید اللحنی علیه رژیم پرداخته و کاپیتولاسیون را عامل بردگی ایرانیان و ناقص استقلال کشور و مایه ننگ رژیم پهلوی دانستند. رژیم سفاک پهلوی که از روشنگری‌های رهبری نهضت به تنگ آمده بود چاره را در تبعید ایشان دانست و

بدینگونه حضرت امام را در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ به ترکیه تبعید کردند. در ۱۳ مهر ۱۳۴۴ امام، به همراه فرزندشان آیت‌الله سیدمصطفی خمینی به نجف منتقل شدند. حضرت امام از بهمن ماه ۱۳۴۸، درس ولایت فقیه خود را که در حقیقت پایه‌های تئوریک حکومت اسلامی بود، آغاز کردند. سلسله مباحث ولایت فقیه به شکل کتابی مدون در ایران و کشورهای عربی انتشار یافت. همچنین حضرت امام به مناسبت های مختلف از جمله در جریان جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، به روشنگری خود علیه رژیم پهلوی ادامه می دادند. در سال های اولیه دهه ۱۳۵۰، درآمد حاصل از نفت به یک باره افزایش یافت و شاه که در غرور و نخوت، غرق شده بود، برنامه خود با عنوان رسیدن به تمدن بزرگ را اعلام کرد. همچنین او در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ حزب رستاخیز را به عنوان تنها حزب فراگیر اعلام کرد و خودکامگی و استبداد خویش را بیش از پیش نمایان ساخت. از آغاز سال ۱۳۵۵ شمسی تاریخ رسمی کشور از حزب دموکرات به ریاست جمهوری آمریکا رسید و با اعلام سیاست حقوق بشر خود، محمدرضاشاه، ناگزیر برای جلب رضایت بیش از پیش او فضای باز سیاسی را اعلام کرد. انقلاب اسلامی با شهادت مشکوک آیت‌الله سیدمصطفی خمینی در نجف اشرف توسط عوامل رژیم، وارد مرحله تازه‌ای شد و امواج خروشان در بین مردم به پا کرد. امام خمینی این حادثه را از الطاف خفیه الهی دانستند. روز ۱۷ دی ۱۳۵۶، در روزنامه اطلاعات مقاله اهانت آمیزی تحت عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» با امضای مستعار «احمد رشیدی مطلق» و در حقیقت با دستور شاه و دربار علیه امام خمینی به چاپ رسید. مراجع، مردم و طلاب قم در اعتراض

به این مقاله اهانت آمیز، قیامی تاریخی را در ۱۹ دی ۱۳۵۶ به ثبت رساندند که این قیام توسط عوامل رژیم پهلوی به خاک و خون کشیده شد. مراجع تقلید خواستار برگزاری مراسم چهلم شهدای قم، در سراسر کشور شدند و در اکثر نقاط ایران مراسمی برگزار شد؛ اما اینبار نوبت مردم رشید تبریز بود تا در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ قیام آنها به خاک و خون کشیده و حماسه ای دیگر در تاریخ انقلاب اسلامی ثبت شود. نوروز سال ۱۳۵۷ عزای عمومی اعلام شد و مردم، مراسم چهلم شهدای تبریز را در شهرهای مختلف برگزار کردند که قیام مردم یزد با سرکوب شدید رژیم پهلوی، برگ ننگین دیگری در تاریخ رژیم پهلوی ثبت نمود. در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ سینما رکس آبادان توسط عوامل ساواک به آتش کشیده شد و مردم بیگناه جان سپردند. جمشید آموزگار که در سال ۱۳۵۶ به جای امیرعباس هویدا بر صدر نخست وزیر تکیه زده بود با گسترش امواج انقلاب اسلامی مجبور به استعفا شد و جعفر شریف امامی، که با شعار دولت آشتی ملی سعی در فریب افکار عمومی داشت به نخست وزیر رسید. او تاریخ شاهنشاهی را لغو و قمارخانه‌ها را تعطیل و مطبوعات را آزاد و حزب رستاخیز را منحل کرد؛ اما هشیاری رهبری انقلاب و مردم مسلمان نقشه رژیم را نقش بر آب کرد. روز ۱۳ شهریور ۱۳۵۷ نماز عید فطر در قیطریه تهران به امامت آیت الله مفتاح به نحو بی نظیری برگزار شد و با تظاهرات مردم در روز ۱۶ شهریور، اعلام حکومت نظامی شد. روز جمعه ۱۷ شهریور، مردم، بیخبر از حکومت نظامی به خیابان‌ها ریخته و ارتش شاه در میدان ژاله (شهدا) به روی مردم بی دفاع آتش گشود و خیابان‌های اطراف را غرق در خون مردم بیگناه





نمود. هفده شهریور ۱۳۵۷ بدین شکل در تاریخ انقلاب به جمعه سیاه معروف گردید. با آغاز سال تحصیلی، دانشجویان و دانش‌آموزان حضور مؤثرتری یافتند. امام در ۱۳ مهر ۱۳۵۷ عازم فرانسه شدند و از آنجا سکان کشتی مردم را در امواج خروشان انقلاب اسلامی هدایت نمودند. دهکده نوفل‌لوشاتو در حوالی پاریس مبدل به کانون خبرساز جهان گردید و مردم و خبرنگاران از همه نقاط دنیا برای مصاحبه با حضرت امام به آنجا سرازیر شدند. در آبان ماه اعتصابات کارکنان شرکت نفت، مخابرات، بانک ملی، سازمان آب، رادیو و تلویزیون و... بر دامنه مبارزات افزود. در ۱۳ آبان ۱۳۵۷ تظاهرات دانش‌آموزان و دانشجویان مقابل دانشگاه تهران به خاک و خون کشیده شد. ۱۴ آبان ارتشبد غلامرضا اژه‌اری مأمور تشکیل کابینه شد. تظاهرات تاسوعا و عاشورا، عملاً به صورت همه‌پرسی بر ضد رژیم شاهنشاهی درآمد و مردم در شعارهایشان خواستار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی شدند. رژیم شاه آخرین نقسها را می‌کشید و آخرین تیر ترکش شاه و اربابان غریبش نخست وزیری شاپور بختیار از اعضای قدیمی جبهه ملی بود که با شعار سوسیال دموکراسی آمده و خود را مرغ توفان می‌دانست. تمهید دیگر شاه برای حفظ تخت و تاج خود تشکیل شورای سلطنت بود و در ۲۶ دی ۱۳۵۷، محمدرضا شاه پهلوی ناچار به خروج از ایران شد. امام که دولت بختیار را غیر قانونی اعلام کردند و شورای انقلاب را تشکیل داده بودند با فرار محمدرضا شاه از ایران، آماده عزیمت به میهن اسلامی شدند. بختیار فرودگاه‌ها را بست و پرواز امام یک هفته به تأخیر افتاد اما سرانجام روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ حضرت امام پس از ۱۵ سال تبعید به ایران بازگشتند. ورود امام به

میهن را میلیون ها نفر از تهران و سایر نقاط کشور استقبال کردند. امام خمینی پس از ورود به تهران، ضمن حضور بر مزار هزاران شهید انقلاب اسلامی، در سخنرانی خود در بهشت زهرا، دولت بختیار را غیرقانونی اعلام نموده و فرمودند که بزودی به پشتوانه رأی ملت و حق شرعی خود، دولت تعیین می کنند. امام سپس در مدرسه علوی و رفاه مستقر شدند و در ۱۶ بهمن، مهندس بازرگان را به نخست وزیر دولت موقت منصوب نمودند. در روز ۱۹ بهمن پرسنل نیروی هوایی ارتش به محضر امام رسیدند و با ایشان بیعت نمودند. شب ۲۱ بهمن، در نیروی هوایی تهران، درگیری مسلحانه بین عده ای از افراد این نیرو و گارد شاهنشاهی پیش آمد که با دخالت مردم، درب پادگان ها به روز مردم باز شد و سلاح هایی به دست مردم افتاد. سران ارتش دست اندر کار کودتا شدند و در روز ۲۱ بهمن از ساعت چهار بعد از ظهر اعلام حکومت نظامی شد. امام اعلام کردند که مردم به حکومت نظامی اعتنا نکنند. مردم در روز ۲۲ بهمن به مراکز دولتی، نظامی، انتظامی و رادیو و تلویزیون یورش برده و آنها را فتح کردند. با فرار بختیار از ایران و اعلام بیطرفی ارتش در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، انقلاب اسلامی ایران پس از سالها مجاهدت، ایثار، فداکاری و مقاومت در راه رضای الهی با رهبری بی نظیر حضرت امام خمینی و به همت مردم سرافراز ایران به پیروزی نهایی رسید.



قرارداد صلح کمپ دیوید

با پایان یافتن جنگ چهارم اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳م، خاورمیانه و جهان اسلام شاهد یک تحول عجیب و یک تصمیم جدید در میان یکی از کشورهای سردمدار مبارزه با صهیونیسم بود. انور سادات، رئیس جمهور وقت مصر پس از سرخوردگی از شکست در برابر رژیم صهیونیستی و اتخاذ سیاست نزدیکی به غرب، در ژوئیه ۱۹۷۷م اعلام کرد در ازای خروج نیروهای رژیم صهیونیستی از سرزمین‌های اشغالی صحرای سینا، حاضر به امضای قرارداد صلح با رژیم اشغال‌گر قدس خواهد بود. وی چهار ماه بعد در ۱۹ نوامبر ۱۹۷۷م در میان بُهت جهان اسلام و کشورهای عرب در یک سفر خفت‌بار به سرزمین‌های اشغالی فلسطین با مقامات اسرائیلی دیدار کرد و در پارلمان رژیم صهیونیستی سخنرانی نمود. این حرکت از سوی کشورهای عربی و نیز سازمان آزادی‌بخش فلسطین به عنوان تسلیم محض قلمداد

گردید و به شدت محکوم شد. با این حال مذاکرات صلح میان سران دو رژیم با میانجی‌گری امریکا ادامه یافت. به دنبال این امر، در هفدهم سپتامبر ۱۹۷۸م، ضمن ملاقات روسای جمهوری امریکا و مصر و نخست وزیر رژیم صهیونیستی در کمپ دیوید امریکا، انور سادات که در مسیر ذلت و خفت قرار گرفته بود، نه تنها به اعتقادات دینی و اسلامی، بلکه به آرمان‌های عربی و ملی نیز خیانت نمود و با امضای موافقت‌نامه‌ای، زمینه انعقاد پیمان ننگین کمپ دیوید در ۲۶ مارس سال ۱۹۷۹م را فراهم آورد. به موجب این قرارداد، پس از تخلیه صحرای سینا از نیروهای صهیونیستی، صلح نهایی میان دو رژیم منعقد می‌گردید. هم‌چنین در این قرارداد به تشکیل حکومت خودمختار فلسطینی نیز اشاره شد که بعدها به آن نیز عمل نگردید. این قرارداد از سوی تمامی کشورهای اسلامی و عربی محکوم شد و بسیاری از این کشورها، روابط سیاسی خود را با رژیم مصر قطع کردند. واکنش شدید کشورهای عربی در برابر مصر در کنفرانس بغداد، که در سپتامبر ۱۹۷۸ برگزار شد، صورت گرفت و اخراج مصر از اتحادیه‌ی عرب را به همراه داشت. اما مهم‌ترین واکنش در داخل مصر نسبت به اقدام انور سادات در انعقاد پیمان کمپ دیوید از سوی اسلام‌گرایان مصر صورت گرفت. در روز ۶ اکتبر ۱۹۸۱، در سالروز رژه‌ی پیروزی ۶ اکتبر در قاهره، انور سادات در جایگاه ویژه به دست خالد اسلامبولی و تنی چند از سربازان ارتش مصر که وابسته به گروه جهاد اسلامی مصر بودند به قتل رسید. پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ و هم‌زمانی آن با پیمان کمپ دیوید که در تضاد کامل با ایدئولوژی انقلاب بود، باعث قطع رابطه با کشور مصر گردید.

«کریم سنجابی»، اولین وزیر خارجه‌ی پس از انقلاب، در پیامی به «یاسر عرفات» این قرارداد را به خنجر زدن از پشت به فلسطینی‌ها تعبیر کرد و با عرفات ابراز همدردی کرد. این گونه بود که ایران به جبهه‌ی مخالف این پیمان پیوست. امام خمینی رحمته، رهبر انقلاب اسلامی، به دنبال امضای قرارداد کمپ دیوید، با صدور اطلاعیه‌ای، آن را به شدت محکوم کردند. پس از تصرف سفارت مصر توسط دانشجویان عرب، به عنوان اعتراض به پیمان کمپ دیوید، در ۶ فروردین ۵۸، می‌توان گفت یکی از اولین فرمان‌های حکومتی امام خمینی رحمته به دولت موقت در زمینه‌ی روابط بین‌الملل صادر شد و آن قطع روابط دیپلماتیک با مصر بود. این حکم پس از نامه‌ی «ابراهیم یزدی»، وزیر امور خارجه‌ی دولت موقت (پس از سنجابی)، مبنی بر ضرورت قطع رابطه با مصر در فضای موجود، صادر شد. به طور کلی پیمان کمپ دیوید به صورت یک جانبه و کامل به سود رژیم صهیونیستی تمام شد؛ زیرا آن کشور امتیازات زیاد سیاسی و اقتصادی به دست آورد، بدون آن که کوچکترین امتیاز به مصر بدهد. پیمان کمپ دیوید برای آمریکا و رژیم صهیونیستی نتایج زیر را در پی داشت: ۱. تبدیل مصر به پایگاه آمریکا؛ زیرا آمریکا صحرای سینا را به پایگاه نیروهای واکنش سریع خود تبدیل کرد. ۲. برهم خوردن توازن قوا در منطقه خاورمیانه به نفع رژیم صهیونیستی. ۳. لغو محاصره اقتصادی که اعراب از بدو تشکیل رژیم صهیونیستی علیه وی اعمال می‌کردند. ۴. حل مسأله آب برای رژیم صهیونیستی از طریق رساندن آبهای رود نیل به صحرای نقب در فلسطین اشغالی. ۵. بازشدن کانال

سوئز به روی کشتیرانی دریایی اسرائیل و تقویت نقشه های صهیونیستی برای تسلط بر دریای سرخ. ۶. رخنه مجدد صهیونیستها به آفریقا. ۷. جدایی مصر از جهان عرب. ۸. رویارویی دولت و ملت مصر ۹. آغاز رسمیت یافتن روند صلح با اسرائیل ۱۰. فراموش شدن تدریجی آرمان ملت فلسطین در جهان عرب. ۱۱. فرو ریختن قبح دوستی با رژیم غاصب صهیونیستی.





اشغال افغانستان توسط شوروی

روس‌ها از عصر تزارها گرفته تا دوره اتحاد جماهیر شوروی، سال‌های سال در رؤیای دستیابی به خاک افغانستان بودند و به همین منظور مداخلات، توطئه‌ها و دسایس فراوانی به خرج داده‌اند. این انگیزه بعد از استقلال افغانستان شدت گرفت و اوج تبارز آن در زمان حکومت کمونیستی دست نشانده خود آنها بود.

در ۱۹ سپتامبر ۱۹۷۹م، حفیظ الله امین رئیس جمهور پیشین افغانستان، در پی یک کودتای خونین درون حزبی، نور محمد ترکی رئیس جمهور وقت را سرنگون ساخت و خود زمام امور را در دست گرفت. به قدرت رسیدن امین ناشی از ناتوانی حکومت ترکی در سرکوب قیام اسلامی ملت مسلمان افغانستان بود. ولی روس‌ها به حفیظ الله امین که در صدد نزدیکی به امریکا و ایجاد تعادلی در روابط افغانستان با شرق و غرب بود، بدگمان شدند و در ۲۷ دسامبر

۱۹۷۹م، با پیاده کردن بیش از پنج هزار نفر از نیروهای هوابرد خود در کابل، حکومت ۹۸ روزه حفیظ الله امین را سرنگون ساختند. دولت شوروی در توجیه تجاوز نیروهای خود به افغانستان مدعی شد که به تقاضای دولت افغانستان و برای دفع خطری که از خارج، این کشور را تهدید می‌کرد در افغانستان نیرو پیاده کرده است، در حالی که اگر دولت افغانستان از شوروی تقاضای کمک کرده بود، حفیظ الله امین، رئیس قانونی این دولت به دست نیروهای اشغال‌گر به قتل نمی‌رسید. پس از قتل حفیظ الله امین، ببرک کارمل که همراه نیروهای شوروی وارد کابل شده بود به ریاست جمهوری افغانستان انتخاب شد، ولی مردم افغانستان در برابر نیروهای مهاجم و رئیس جمهور منصوب آن‌ها سر به مقاومت برداشتند و دولت شوروی برای رویارویی با مجاهدان مسلمان افغان ناچار شد نیروهای خود در افغانستان را در اوایل دهه ۱۹۸۰م تا یک صد هزار نفر افزایش دهد. دخالت نظامی شوروی در افغانستان با مخالفت شدید غرب و کشورهای مسلمان جهان روبرو شد و نیروهای مخالف رژیم دست نشانده افغانستان که با دریافت اسلحه و کمک‌های مالی از خارج تقویت می‌شدند، در نقاط مختلف افغانستان سر به شورش برداشتند.

در سالهای دهه ۱۹۸۰، جنبش مقاومت افغان با پشتیبانی ایالات متحده، پاکستان، ایران، عربستان سعودی، بریتانیا، مصر، جمهوری خلق چین و سایر کشورها با تحریک احساسات بین‌المللی جهت مقاومت در برابر ارتش مجهز و پرهزینه شوروی دریافت مساعدت داشت.

آمریکا می‌دید که در حقیقت جنگ افغانستان به یک نبرد تمام





عیار جنگ سرد بدل گشته و بدین ترتیب پیروی برنامه گردباد، سیاست اقدام به یاری رسانی به نیروهای درگیر به واسطه سرویس اطلاعاتی پاکستان می نمود.

پدیده‌ای مشابه فعالیت مبارزین افغان در کشورهای اسلامی عربی، ظهور مبارزانی بود که به خاطر پول یا مسائل اعتقادی برای جهاد با نیروهای کمونیست راهی افغانستان می شدند. برجسته ترین شخصیت در این میان جوانی سعودی به نام اسامه بن لادن بود که گروه عرب وی سرانجام با نام القاعده دارای شهرت بین المللی شد. جنگ باعث به وجود آمدن رهبران مطرحی شده بود. دولت شوروی سرانجام پس از هشت سال جنگ بی حاصل، شکست در برابر مجاهدان افغان را پذیرفت و در ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ خاک این کشور را ترک کرد.

روس ها رجال مطرح افغانستان را در بخش های علمی، سیاسی، امنیتی، اقتصاد، علوم دینی و اسلامی و امثال این ها به بهانه های مختلف دستگیر کردند و کشتند بطوریکه افغانستان در یک خلاء از نظر شخصیت ها در عرصه های مختلف قرار گرفت. این جنگ بیش از دومیلیون کشته و نزدیک به ده میلیون مهاجر و آواره بر جای گذاشت.

جنگ افغانستان نقطه عطف مهمی در دوران جنگ سرد محسوب می گردد و همچنین سهم بزرگی بر پایان جنگ سرد داشت. بواسطه روند طولانی جنگ، جنگ افغانستان به «جنگ ویتنام شوروی» تشبیه شده و از دیگر نامهای مشهور آن «تله خرس» می باشد. درگیری های داخلی در افغانستان پس از خروج نیروهای شوروی ادامه پیدا کرد. شوروی با آگاهی از ترسی که بین مقامات کابل

بدین دلیل بروز کرده بود در زمستان سال ۱۹۸۹ خاک این کشور را ترک کرد. حملات مجاهدین به طور ثابت به شهرها و روستاها و در نهایت کابل وجود داشت.

رژیم نجیب الله با وجودی که در به دست آوردن پشتیبانی داخلی و به رسمیت شناختن بین‌المللی شکست خورده بود تا سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) مقاومت کرد اما به تدریج با تضعیف ارتش به ویژه دلیل فرار سربازان و افسران وارد مرحله جدید می‌شد که پیش از آن در دوران حضور شوروی سابقه نداشت و کابل با یک بن بست در ناکارآمدی سیاست و نظامی به رهبری نجیب الله می‌رسید، همچنین در طی این سه سال پس از عقب نشینی، چند دستگی و اختلاف در داخل دولت و پیوستگی با مخالفان خود مزید بر علت شده و رو به افزایش بود. طبق نظر آندره کارلف ناشر روس، مشکل اصلی در شکست نجیب الله، خوداری حکومت جدید روسیه از نرساندن محصولات نفتی در سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) به دلایل سیاسی (عدم تمایل دولت یلتسین به پشتیبانی از کمونیست‌های سابق الحمایه)، موثرترین مانع در سقوط دولت وقت کابل بود. از سوی دیگر اعلام وفاداری ژنرال عبد الرشید دوستم و نیروی ازبک تحت فرمانش در اسفند ۱۳۷۰ (مارس ۱۹۹۲) به نفع مجاهدین، سقوط نجیب الله را شدت بخشید و ضربه نهایی را وارد ساخت و سرانجام در فروردین ۷۱ همان سال، نجیب الله و دولت کمونیست شکست خورده و حاکمیت به گروه‌های مجاهدین واگذار شد.

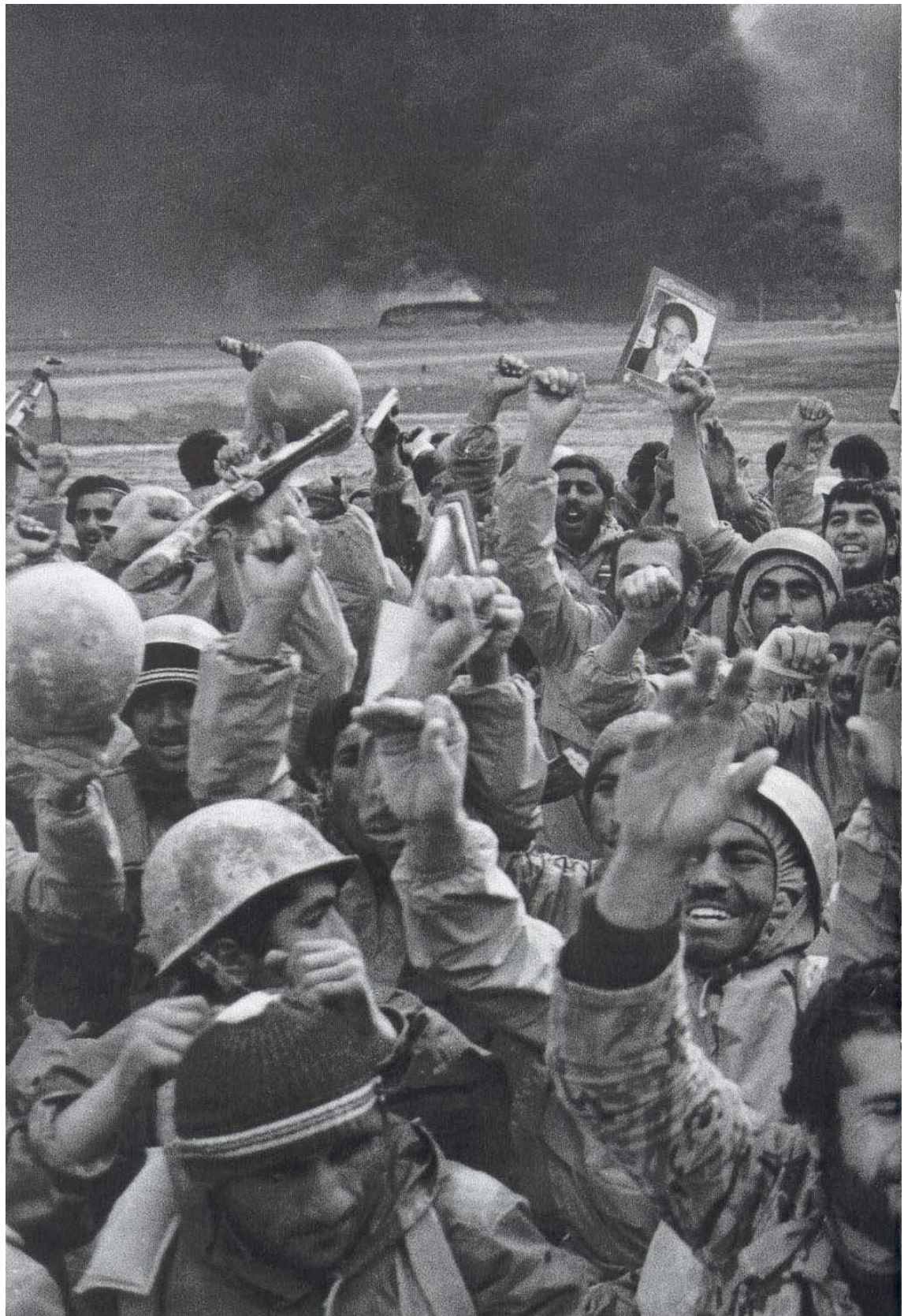


جنگ تحمیلی عراق علیه ایران

در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ رژیم بعثی عراق با تصمیم و طرح قبلی و با هدف برانداختن نظام نوپای جمهوری اسلامی جنگی تمام عیار را علیه ایران اسلامی آغاز کرد. صدام حسین رئیس جمهور عراق با ظاهر شدن در برابر دوربین‌های تلویزیون عراق با پاره کردن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، آغاز تجاوز رژیم بعثی به خاک ایران را اعلام کرد. جنگی نابرابر در شرایطی به ایران اسلامی تحمیل شد که از جانب استکبار جهانی بویژه آمریکا تحت فشار شدیدی قرار داشت و در داخل کشور نیز جناح‌های وابسته به غرب و شرق، با ایجاد هیاهوی تبلیغاتی و ایجاد درگیری‌های نظامی در صدد تضعیف نظام بودند و نیروهای نظامی نیز به خاطر تبعات قهری انقلاب، هنوز مراحل بازسازی و ساماندهی را به طور کامل پشت سر نهاده بودند. آمریکا برای به سازش کشاندن جمهوری اسلامی و در نهایت تسلیم آن‌ها حمایت پنهان و آشکار خود را در کلیه زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و ... از رژیم بعثی عراق به اجرا گذاشت. از سوی دیگر نیز

ابرقدرت دیگر جهان یعنی شوروی که متحد عراق محسوب می شد، خصوصتش را با نظام اسلامی که شعار نه شرقی و نه غربی را سرلوحه کار خود قرار داده بود و در جریان اشغال افغانستان توسط شوروی، این تجاوز را محکوم کرده بود، بیش از پیش نمود. ارتش عراق که بر اساس محاسبات خود از وضعیت داخلی و خارجی ایران، فتح یک هفته ای تهران را در سر می پروراند، در روزهای نخست تجاوز، بدون مانعی جدی در مرزها تا دروازه های اهواز و خرمشهر پیش تاخت. تحت چنین شرایطی امام خمینی (ره) به فروش آمد و ندای ملکوتیش دل های شیفتگان انقلاب و نظام را متوجه دفاع از کیان جمهوری اسلامی نمود؛ بطوریکه، نیروهای مردمی بدون امکانات و تجهیزات و حتی آموزش های نظامی به مقاومت پرداختند. علیرغم کارشکنی های رییس جمهور وقت بنی صدر، دفاع مقدس مردم مسلمان و انقلابی ایران شکل گرفت و نیروهای جوان و شهادت طلب به جبهه ها شتافتند. پس از شکل گیری اتحاد و انسجام در میان نیروهای انقلابی و طرد نیروهای وابسته، حماسه ای مقدس شکل گرفت که در تاریخ ایران اسلامی بی سابقه بود. حماسه دفاع مقدسی که برکات و دستاوردهای بی نهایتی را برای ملت ایران به ارمغان آورد. جهاد و شهادت مردمان با ایمان و مخلص این سرزمین، ستون های نظام اسلامی را تا مدت ها مستحکم نمود. به مناسبت بزرگداشت این همه مجاهدت و ایثار هر سال ۳۱ شهریور تا ششم مهرماه به عنوان هفته دفاع مقدس نامگذاری شده است.







رَبوده شدن دیپلمات‌های ایرانی در لبنان

رَبوده شدن دیپلمات‌های ایرانی در لبنان توسط صهیونیست‌ها در چهاردهم تیرماه ۱۳۶۱ ش، سه دیپلمات و خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران در بیروت، در چهل کیلومتری شمال این شهر در حالی که عازم محل کار خود در سفارت ایران بودند، توسط نیروهای حزب فلالنژ لبنان ربهوده شدند. در آن زمان، ارتش رژیم صهیونیستی به لبنان حمله کرده بود و حزب فلالنژ، همکاری نزدیکی با این رژیم اشغال گر داشت. اگرچه ابتدا گفته می‌شد که سیدمحسن موسوی کاردار جمهوری اسلامی ایران در بیروت و همراهانش کشته شده‌اند؛ اما شواهد و مدارک موجود، حاکی از آن است که آنها در اسارت رژیم صهیونیستی می‌باشند. با وجود اقدامات متعدد جمهوری اسلامی، برای آزادسازی دیپلمات‌ها و اتباع خود از چنگال رژیم صهیونیستی، این رژیم هنوز تن به این کار نداده است. برادر پاسدار حاج احمد متوسلیان از فرماندهان سپاه نیز جزو دیپلمات‌ها ربهوده است.





حج خونین/کشتار حج

در ششم ذیحجه‌ی سال ۱۴۰۷ ق برابر با یازدهم مرداد ماه سال ۱۳۶۶ ش، صدها زائر ایرانی و تعدادی از زائران دیگر کشورها در شهر مکه‌ی منوره، در حال انجام فریضه‌ی الهی براءت از مشرکین به دست ماموران دولت عربستان به شهادت رسیدند. زائران خانه‌ی خدا، این مراسم را همه ساله با الهام از تعالیم اسلام و قرآن برگزار می‌کنند و در آن، ضمن دعوت مسلمانان به اتحاد، بیزاری خود را از دشمنان اسلام به ویژه آمریکا و رژیم صهیونیستی اعلام می‌کنند. سخنرانی، ساعت شش بعدازظهر تمام شد و بعد از آن جمعیت مسیر راهپیمایی را با شعار علیه آمریکا و اسرائیل به سمت پل حجون در کنار قبرستان ابوطالب طی کرد. نزدیک غروب، راهپیمایی تقریباً تمام شده بود و بلندگوها خاموش بود که فاجعه شروع شد. مشکل آل سعود با مراسم براءت از مشرکین بود. نظامیانی که در خیابان‌های اطراف مستقر بودند لباس پلیس عربستان را نپوشیده بودند و یونیفرم ارتشی داشتند. حادثه با چماق‌های پلیس عربستان شروع شد. در بین پلیس‌ها عده‌ای هم با لباس شخصی حاضر بودند و با چماق‌های میخ‌دار و میله‌های آهنی مردم را می‌زدند. بالای پشت‌بام ساختمان‌های اطراف، عده‌ای با لباس

عربی هر چه به دستشان می‌رسید بر سر حاجیان می‌انداختند. بلوک، شیشه، سطل شن، کپسول، کولر گازی! عده زیادی بر اثر برخورد جسم سنگین و متلاشی شدن سر شهید شده بودند. همه هتل‌ها درهای ورودی را بسته بودند و فقط ساختمانی که فلسطینی‌ها در آن بودند درها را گشوده بود که عده‌ای توانستند جان خود را نجات دهند. ارتش شروع به تیراندازی کرد. اول اشک‌آور و گاز سمی خفه‌کننده. عده زیادی از زنان و کسانی که روی زمین افتاده بودند به علت استنشاق گاز خفه‌کننده شهید شدند. رگبار گلوله مسلسل‌های دستی به سمت حاجیان گرفته شد. ازدحام آن‌قدر زیاد بود که کسی که گلوله می‌خورد شاید روی زمین هم نمی‌افتاد. در بدن بعضی شهدا چندین تیر بود. یوزی، کلت، ام-۱۶، حتی بعضی از شهدا با گلوله‌ای که در پیشانی‌شان خورده بود شهید شده بودند. تک‌تیراندازها با قناسه از بالای پل مردم را می‌زدند. چهره تک‌تیراندازها اروپایی بود. چند ماه قبل، ژنرال اولریخ وِگنر، آلمانی تبار، مسئول هماهنگی امنیتی شهر مکه شده بود. در روز حادثه سوار بر هلی‌کوپتر بالای سر جمعیت دیده شده بود. او قبل از این در عملیات گروه دلتا، در آزادی اسرای لانه جاسوسی آمریکا در تهران شرکت داشت و در تهران مسئول تیم بود که تحت پوشش خبرنگار شبکه آلمان فعالیت می‌کرد. از روزهای قبل هماهنگ شده بود که هیچ بیمارستانی در روز نهم مرداد مجروح نپذیرد. آمبولانس‌هایی که نزدیک می‌شدند مورد هجوم واقع می‌شدند و سربازان با چماق شیشه‌های آن‌ها را خورد می‌کردند و دکترها و پرستارها را بیرون می‌کشیدند و می‌زدند. چند آمبولانس توانستند از بین مأمورین عبور کنند و با سرعت مجروحین را سوار

کنند. ولی سربازان راه برگشت را بستند و مجروحین را از پشت آمبولانس بیرون ریختند و کتک زدند. عده‌ای همان جا شهید شدند. تیراندازی که تمام شد تا ساعت یازده شب محاصره ادامه داشت. مردم روی زمین نشسته بودند. هر کس بلند می‌شد با چماق بر سرش می‌زدند. شب جستجوی خانه‌به‌خانه شروع شد تا کسانی که فرار کرده بودند را دستگیر کنند. ساعت یازده که محاصره تمام شد، کسی حق نداشت به پیکر شهدا و مجروحین دست بزند.

عربستان تاکید داشت که در این اتفاق هیچ گلوله‌ای از سوی سربازان شلیک نشده است و سعی در از بین بردن آثار آن داشت. به همین دلیل، اجازه بازدید هیئت‌های دیپلماتیک از شهدا تا چندین روز داده نمی‌شد. برگزاری مراسم برائت از مشرکین در جریان اجتماع بزرگ و پرشکوه حج، تاثیر آن را دو چندان می‌کند. با توجه به این موضوع رهبر کبیر انقلاب اسلامی و حضرت آیت الله خامنه‌ای بر انجام هر چه باشکوه‌تر مراسم برائت، تاکید داشته و دارند. بر اثر این یورش بی‌رحمانه، چهارصد زائر به شهادت رسیده و بیش از هزار نفر زخمی شدند.





جنگ دوم خلیج فارس

آتش افروزی صدام حسین در کویت بعد از جنگ با ایران اسلامی و حضور نظامیان آمریکایی و غربی برای نجات کویت از تهاجم صدام، به جنگ دوم خلیج فارس مشهور گشته است، (اگر چه جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به اشتباه جنگ اول خلیج فارس نام گذاری شده و جنگ اصلی خلیج فارس شامل تهاجم عراق به کویت و مداخله‌ی کشورهای غربی می‌باشد). جنگ ایران و عراق در مرزهای خاکی دو کشور رخ داده و وجود چندین تهاجم دریایی به ناوها و سکوهای نفتی ایران در خلیج فارس نمی‌تواند دلیلی برای نام‌گذاری این جنگ با نام خلیج فارس باشد، چرا که این نام‌گذاری نیازمند یک جنگ تمام عیار دریایی کشورهای درگیر در محدوده‌های دریایی سرزمینی طرفین است.

تاریخچه ی جنگ خلیج فارس

از پایان جنگ ایران و عراق در مرداد سال ۱۳۶۷ش تا حمله ی عراق به کویت تقریباً ۲ سال فاصله شد، اما طی این مدت اوضاع شرق خاورمیانه کاملاً دگرگون شده بود. غرب و اعراب در طی سال های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ ایران را دشمن بزرگ خود فرض می کردند و با اعطای حدود ۸۰ میلیارد دلار کمک و ارسال انبوهی از تسلیحات و تکنولوژی به عراق، این کشور را تبدیل به قدرت اول منطقه و ارتش پنجم جهان کردند. آنها در محاسبات خود یک نکته را از یاد بردند و آن این که این نیروی عظیم تهاجمی پس از جنگ با ایران به چه کاری خواهد آمد؟

دلیل حمله ی عراق به کویت مشکل بدهی ۳۰ میلیارد دلاری به کویت و تلاش عراق برای بازسازی اقتصادی اش بود که در جنگ ایران و عراق نابود شده بود. صدام که در پی جمع آوری پول برای ساخت مجدد عراق بود، به کشورهای صادرکننده ی نفت فشار آورد تا کمی از تولید خود بکاهند تا قیمت نفت بالاتر رود. کویت از کاهش تولید نفت سرباز زد. این کشور هم چنین پیشگام کشورهای مخالف کاهش تولید نفت در اوپک شد.

در همین زمان بود که صدام مخالفت خود با خطوط مرزی عراق-کویت (که در اصل توسط استعمارگران پادشاهی بریتانیا در سال ۱۳۰۱ تعیین شده بود) را نشان داد. دلیل او این بود که این وضعیت باعث جدایی عراق از دریا می شود. بنابراین در مرداد ۱۳۶۹ (اوت ۱۹۹۰) اوضاع کاملاً دگرگون شده بود. ۴۰ لشکر عراقی، در مرزهای جنوب

و جنوب غربی عراق متمرکز شده و نیروهای عراقی مرتب در حال تهدید کویت بودند. در مرزهای شرقی عراق، ایران به سرعت در حال بازسازی ویرانه های جنگ بود و هیچ علاقه ای به دخالت در درگیری های بین این دو کشور نشان نمی داد، اسرائیل نیز با ترس از ضربه ی متقابل صدام که اکنون دیوانگی او بر همه ثابت شده بود حاضر نبود به مانند سال ۱۳۶۰ دست به حمله ی پیشگیرانه به عراق بزند.

حمله ی عراق به کویت

۲ اوت ۱۹۹۰م، نیروهای عراقی با حمله به کویت و تسخیر ۱۳ساعته ی این کشور، به جهان ثابت کردند که از نظر آنها دوران دیپلماسی در خلیج فارس به سر آمده و زور جای آن را گرفته است. هدف آنها از حمله به کویت در درجه ی اول خروج از بن بست اقتصادی و در درجه ی دوم جلوگیری از رکود در ارتش بزرگ عراق بود. فرار سریع مسئولان سیاسی و نظامی کویت به کشورهای همسایه نشان داد که ارتش های اعراب منطقه چه اندازه کوچک و غیرقابل اتکاء هستند. اما آمریکا، اروپا و اعراب سریع واکنش نشان داده و از عراق خواستند تا از کویت عقب نشینی کند، مداخله ی ایالات متحده ی آمریکا در بحران خلیج فارس از دو جهت دارای اهمیت بود، اول آن که به بهانه ی کویت، ماشین جنگی صدام را از کار بیندازد، دوم آن که با ارائه ی نمایشی عظیم، نظم نوین را به دنیا نشان دهد.

در این زمان شورای امنیت سازمان ملل در قطعنامه ی ۶۶۰ ضمن محکوم کردن حمله عراق به کویت خواستار خروج فوری نیروهای عراقی از این کشور شد. در سوم آگوست ۱۹۹۰م نیز اتحادیه ی عرب قطعنامه ای را در این زمینه تصویب کرد.

مواضع قدرت‌های بزرگ در جنگ خلیج فارس

آنچه باعث مواضع دوگانه‌ی قدرت‌های بزرگ در جنگ خلیج فارس گردید، منافع اعضای دائم شورای امنیت در آن بود. در واقع این منافع، سکوت در مقابل تجاوز عراق را در اوایل دهه‌ی ۸۰م (اوایل دهه‌ی ۶۰-ش) و شدت عمل در مقابل تجاوز عراق در اوایل دهه‌ی ۹۰م (اوایل دهه‌ی ۷۰-ش) را به دنبال داشته است. به روشنی معلوم است که ملاحظات استراتژیک یا اقتصادی و منافع جامعه‌ی اروپا، باعث اتخاذ مواضع دوگانه‌ی شورای امنیت در قبال دو تجاوز عراق به همسایگان خود، شده است. مهم‌ترین منافع مشترک صاحبان حق و تو در منطقه‌ی خلیج فارس، شامل مواردی چون مبارزه با بنیادگرایی، سیاست تضعیف هم دیگر، حفظ و گسترش بازار مصرف منطقه، فروش تسلیحات، افزایش سلطه بر نفت و گاز و ... می‌گردد.

دفاع متحدان کویت در مقابل تهاجم عراق

حمله‌ی عراق به کویت باعث صدور محکومیت‌های گسترده و قاطع از طرف رهبران جهان شد. شورای امنیت سازمان ملل در جلسه‌ی فوق‌العاده‌ای خواستار خروج فوری و بدون قید و شرط نیروهای عراقی از کویت شد.

اهمیت این جنگ از آن جهت در خور تامل بوده است که برخی از تحلیل‌گران سیاسی وقوع آن را به عنوان یکی از نقاط عطف تداوم حضور نظامیان سایر کشورهای جهان از جمله آمریکا در خلیج فارس برای سال‌های متمادی ذکر کرده‌اند. آنچه بدیهی است این است که خلیج فارس، جدای از منابع سرشار اقتصادی‌اش، همواره به

عنوان عرصه‌ی سیاسی مناسب و ارزشمند برای بسیاری از کشورهای اروپایی و غربی از جمله آمریکا بوده تا فرصتی برای به نمایش گذاشتن قدرت سیاسی‌شان داشته باشند.

طی حمله‌ی دوم آگوست ۱۹۹۰م عراق به کویت، ظرف دو روز جنگ، اکثر نیروهای مسلح کویت، یا توسط گارد ریاست جمهوری صدام از پای درآمدند و یا به عربستان گریختند. در ساعات اولیه ی دوم آگوست، چهار لشکر از گارد ریاست جمهوری صدام و یگان‌های نیروهای امنیتی عراق، حمله‌ای گسترده علیه شهر کویت ترتیب دادند. تهاجم عراق به کویت با تحریم‌های اقتصادی سازمان ملل علیه عراق همراه بود که به همراه این تحریم‌ها، دخالت نظامی بین‌المللی نیز در ژانویه ۱۹۹۱م به سرعت آغاز شد، به طوری که این نیروها توانستند با کمترین تلفات نیروهای عراقی را از کویت خارج کنند. بسیاری از کشورهای جهان از جمله آمریکا، استرالیا، انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، کره‌ی جنوبی، اسپانیا و حتی یونان، افغانستان و مراکش نظامیان‌شان را در نیروهای ائتلافی به این جنگ اعزام کردند. آمریکا خود به تنهایی نزدیک به ۷۰۰ هزار نظامی به منطقه اعزام کرد و این در حالی بود که سایر کشورهای شرکت کننده در این جنگ، تنها ۱۶۰ هزار نظامی به این منطقه اعزام کردند.

پیامدهای جنگ خلیج فارس

از یک سو، مردم جهان عرب دریافتند که دفاع از مسئله‌ی امنیت منطقه، دشمنی با اشغال‌گری اسرائیل، و تبلیغ توسعه‌ی مدنی توسط سرمداران عرب، شعارهایی بیش نبوده‌اند و از سوی دیگر، حاکمان

عرب، به ویژه پس از سرنگونی رژیم بعثی، به این نتیجه رسیده‌اند که در قبال تن سپردن به سیاست‌های امریکا و اعطای امتیازات پنهانی به کشورهای غربی، چیزی عایدشان نمی‌شود، زیرا یگانه هدف هم پیمانان صنعتی و سیاسی غرب، محافظت از سلطه‌ی خود بر جهان است و قاعده‌ی اساسی آنان، به کارگیری سیاست، زور و خشونت، و بستن باب گفت و گو و اراده‌ی ملی به روی آن دسته از کشورهای جهان سوم است که پیشرفت و مشارکت جهانی را در سر می‌پرورانند.

دستاوردهای ناچیز غرب در بخش سیاسی و نظامی در جنگ، و افزایش فشار بر کشورهای اسلامی، به ویژه ایران، برای دگرگون ساختن ساختارهای سیاسی این کشورها، نشان می‌دهد که اشتباه جبران ناپذیر غرب در جنگ خلیج فارس، آتش افروزی و موضع‌گیری در چارچوب‌های استراتژیک کهن است، زیرا مفاهیمی چون جنگ، شکست و حتی پیروزی، در فرهنگ‌نامه‌ی نظام نوین جهانی تغییر یافته است؛ گرچه نبردها با سلاح‌های پیشرفته‌ی امروزی بر پا شود.





انتفاضه اول

کشتار تعدادی از جوانان فلسطینی در هشتم دسامبر ۱۹۸۷م توسط نیروهای ارتش رژیم صهیونیستی، موجب خشم و نفرت مردم فلسطین شد و فردای آن روز، مراسم تشییع جنازه آنان در نوار غزه، آغازی بر انتفاضه مردم ستم‌دیده فلسطین گردید. این واژه از کلمه ی «نفض» گرفته شده است. نفض یعنی لبریز شدن و سررفتن چیزی که داخل ظرف است. انتفاضه از لحاظ معنایی، معنی قیام علیه رخوت و رکود، و مرحله ی قبل از انقلاب است.

از نظر سیاسی و اجتماعی انتفاضه یا قیام عبارتست از رفتار و عملکرد معترضان و شجاعانه مستمر مردم غیر مسلح فلسطین در قبال رژیم اسرائیل. بدیهی است که عامل تعیین کننده انتفاضه متکی به حضور آگاهانه و عملی مردم است و اگر نقش مردم از قیام انتفاضه حذف شود، قیام عملاً مفهومی نداشته و در واقعیت به منصفه ظهور نخواهد رسید.

گسترش این اعتراضات به سایر اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷م سبب شد تا این قیام‌ها که به انتفاضه موسوم گردید، همچنان ادامه یابد و ارتش اسرائیل در سرکوب آن ناتوان ماند. در این خیزش‌ها که تمام اقشار فلسطینی به ویژه جوانان و نوجوانان مشارکت گسترده‌ای داشتند، برای مقابله با نیروهای سرکوب‌گر صهیونیستی، تنها از سنگ استفاده می‌شد و به همین جهت این انتفاضه به انقلاب سنگ، معروف گردید. عوامل پیدایش قیام مردم فلسطین را در ابعاد زیر می‌توان بررسی کرد.

۱- شکست مبارزات پیشین فلسطینی‌ها: مبارزات فلسطینی‌ها عمدتاً در قالب سازمان‌های مختلف سیاسی چپ و غیر مذهبی انجام می‌شد، همگی از تاکتیک واحدی استفاده می‌کردند و آن عبارت از قرار دادن مرکز ثقل مبارزات در خارج از سرزمین‌های اشغالی و در اراضی مجاور اسرائیل بود و غالباً تحت تأثیر و نفوذ دیدگاه‌های حاکمان سیاسی آن کشور قرار می‌گرفتند. اردن در یک مقطع زمانی، سپتامبر سیاه را آفرید و لبنان در برهه‌ای از زمان اقدام به اخراج نیروهای مبارز کرد.

برخی از کشورهای عرب هم موانعی در سر راه فعالیت آن‌ها قرار دادند. مشکل دیگر، تعدد و تفرقه بین سازمان‌های فلسطینی بود و عامل مهم‌تر این که این سازمان‌ها و گروه‌ها عموماً به تمایلات سستی و مذهبی مردم بی‌اعتنا بودند و در قالب گروه‌های لائیک و ملی قرار گرفته بودند. بحث‌های خستگی‌ناپذیر تئوریک و مباحث پایان‌ناپذیر میان آن‌ها برای نسل جدید فلسطینی، جز آوارگی و شکست حاصل دیگری نداشت. پس از مدتی سازمان‌های مبارز از در سازش

با رژیم صهیونیستی در می آمدند. انصراف از مبارزه ی مسلحانه، به رسمیت شناختن قطعنامه های سازمان ملل و پیوستن آن ها به «قطار صلح» ناامیدی را در دل فلسطینیان ایجاد کرد.

۲- فشار مضاعف صهیونیست ها بر فلسطینیان: شاید بتوان یکی از علل پیدایش انتفاضه را تحقیر فلسطینیان به عنوان شهروندان درجه دوم در سرزمین های اشغالی به حساب آورد. مهاجرت بیش از حد یهودیان سراسر جهان به سرزمین های اشغالی و تلاش صهیونیست ها برای تغییر بافت جمعیتی این سرزمین به نفع یهود و سلب امتیازات و امکانات از اعراب فلسطینی، موجب می شد که فلسطینی ها ستم مضاعفی را بر خود احساس کنند.

۳- روند سازش اعراب با اسرائیل: یکی دیگر از عوامل مؤثر در پیدایش انتفاضه، روند سازش در کشورهای عرب است. از بدو پیدایش اسرائیل، شاهد مخالفت های مردمی در این خطه بوده ایم. در ابتدا کشورهای عرب با موضع گیری های خود همواره مخالفتشان را از موجودیت اسرائیل اعلام می کردند. نطق های نمایندگان عرب در مجامع بین المللی و حمایت های مادی و معنوی از مبارزات فلسطین، همه نشانگر توجه دولت های عرب به مسأله ی فلسطین بود، به طوری که در یک برهه از زمان، شاهد عجین بودن مبارزات اعراب علیه اسرائیل در قالب ناسیونالیسم عرب بودیم و اعراب در این مقطع زمانی، چهار جنگ را پشت سر گذاشتند، اگر چه نتوانستند نتایج مثبتی کسب کنند.

در روند مبارزات مردم فلسطین هرگاه فلسطینیان از کمک کشورهای عربی ناامید شده اند، خود رأساً دست به کار شده اند. برای مثال می

توان به قیام «عز الدین قسام» اشاره کرد.

طی دهه ی ۶۰ میلادی، بعد از شکست های پیاپی اعراب در جنگ با اسرائیل، فلسطینیان با قطع امید از اعراب در قالب سازمان ها و گروه ها به دفاع از حقوق خود پرداختند. اوج این گروه گرایی در پی توافق کمپ دیوید شکل گرفت.

انتفاضه یا قیام مردم فلسطین در شرایطی آغاز شد که افراد درگیر مسأله ی فلسطین معتقد بودند که تنها راه پیشروی فلسطینیان، مصالحه و سازش است و اوج این عقب نشینی در برابر اسرائیل را می توان در کنفرانس امان دید. که سران کشورهای عرب با پشت پا زدن به انگیزه و هدف اصلی تشکیل اتحادیه ی عرب، به مسأله ی فلسطین به عنوان یک مسأله ی درجه دو نگریستند. در این اجلاس ضمن نمایندگی فلسطین، وکالت آن ها یکسره به اردن تفویض شد. اعراب در این اجلاس با نادیده گرفتن حقوق سیاسی فلسطینیان در تعیین نماینده و قیّم برای آنان مبادرت به یک عقب نشینی بزرگ کرده و مسأله ی فلسطین را همان گونه که صهیونیست ها و امریکایی ها تفسیر می کنند، مشکلی بین اعراب و اسرائیل تلقی کردند.

۴- انقلاب اسلامی ایران: انقلاب اسلامی ایران از دو جهت بر انتفاضه تأثیر داشته است، یکی ارایه ی الگوی مبارزه، یعنی وارد کردن مردم به میدان نبرد و دیگری تأثیر بر تصمیمات اعراب در منطقه.

استقرار نظام جمهوری اسلامی در قدرتمندترین کشور منطقه به نحو محسوسی موازنه را به نفع مسلمانان بر هم زد. اما عمده کردن خطر انقلاب اسلامی ایران از سوی غرب موجب شد تا سازش و

مصالحه با دشمن صهیونیستی به مانند گذشته، تنفرانگیز تلقی نشود. لذا کشورهای عرب آمادگی آن را پیدا کردند تا با فدا کردن منافع و حقوق خویش و نادیده گرفتن حقوق از دست رفته ی مردم فلسطین، رژیم اشغالگر صهیونیستی را به رسمیت بشناسند.

مردم فلسطین با الهام از انقلاب ایران، متناسب با شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود به میدان آمدند و مبارزه را از چارچوب معادلات سیاسی اعراب خارج کردند. تفاوتی که انتفاضه با دیگر جریانات مبارز در فلسطین دارد، مبین آن است که با الهام گرفتن از مبارزات بر حق ملت مسلمان ایران و رهبری آن، این امکان برای فلسطینی ها به وجود آمده که دریابند آمریکا و اسرائیل شکست ناپذیر نیستند و امکان رویارویی و تقابل با آن ها وجود دارد.

در جریان انتفاضه و در اثر رویارویی روزانه مردم و واکنش وحشیانه نیروهای اسرائیلی، روز به روز بر حقانیت فلسطینیان در افکار عمومی جهانیان افزوده می شد و بر عکس، رژیم صهیونیستی به انزوای بیشتری دچار می گردید. در خلال اولین ماه های سال ۱۹۸۸م، بسیاری از فلسطینیان ساکن در مناطق اشغالی قبل از سال ۱۹۶۷م، در اعتصابات و تظاهراتی که در سرزمین های اشغالی برپا می شد، شرکت می کردند و این اولین نمونه از اعتراضات سیاسی مشترک در دو سوی مناطق اشغالی بود. ادامه انتفاضه فلسطین دست آوردهایی چون محکومیت جهانی رژیم صهیونیستی، شکست طرح های ذلت بار سازش با متجاوزان، ایجاد وحدت میان گروه ها و طبقات مختلف مردم فلسطین، شکست دستگاه ها و سازمان های امنیتی و نظامی اسرائیل و ایجاد بحران

و رکود اقتصادی در سرزمین‌های اشغالی را به دنبال آورد.

حرکه المقاومة الاسلامیه (حماس)، جهاد اسلامی فلسطین، حزب تحریر اسلامی، جهاد اسلامی بیت المقدس، رهبری متحد قیام (مربک از نمایندگان چهار گروه سازمان آزادیبخش فلسطین یعنی «الفتح»، جبهه ی خلق برای آزادی فلسطین، جبهه ی دموکراتیک برای آزادی فلسطین و حزب کمونیست) گروه‌های شرکت کننده در انتفاضه بودند.

از جمله دستاوردهای انتفاضه اول عبارت بودند از: ۱- مهمترین دستاورد انتفاضه، انتقال مبارزه از قالب تشکیلات و سازمان‌های فلسطینی در اردن، سوریه، لبنان و مصر به مناطق اشغالی است. ۲- قطع نفوذ رهبران و رژیم‌های عرب در مبارزات فلسطینی‌ها تا قبل از انتفاضه به واسطه ی نیازهای مادی و معنوی به حمایت رژیم‌ها و رهبران جهان عرب، آنان مجبور بودند که در بسیاری موارد تسلیم خواسته‌های آن‌ها شوند، اما اینک به دلیل ماهیت خودجوش و مستقل انتفاضه، توده‌های فلسطینی صرفاً متکی به خود هستند. بنابراین، هیچ یک از کشورهای عرب نمی‌توانند مدعی نمایندگی فلسطینی‌ها و سخنگوی آن‌ها باشند. ۳- یکی دیگر از دستاوردهای قیام، مخدوش کردن چهره ی مظلوم‌نمایی اسرائیل در غرب است. تبلیغات غربی‌ها این‌طور وانمود کرده بود که در مناقشه ی اعراب و اسرائیل، همواره اسرائیلی‌ها در معرض تهدید اعراب هستند و این خود هاله‌ای از مظلومیت پیرامون اسرائیل به وجود آورده بود، اما انتفاضه توانست بخشی از این رسوبات روان‌شناختی اجتماعی را از بین ببرد. غرب و خود یهودی‌ها در تلویزیون و دیگر رسانه‌ها شاهد

سرکوب‌های خشونت بار و کشتار فلسطینیان به دست سربازان اسرائیلی می‌باشند. ۴- دیگر از دستاوردهای این قیام ایجاد شکاف در میان صفوف اسرائیلی‌هاست، به این نحو که شماری از اسرائیلی‌ها به تدریج معتقد می‌شوند که صرف نظر از گذشته، می‌بایست اکنون به یک نوع تفاهم و همزیستی با فلسطینیان دست یافت.

۵- انتفاضه احساس فلسطینی بودن را احیا کرد و این تفکر در سطح بین‌الملل پدید آمده که بایستی یک راه حل اصولی برای فلسطینی‌ها به وجود آید و این مسأله به مرور زمان حل نمی‌شود.

اهداف انتفاضه: شهید فتحی شقاقی از رهبران جهاد اسلامی فلسطین معتقد است: «انتفاضه مقدمه‌ای برای شروع انقلاب است، انقلابی که اسرائیل را در هم کوبیده و نابود می‌کند.» وی می‌گوید: انتفاضه انقلابی است که تمام مردم فلسطین و مسلمانان دنیا در آن داخل هستند.»

شاید بتوان هدف سیاسی انتفاضه را پایان بخشیدن به حاکمیت اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی در کرانه‌ی رود اردن و نوار غزه و تمام سرزمین فلسطین دانست. تاکتیک انتفاضه عبارت است از غیرقابل سکونت و حکومت کردن مناطق اشغالی برای اسرائیلی‌ها از طریق اعتصابات، تظاهرات و عدم فرمانبرداری از مقامات اسرائیلی و هدف کلی و استراتژیک آن‌ها آزادی کلیه‌ی سرزمین‌های اشغالی و ایجاد دولت فلسطینی در این سرزمین‌ها است.





انتفاضه شعبانیه عراق

پس از شکست سنگین ارتش بعث عراق در تهاجم نیروهای نظامی ائتلاف غرب به رهبری امریکا در جریان جنگ کویت و تحریم هرگونه پرواز در عراق توسط شورای امنیت، مردم مسلمان عراق موقعیت را غنیمت شمرده و با استفاده از ضعف دولت بعث، علیه رژیم صدام قیام کردند. در جریان این انقلاب که به دلیل تقارن آن با ایام ماه مبارک شعبان ۱۴۱۱ق (۱۹۹۱م) به انتفاضه شعبانیه مشهور گردید، کنترل بخش اعظم کشور به دست نیروهای مردمی افتاد و از ۱۸ استان عراق، ۱۴ استان، از دست حکومت بعث خارج شد. در این مدت که حدود یک ماه به طول انجامید، مردم تحت نظر مراجع حوزه علمیه بر امور نظارت داشتند و مناطق را اداره می‌کردند. این قیام همه گیر بود و شیعیان و سنیان همه در آن سهیم شدند. لیکن با توجه به آزاد شدن مناطق یاد شده که اغلب از ساکنین شیعه مذهب برخوردار بود، قیام یا انتفاضه بیشتر رنگ شیعه‌گری به خود گرفت. در این

هنگام، امریکاییان و متحدانشان متوجه شدند که ناخواسته، زمینه‌های ایجاد حکومتی مردمی و اسلامی در عراق پا گرفته و چیزی به سقوط حزب بعث نمانده است. شرایط ناگهان تغییر کرد و با اشاره امریکا، ارتش عراق، سرکوب بدون مرز را آغاز کرد. پس تا آن هنگام تمامی فرودگاههای عراق و نقاط حساس جنگی و پادگانها در اختیار و یا در زیر نظر آمریکاییان و کشورهای همپیمان او قرار داشت و اجازه حرکت حتی بالگردی گرفته نشد. در این لحظات بود که ماشین جنگی بعثیان به کار افتاده و حرکتی در پادگانهای صدام آغاز گردید. محور عملیات سوکوب، از سوی گارد ویژه ریاست جمهوری اداره می شد. این گارد از دو سپاه و هر سپاه از سه لشکر تشکیل شده بود. گارد ویژه را بیشتر افرادی از منطقه تکریت و پیرامون آن که زادگاه صدام حسین به شمار می آمد، تشکیل می دادند. مزدوران حزب بعث حتی از به کارگیری سلاح‌های شیمیایی و بمب‌های خوشه‌ای و آتش‌زا علیه ملت خویش نیز دریغ نکردند. در این کشتار صدها هزار نفر به صورت دسته جمعی قتل عام و در گورهای چند صد نفری به طور ناشناس دفن شدند. دامنه این جنایات به حدی رسید که صدام، محو مراکز قیام از جمله کربلا و به ویژه نجف اشرف از نقشه جغرافیای عراق را در سر می‌پروراند. از این رو از هرگونه اهانت و جسارت به ساحت مقدس حرم‌های ائمه بزرگوار مدفون در این شهرها، کوتاهی نمی‌کرد. مردم بپاخاسته عراق اگر چه رشادتهای بی نظیری از خود نشان دادند؛ اما بر اثر چهار عامل اساسی نتوانستند در برابر ماشین جنگی صدام استقامت نمایند: ۱. ضعف بنیه تسلیحاتی و دفاعی مردم؛ ۲. بیم کشورهای منطقه و بویژه عربستان در آن هنگام

و کمکهای پنهان آنان به رژیم عراق؛ ۳. موضع منفی ایالات متحده آمریکا در عدم اجرای قطعنامه ۶۷۰ شورای امنیت؛ ۴. سرکوب بدون مرز ارتش خونخوار صدام. صاحب‌نظران معتقدند که در این چند روز، در حدود سی صد الی پانصد هزار نفر توسط رژیم بعث به شهادت رسیدند. صدها هزار نفر از مردان و زنان و کودکان و سالخوردگان مجبور به ترک خانه‌هایشان و مهاجرت به مرزهای ترکیه با پای پیاده و یا سوار بر الاغ و یا کامیون شدند چرا که حکومت به ساکنین منطقه هشدار داده بود و از آنها خواسته بود مناطق را ظرف ۲۴ ساعت ترک کنند در غیر این صورت سرنوشت حتمیشان مرگ خواهد بود. این جمعیت از بی‌ملاحظگی حکومت فرار کردند به ویژه بعد از سرکوب خیزش در جنوب عراق. شهرها در این دوره شهرآشباح شده بود و به جز ساختمان‌های فروپاشیده کسی در آن باقی نمانده بود. بر اثر خیزش در میانه ماه مارس سال ۱۹۹۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه شماره ۶۸۸ را تصویب کرد به وضع منطقه امن برای کردها در شما عراق تحت نام کردستان به عرض جغرافیایی ۳۶ و نیروهای ارتش عراق را از آن خارج کرد. بدین ترتیب این قیام مقدس به دلیل ضعف بنیه دفاعی مردم و عدم وجود رهبری واحد و هماهنگ، سرکوب وحشیانه و بدون مرز ارتش خونخوار صدام، سکوت مجامع بین‌المللی و کمک آمریکا به صدام، پس از یک ماه به شکست انجامید.



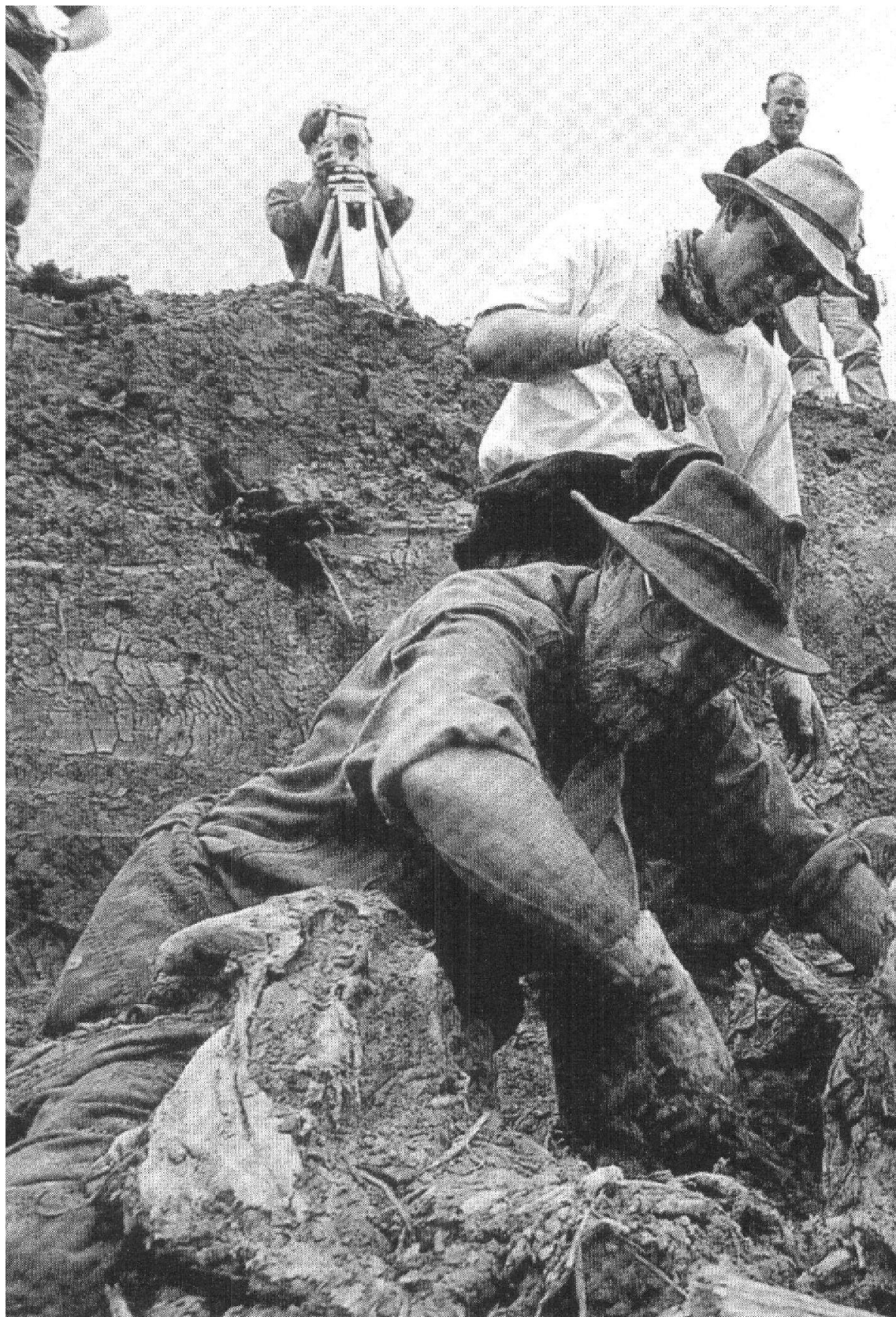


جنگ بوسنی

با آغاز دهه ۱۹۹۰م و وقوع تحولات وسیع در بلوک شرق، زمزمه‌های استقلال‌طلبی در کشورهای شرقی اروپا آغاز شد که در این میان، مجلس ملی بوسنی و هرزگوین در ۱۵ اکتبر ۱۹۹۱م، استقلال این کشور را اعلام کرد و طی همه‌پرسی در تاریخ اول مارس ۱۹۹۲م مسلمانان بوسنی با بیش از ۹۹ درصد آراء، رأی به استقلال میهن خود دادند. اما مجلس برای رأی‌گیری در مورد اصلاحیه قانون اساسی، با مخالفت صرب‌های حاضر در جلسه مواجه شد و در نهایت، بدون حضور صرب‌های مخالف در مجلس، استقلال این جمهوری رسمیت یافت. صرب‌ها نیز که در اقلیت بودند، چهار منطقه صرب‌نشین را خودمختار اعلام کردند. این اقدام با مخالفت رهبران مسلمان و کروات مواجه شد ولی صرب‌ها با آغاز اعمال تروریستی، بمب‌گذاری و حمله به مراکز مسلمانان و کروات‌ها، تهدید کردند که مناطق دیگری را به مناطق خود می‌افزایند. با گسترش حملات صرب‌ها، ارتش صربستان در نهم آوریل ۱۹۹۲م وارد یک جنگ تمام عیار علیه

مسلمانان و کروات‌ها شد و به دنبال آن، تصفیه قومی و کشتار و خون‌ریزی حتی به روستاهای کوچک نیز سرایت کرد. قتل‌عام وسیع مردم بوسنی، مصادره اموال آنان، تخریب خانه‌ها، بمباران‌های هوایی و آتش توپخانه صرب‌ها علیه بوسنی باعث شد تا مردم مسلمان این منطقه، تحت شدیدترین حملات وحشیانه صرب‌ها قرار گیرند. با این حال، این امر واکنش عملی مجامع جهانی و سردمداران حمایت از حقوق بشر را در پی نداشت. عمده‌ترین دلیل برای عدم دخالت و جلوگیری از ادامه کشتار و جنایات در این منطقه، مسئله حضور اسلام و مسلمانان بود، چرا که جامعه جهانی در مورد اختلاف صربستان و کرواسی، عملاً وارد میدان شده و صربستان را به خاتمه جنگ وا داشته بود. در این مسئله تعلل و تسامح نهادهای بین‌المللی جهان باعث شد تا صرب‌ها به صورتی وحشیانه کشتار مسلمانان بوسنی را ادامه دهند بدون این که از عواقب آن ترسی به خود راه دهند. سرانجام پس از گفتگوها و تبادل نظرهای بسیار، قرارداد صلح دیتون در سال ۱۹۹۶م به امضا رسید و قرار شد که مقام ریاست جمهوری به طور دوره‌ای بین صرب‌ها، کروات‌ها و مسلمانان گردش کند.

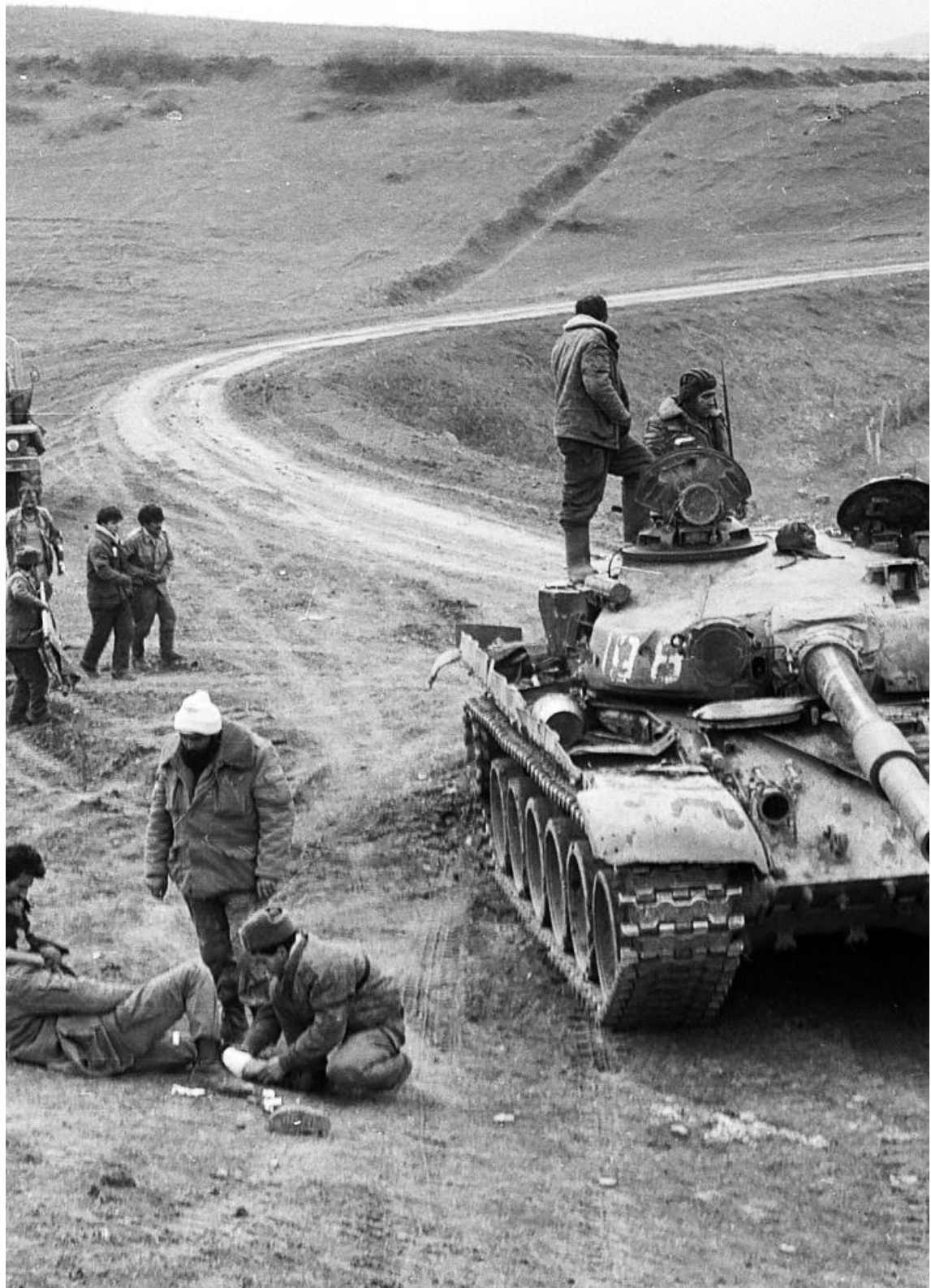




“ جنگ قره باغ

پس از شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی، مقامات مسکو بر این تصمیم مَرَدَد بودند که منطقه قره باغ که اکثر جمعیت آن را ارمنه تشکیل می‌دهند و در دلِ جمهوری آذربایجان قرار دارد، باید به جمهوری آذربایجان منضم شود و یا اینکه به کشور ارمنستان ملحق گردد. بر اساس تقسیمات اداری شوروی سابق، قره‌باغ بخشی از جمهوری آذربایجان شمرده شد. در صورتی که در این منطقه‌ی ۲۷۰ کیلومتری اکثریت جمعیت با ارمنه بود. البته سیاست آذری زدایی در این منطقه از دوره حاکمیت کمونیست‌ها آغاز شد. چون قبل از جدایی قره‌باغ از ایران اکثر جمعیت آن را آذری‌ها تشکیل می‌دادند. به گونه‌ای که در سال ۱۸۳۲ میلادی (تنها ۴ سال پس از عهدنامه ترکمنچای) ۶۴/۸ از مردم قره‌باغ آذربایجانی بودند اما سیاست روس‌ها برای اسکان ارمنه در این منطقه منجر به تغییر ترکیب جمعیتی شد. این منطقه در سال ۱۹۲۳ م به یکی از استان‌های جمهوری آذربایجان مبدل شد و سال‌ها بعد، اعتصابات عمومی سال

۱۹۸۸م، اولین نشانه‌های بی‌ثباتی در این گوشه از خاک کشور اتحاد جماهیر شوروی را آشکار ساخت. مجلس خودمختار قره‌باغ رای به یکپارچگی با ارمنستان داد و با انجام یک همه‌پرسی مردم غالب ارمنی ساکن منطقه رای موافق دادند و این مسأله تصویب شد. در ۲۰ فوریه ۱۹۸۸ مجلس قره‌باغ رسماً یکپارچگی خود با ارمنستان را اعلام کرد. درحالی‌که بر اساس قانون اساسی شوروی، تغییر مرزهای جمهوری‌ها بدون موافقت آنان غیرقانونی بود. پس از فروپاشی شوروی، این منطقه با ۴۴۰۰ کیلومتر مربع مساحت، چند ماه پس از اعلام استقلال آذربایجان در سال ۱۹۹۱، خود را مستقل خواند. از آن زمان به بعد میان ارامنه قره‌باغ که از سوی ارمنستان حمایت می‌شدند و جمهوری آذربایجان جنگ درگرفت که به کشته شدن حدود پنج هزار قره‌باغی و نزدیک به سی هزار آذربایجانی انجامید. هم‌چنین نیروهای ارمنستان در سال ۱۹۹۲ به بهانه کمک به ارامنه قره‌باغ برای تجزیه جمهوری آذربایجان به این کشور حمله کردند و حدود ۲۰ درصد از خاک این کشور از جمله قره‌باغ را اشغال کردند. دو سال بعد، در دوازدهم مه سال ۱۹۹۴م با وساطت گروه مینسک که از طرف سازمان امنیت و همکاری اروپا، مامور پیگیری بحران قره‌باغ بود، آتش بس میان دو کشور برقرار شد. از آن زمان، قره‌باغ به یک جمهوری خودمختار داخلی تبدیل شد با این حال، از سال ۱۹۹۸م به بعد، مسئله قره‌باغ یکی از مسائل سیاسی جمهوری آذربایجان را تشکیل داده و هنوز راه حلی برای آن پیدا نشده است.





توافقتنامه اسلو

توافقتنامه اسلو در سال ۱۹۹۳ میان یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین و اسحاق رابین، نخست وزیر وقت رژیم صهیونیستی در واشنگتن، پایتخت ایالات متحده امضا شد. این معاهده نخستین توافقنامه رسمی مستقیمی است که میان رژیم صهیونیستی و فلسطینیان امضا شد. مذاکرات در خصوص توافقنامه در اسلو پایتخت نروژ انجام شد اما در واشنگتن و با حضور بیل کلینتون، رئیس جمهور سابق آمریکا به امضا رسید. براساس این توافقنامه قرار شد طی دوره موقت ۵ ساله مذاکرات میان دو طرف تا زمان دستیابی به صلح دائمی براساس دو قطعنامه ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت جریان داشته باشد. گفتنی است که توافقنامه اسلو در چارچوب روند سازش در خاورمیانه که در سال ۱۹۹۱ از اسلو آغاز شده بود، شکل گرفت. در مورد توافقنامه های سازش، دولتهای غربی و به ویژه آمریکا

تبلیغات گسترده ای به راه انداختند و یکی از اهداف این توافقنامه ها و تبلیغات پیرامون آن ارائه چهره ای به اصطلاح صلح طلب از رژیم اشغالگر قدس و مشروعیت دادن به اشغال سرزمین فلسطین توسط رژیم صهیونیستی از طریق انعقاد قراردادهای به اصطلاح صلح بود. این توافقنامه، ایجاد دولت خودمختار انتقالی فلسطینی که بعدها به تشکیلات خودگردان فلسطین معروف شد و نیز تشکیل شورای قانون گذاری منتخب ملت فلسطین در کرانه باختری و نوار غزه را دربرمی گرفت.

توافقنامه صلح میان سازمان آزادیبخش فلسطین و رژیم صهیونیستی به نحوی تنظیم شده که شرایط برای تثبیت تدریجی سلطه کامل رژیم صهیونیستی بر مناطق تحت اشغالش فراهم شود. در این توافقنامه ها در مقابل امتیازات فراوانی که برای رژیم صهیونیستی در نظر گرفته شد، تعهدات ناچیزی نیز برای این رژیم اشغالگر لحاظ شد که این تعهدات نیز هیچگاه از جانب این رژیم به اجرا در نیامد. بر اساس این توافقنامه دوره انتقالی با عقب نشینی نظامیان صهیونیست از نوار غزه و منطقه اریحا آغاز می شد. توافقنامه اسلو نتیجه مساوی برای دو طرف نداشت. آنچه که عاید فلسطینی ها شد دستیابی به دولتی با خودمختاری در کمتر از ۸۰ درصد مساحت کرانه باختری و کمتر از ۲ درصد مساحت اراضی فلسطینی بود. این توافقنامه همچنین بر تداوم اشغالگری رژیم صهیونیستی، حاکمیت این رژیم بر فلسطینی ها در نوار غزه و کرانه باختری تاکید دارد. اراضی فلسطینی به گونه ای تقسیم شد که تبدیل به تکه پاره هایی در میان شهرک های اسرائیلی و مناطق نظامی اسرائیل به اضافه افزایش شهرک ها و مصادره اراضی





و تداوم تسلط اشغالگران بر اراضی، ثروت های طبیعی، گذرگاه ها و مرزها می شد.

درباره تاثیر این توافقنامه در بعد اقتصادی می توان گفت میزان بیکاری میان نیروی کار فلسطین حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد شد که طبعا ناشی از تدابیر امنیتی شدید اشغالگران بر کارگران فلسطینی بود. در واقع میزان درآمد هر فلسطینی در کرانه باختری و نوار غزه حدود ۳۰ درصد پس از اجرای توافقنامه اسلو کاهش یافت. تاثیر این توافقنامه در زمینه امنیتی نیز قابل توجه است. توافقنامه اسلو و الحاقات آن ضربه دیگری بر ملت فلسطین وارد کرد که تبعات آن هنوز پایان نیافته است. بر اساس آمارهای مختلف تشکیلات خودگردان فلسطینی اقدام به دستگیری فلسطینی ها و حتی کشتن آنها در حین دستگیری شان کرده است. در واقع می توان گفت اسرائیل به نوعی دست تشکیلات خودگردان را در این زمینه باز گذاشت. تشکیلات خودگردان فلسطینی دستگیری های گسترده ای را علیه اعضای حماس و دیگر گروه های مقاومت آغاز کرد و در کمتر از شش ماه دو هزار فعال فلسطینی دستگیر شدند. تشکیلات خودگردان فلسطینی در برقراری امنیت شهروندان فلسطینی چندان موفق نبود چرا که مقامات رژیم صهیونیستی به سلسله ترورهای خود علیه فعالان مقاومت ادامه دادند و بعضا با همدستی دشمن اسرائیلی در این زمینه توطئه چینی می کردند. در مقابل شکست هایی که تشکیلات خودگردان فلسطین در زمینه های سیاسی، امنیتی و اقتصادی می خورد صهیونیست ها موفقیت های زیادی بدست آوردند و توانستند طی سال هایی که حزب کارگر بر سر کار بود در زمینه اقتصادی و

سرمایه گذاری موفق عمل کنند. دولت اسرائیل توانست از سوی ۱۰ کشور طرفدار فلسطین در درگیری های اسرائیل و فلسطین به رسمیت شناخته شود و روابط نظامی، تجاری و سیاسی اش را با کشورهای عربی و اسلامی مستحکم تر کند.

مسئولیت های مدنی (از جمله بهداشت، خدمات شهری، آموزشی و غیره) به تشکیلات خودگردان فلسطین محول شد در حالی که اسرائیلی ها حاکمیت مطلق خود را حفظ کردند و به طور مستقیم و غیرمستقیم در مناطق خودمختار فلسطینی نقش امنیتی داشتند. رژیم صهیونیستی همچنین بخش مهمی از مشکلات حمایتی و امنیتی اش را به سیستم های امنیتی تشکیلات خودگردان فلسطین محول کرد، در حالیکه اشغالگران به طور مستقیم یا از طریق مزدوران شان در اراضی فلسطینی فعالیت می کردند. به نوعی می توان توافقنامه اسلو را این گونه خلاصه کرد: باقی ماندن اشغالگری اسرائیل، حاکمیت اسرائیل بر فلسطینی ها در نوار غزه و اریحا یا عقب نشینی از نوار غزه و اریحا و تشکیل نوعی دولت خودمختار موقت و عقب نشینی ارتش اسرائیل از مناطق فلسطینی و تحویل امنیت به پلیس فلسطین که همه در راستای منافع اسرائیل عمل کنند. در حالیکه اسرائیل تمام نقاط استراتژیک در تمام مرزها، راه های ارتباطی میان شهرها و روستاها را تحت تسلط گرفت و ارتش اسرائیل حق بازگشت و اشغال تمام نقاط مسکونی را که ساکنان آن فلسطینی بودند در اختیار گرفت.



انتفاضه الاقصی

در پی ورود آریل شارون، رهبر وقت حزب تندروی لیکود و عامل کشتار بی رحمانه فلسطینی‌ها در اردوگاه صبرا و شتیلا به مسجد الاقصی و هتک حرمت این مکان مقدس، فلسطینی‌های خشمگین در اعتراض به این اقدام، تظاهرات کردند و قیام اسلامی خود را ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ میلادی آغاز نمودند. به همین مناسبت، این قیام، انتفاضه مسجد الاقصی نام گرفت. این قیام زمانی آغاز شد که مذاکرات سازش بین صهیونیست‌های نژادپرست و دولت به اصطلاح خودگردان فلسطین با شکست روبرو شده بود و مردم فلسطین دریافتند که از راه گفتگو و سازش با صهیونیست‌ها نمی‌توانند بر حقوق انسانی و اسلامی خود دست یابند. رژیم صهیونیستی در مقابل خروش انسانی فلسطینیان، برای سرکوب انتفاضه، از انجام خشن‌ترین و وحشیانه‌ترین شیوه‌های ضدانسانی خودداری نکرده

و از قساوت‌بارترین روش‌های ترور و کشتار استفاده نموده است. انتفاضه مسجدالاقصی و انقلاب سنگ به همگان این پیام را فهماند که ریشه صهیونیسم و نژادپرستی در سرزمین اسلامی فلسطین، خواهد خشکید.

با آغاز انتفاضه‌الاقصی، فعالیت و اقدامات غیر انسانی و سرکوبگرانه رژیم اسرائیل تشدید شد. مجازات دستجمعی علیه فلسطینی‌ها در نوار غزه و کرانه باختری، حملات موشکی به مراکز بهداشتی، درمانی و آموزشی، تخریب و بمباران ساختمان‌های متعلق به فلسطینیان، کشتار فلسطینیان بی‌گناه و حمله به روزنامه‌نگاران از جمله اقدامات سرکوبگرانه این رژیم در انتفاضه‌الاقصی است.

ریشه‌های اصلی و علل و پیش زمینه انتفاضه‌الاقصی شامل موارد متعددی است. در ذیل به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود.

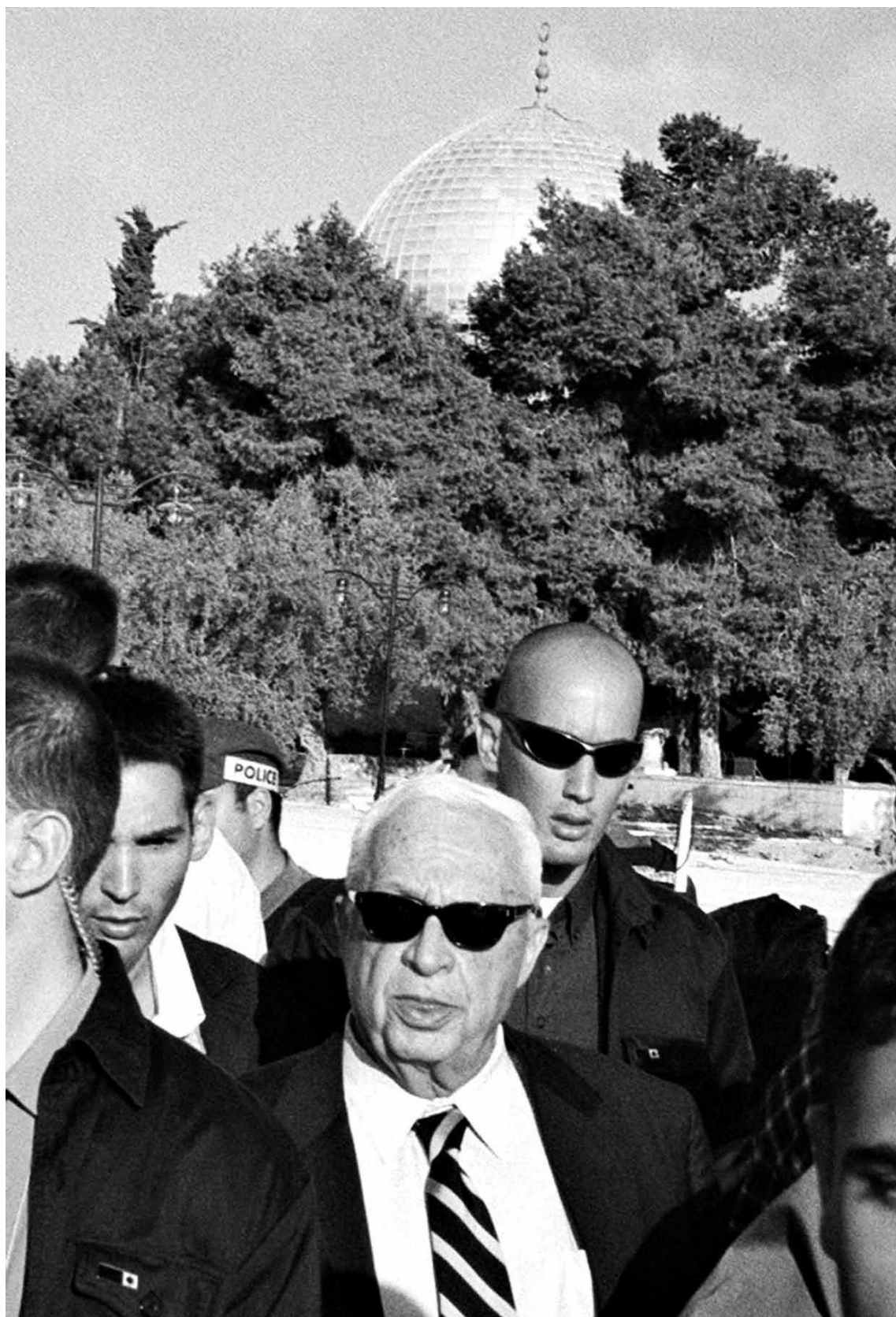
۱. پیروزی حزب... در جنوب لبنان: یکی از علل و پیش زمینه‌های دور جدید انتفاضه، عقب‌نشینی رژیم صهیونیستی از جنوب لبنان می‌باشد. این عقب‌نشینی طلسم شکست‌ناپذیری اسرائیل را شکست و پیروزی حزب... این مسأله را ثابت کرد که در سایه مبارزه و اتحاد می‌توان دشمن را شکست داد حتی اگر این دشمن، دشمنی مقتدر و تا بن دندان مسلحی همچون اسرائیل باشد.

۲. شکست مذاکرات کمپ دیوید دوم: پس از آنکه مذاکرات کمپ دیوید دوم از تیر ماه تا شهریور ۱۳۷۹ و در نهایت بعد از دو هفته مذاکرات طولانی بدون دستیابی به نتیجه‌ای ناکام ماند، این امر را ثابت کرد که رژیم صهیونیستی حاضر به عقب‌نشینی از مواضع سخت و

اولیه خود نیست و قدس شرقی را به عنوان پایتخت کشور مستقل فلسطین نخواهد پذیرفت و با بازگشت آوارگان فلسطینی به وطنشان مخالف است.

۳. به تعویق انداختن اعلام کشور مستقل فلسطین: بر اساس توافق نامه وای ریور (سپتامبر ۱۹۹۹) قرار بود در تاریخ ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۰ کشور مستقل فلسطین اعلام شود. اما این امر بر اثر فشارهای سیاسی و اقتصادی رژیم صهیونیستی و ایالات متحده آمریکا به تعویق افتاد. این امر باعث شد تا مردم فلسطین از روند مذاکرات قطع امید کنند، چرا که مردم فلسطین شاهد آنند که ۷ سال از امضای پیمان اسلو (۱۹۹۳) می گذرد اما فلسطینیان بدون دستیابی به حقوق حقه خود، همچنان در حالت «نه جنگ، نه صلح» به سر می برند. فلسطینیان با به تعویق افتادن اعلام کشور مستقل فلسطینی دریافتند که به آن به آرزو و آرمان خود که همان زندگی در کشور مستقل فلسطین می باشد دست نخواهند یافت. لذا سر خورده از مذاکرات سازش، تصمیم گرفتند تا خود سرنوشت خویش را رقم زنند.

۴. سیاست های سرکوبگرانه اسرائیل: فشار رژیم صهیونیستی مبتنی بر تحقیر فلسطینی ها به عنوان شهروندان درجه دو، تبعید و اخراج آن ها، ضرب و شتم و تخریب خانه ها و... جملگی فشارهای متراکمی بودند که فلسطینی ها را به واکنش فرا می خواند. سیاست های اسرائیل در از بین بردن هویت اسلامی - عربی فلسطین و تثبیت، ماهیت صهیونیستی در این سرزمین نیز یکی از عوامل مؤثر در شکل گیری دور جدید انتفاضه است.



۵. دیدار شارون از مسجدالاقصی: تمامی عوامل فوق پیش زمینه‌های دور جدید انتفاضه به شمار می‌رود اما علت نهایی آغاز انتفاضه که منجر به زدن جرقه آتش انتفاضه‌الاقصی شد دیدار آریل شارون رهبر حزب لیکود از مسجدالاقصی شد. روز ۷/۷/۱۳۷۹ شارون به همراه ۲۰۰۰ سرباز ارتش رژیم صهیونیستی وارد مسجدالاقصی شد. این امر موجب جریحه‌دار شدن احساسات مسلمانان شد چرا که بنابر گفته‌ی یکی از فلسطینیان، شارون از مسجدالاقصی دیدار نکرد بلکه وی با ورود خود به این مکان مقدس، آنجا را نجس کرد. اعتراض شدید مسلمانان به این اقدام تحریک‌آمیز شارون به درگیری‌های خونینی انجامید. به دنبال کشتار مسلمانان در مسجدالاقصی دور جدید انتفاضه آغاز شد.

با توجه به وضعیت تنش‌آلود پیش آمده و بن‌بست در مذاکرات صلح بر سر قدس، حزب تندرو لیکود به رهبری آریل شارون دست به اقدامی بی‌سابقه در جهت تثبیت و به کرسی نشاندن حاکمیت اسرائیلی‌ها در منطقه «جبل‌هیکل» - مجموعه ابنیه واقع بر روی تپه مقدس که اکنون شامل مسجدالاقصی، مسجد قبه الصخره و چند بنای دیگر می‌شود - زد. وی اعلام نمود که در تاریخ پنج‌شنبه ۷ مهر (ماه ۲۸) ۱۳۷۹ (سپتامبر ۲۰۰۰) تصمیم دارد به مناسبت فرارسیدن سال جدید عبری وارد مسجدالاقصی - که به عقیده صهیونیست‌ها بر روی ویرانه‌های معبد سلیمان ساخته شده است - شود. وی در همین راستا از اعضای حزب لیکود دعوت کرد تا او را همراهی کنند. اقدام به این کار در حالی صورت گرفت که تا پیش از آن هیچ یک از مسئولین رژیم صهیونیستی به خود اجازه دیدار مسجدالاقصی را نداده بود.

پیش از انجام این دیدار، مجلس قانونگزاری تشکیلات خودگردان با صدور بیانیه‌ای در غزه، ضمن محکوم کردن تصمیم رئیس حزب لیکود برای آلوده کردن مسجدالاقصی، این تصمیم را تحریک‌آمیز خواند و اعلام کرد که رژیم صهیونیستی را مسؤول پیامدهای وخیم اقدام شارون می‌داند. طی یک سال اول انتفاضه، تلفات رژیم صهیونیستی بیش از ۱۶۳ کشته و صدها مجروح صهیونیست بود که از این میان، فقط طی ۱۵ عملیات شهادت‌طلبانه ۶۰ صهیونیست کشته و ۴۳۸ تن دیگر زخمی شدند.

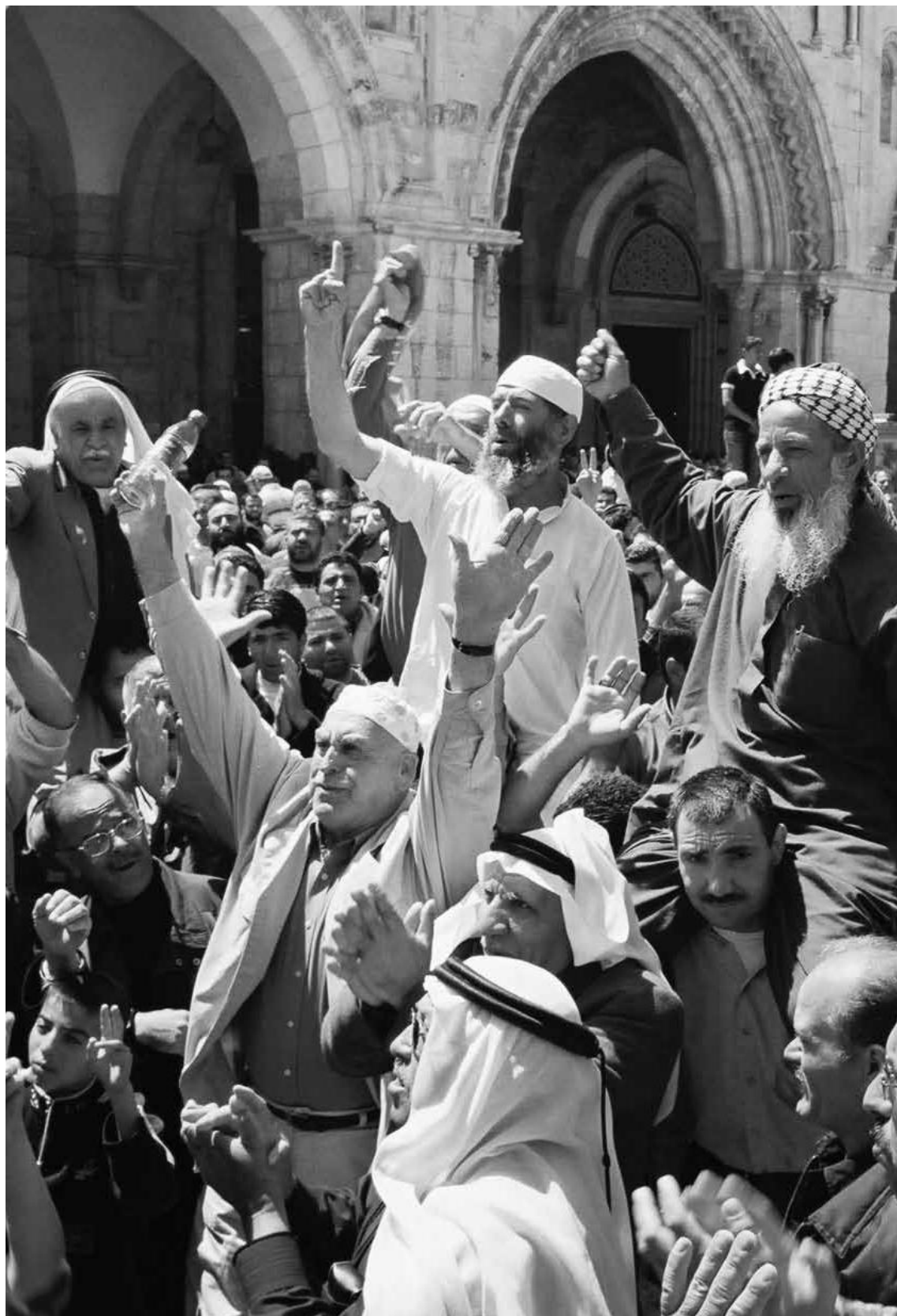
روش‌ها و تاکتیک‌های مبارزاتی مجاهدان فلسطینی در انتفاضه:

۱. گشودن آتش از سلاح‌های سبک و خودکار به سوی مواضع نظامی و شهرک‌های صهیونیست‌نشین
۲. ایجاد کمین و گشودن آتش به سوی اهداف متحرک نظامی و شهرک‌نشینان.
۳. گشودن آتش از خودروهای متحرک به سوی اهداف صهیونیستی
۴. تک تیراندازی
۵. حمله به وسیله نارنجک
۶. حمله به وسیله آرم پی جی.
۷. تله‌های انفجاری و مین‌های ضد نفربر
۸. عملیات شهادت‌طلبانه و خودروهای بمب‌گذاری شده، در این چارچوب از ابتدای آغاز عملیات شهادت‌طلبانه تا آغاز

انتفاضه مسجدالاقصی جنبش‌های جهاد اسلامی و حماس ۷۲ عملیات انجام دادند که در هر سال میانگین آن ۹ عملیات بوده است در حالی که طی هشت ماه اول انتفاضه مسجدالاقصی حداقل ۱۳ عملیات صورت پذیرفت و این رقم پس از گذشت چهاردهمین ماه انتفاضه از مرز ۳۰ مجاهد شهادت طلب هم گذشت.

۹. به دلیل سبک و قابل حمل بودن گلوله‌های خمپاره و نیز خمپاره‌انداز، این سلاح کاربرد زیادی بین مجاهدان فلسطینی پیدا کرد و باعث شد تا بسیاری از شهرک‌نشینان صهیونیست از چهاردیواری خانه‌های خود خارج نشوند.

کشته و مجروح کردن فلسطینیان، ترور رهبران انتفاضه، بازداشت فعالان انتفاضه، تخریب ساختمان‌های مسکونی فلسطینیان و تخریب مزارع از دیگر اقدامات رژیم اسرائیل در واکنش به انتفاضه‌الاقصی بود.



جنگ ۳۳ روزه

این جنگ که در بین لبنانی ها به «نبرد تموز» شهرت یافته براساس یک «نقشه جامع» که دشمنان جبهه مقاومت طراحی شده بود، به اجرا درآمد. سیدحسن نصرالله دبیرکل حزب الله لبنان از حدود ۵ ماه قبل از آغاز جنگ در پاسخ به واکنش گستاخانه مقامات اسرائیلی به درخواست آزادی اسرای باقی مانده لبنانی -برمبنای توافق دو جانبه که دو سال قبل از آن با پادرمیانی آلمان به امضاء رسیده بود- اعلام کرد که «ما به زودی سمیر قنطار- اسیر دروزی لبنان که از سال ۱۳۶۰ تاکنون در زندانهای صهیونیست‌هاست- را در بیروت دیدار خواهیم کرد.» بر این اساس همه منتظر اقدام سیدحسن نصرالله بودند. عملیات چریک‌های حزب الله در نوار مرزی به انهدام سه دستگاه تانک و نفربر اسرائیلی، کشته شدن ۱۲ نفر از نظامیان صهیونیست و اسارت سه تن انجامید که البته یکی از آنان در بین راه فرار کرد. اسرائیلی‌ها

که براساس «نقشه جامع» قرار بود اواخر سپتامبر ۲۰۰۶ (اوایل مهر ۱۳۸۵) عملیات هوایی، دریایی و زمینی خود را علیه حزب الله آغاز نمایند ناچار به واکنش شدند و این موضوع سبب شد که بخشی از برنامه نیروهای مختلف با آشفتگی مواجه شود. رژیم صهیونیستی سه ساعت پس از آنکه عملیات مرزی حزب الله در جوار عینا الشعب به اجرا گذاشته شد، با شدت تمام وارد عمل شد و بمباران بی سابقه ای را به اجرا گذاشت. تصور اولیه رژیم صهیونیستی این بود که با وجود شناسایی نقاط استقرار نیروهای حزب الله و رهبری آن، می تواند در روز اول تحرک نظامی-سیاسی حزب الله را مهار نماید اما ناچار شد در پایان روز چهارم-بخصوص پس از آنکه حزب الله ناوچه مدرن ساعر ۵ اسرائیل را در ۱۲ مایلی آب های بیروت غرق کرد- اذعان کند که با بمباران هوایی کار پیش نمی رود. به گل نشستن هواپیماهای بسیار مدرن برای اسرائیل غیرقابل باور بود ولی این واقعیت داشت و آنان را وادار کرد که اعتراف کنند «چهارمین قدرت هوایی جهان» در مواجهه با چریکهای حزب الله زانو زده است. در واقع پدیدار شدن بن بست نظامی اسرائیل در جنگ هوایی و دریایی تنها یک هفته پس از آغاز جنگ اتفاق افتاد و این در حالی بود که نیروی زمینی رژیم صهیونیستی پیش از این در سالهای ۱۹۸۲، ۱۹۹۶ و ۲۰۰۰ شکست در مقابل حزب الله لبنان را تجربه کرده بود. ولی به هر حال برای اسرائیل چاره ای جز تکیه بر نیروی زمینی وجود نداشت. از هفته دوم عملیات زمینی رژیم صهیونیستی با اعزام ۳۰/۰۰۰ نیروی نظامی به مرز حدود ۲۰ کیلومتری لبنان و فلسطین آغاز گردید. حزب الله در این جنگ با حفظ خطوط ارتباطی و حفظ

کامل شبکه شبانه روزی المنار و حفظ کامل قدرت شلیک موشک ها نشان داد که به بلوغ کامل رسیده است از این رو در پایان جنگ روزنامه‌های مختلف غرب، نیروهای حزب الله را «ورزیده و زبده ترین چریک‌ها» لقب دادند. اگرچه بمب‌های اسرائیل نزدیک به هزار نفر از مردم لبنان را به شهادت رساند اما به چریک‌ها آسیب چندانی نخورده بود ولی نظامیان اسرائیلی متحمل ۴۰۰ تلفات نظامی شده بودند در حالیکه تعداد شهدای حزب الله بسیار کمتر از این بود. وقتی جنگ به پایان رسید، حزب الله برنامه بازسازی لبنان را با کمک مردم شروع کرد. حکایت حزب الله امروزه به حکایت منطقه عربی تبدیل شده است نام حزب الله لبنان برای سنی‌های اردن، مصر و عربستان-که دولت‌های آنان در جریان جنگ دست در دست اسرائیلی‌ها داشتند- به اندازه نام آن برای کشورها و ملت‌های شیعی منطقه افتخار آمیز و الهام بخش می باشد.



“ جنگ ۲۲ روزه

محاصره غزه که از سال ۲۰۰۷ و در پی پیروزی حماس در انتخابات و شکست جنبش فتح و توافق امنیتی مصر و اسرائیل شروع شده بود، در سال ۲۰۰۸ با ادامه درگیری‌های پراکنده میان اسرائیل و حماس تشدید شد. براساس توافقنامه‌ای که در ۱۹ ژوئن ۲۰۰۸ میلادی بین اسرائیل و حماس و ۱۲ گروه شبه نظامی با میانجی‌گری کشور مصر به امضا رسیده بود، حماس و نیروهای دفاعی اسرائیل متعهد شده بودند تا از دست‌زدن به عملیات مسلحانه علیه خاک یکدیگر خودداری کنند. اما در طول شش ماه، حماس و اسرائیل بارها یکدیگر را به نقض قرارداد متهم کردند. از طرفی اسرائیل پرتاب راکت به سمت خاک خود را نقض آتش‌بس در نظر گرفته و از طرف دیگر حماس ادامه محاصره اقتصادی و سوختی غزه توسط اسرائیل را نقض آتش‌بس عنوان کرد.

اسرائیل از روز ۵ نوامبر با بستن گذرگاه‌های باریکه غزه، ارتباط ۱ میلیون و ۵۰۰ هزار فلسطینی را با جهان خارج کاملاً قطع کرد. در تاریخ ۱۹ دسامبر ۲۰۰۸ میلادی (آخرین روز از آتش‌بس شش ماهه)، حماس اعلام کرد که آتش‌بس شش ماهه با اسرائیل خاتمه یافته است. حماس محاصره اقتصادی غزه را دلیلی برای خودداری از تمدید آتش‌بس ذکر کرد. پس از ایجاد محاصره غزه، ارتباط این منطقه با دنیای خارج قطع شد. در این زمان صدمات اقتصادی به اقتصاد غزه وارد شد.

در جواب، اسرائیل عنوان کرد محاصره کامل تنها زمانی لغو می‌شود که هیچ موشکی به سوی اسرائیل پرتاب نشود. اسرائیل ۵ روز پس از پایان آتش‌بس و شروع مجدد موشک‌پراکنی حماس به جنوب اسرائیل، در ساعت ۱۱:۳۰ صبح به وقت محلی، حملات هوایی گسترده‌ای را به وسیله ۶۴ هواپیمای جنگنده و هلیکوپتر آغاز کرد. این جنگ که از سوی صهیونیست‌ها، عملیات «سرب مذاب» نامگذاری شده بود، قرار بود تنها در چند روز شکست سنگینی را به حماس تحمیل کرده و آنها را در نوار غزه از بین ببرد و یا حداقل خلع سلاح کند. س از یک هفته حملات گسترده هوایی صهیونیست‌ها، نیروی زمینی این رژیم، در اطراف نوار غزه مستقر شد. بی‌نتیجه بودن حملات هوایی و تهدیدهای گسترده، سبب شد تا مرحله سوم عملیات، یعنی ورود نیروی زمینی به داخل شهرهای نوار غزه شروع شود. مقاومت مردم و تاکتیکهای مبارزان حماس در مقابله با سربازان رژیم صهیونیستی آنها را در پیشبرد اهداف نظامیشان در

نوار غزه ناکام گذاشت. سرسختی مبارزین فلسطینی در برابر تهاجم اشغالگران، جبهه متحد سیاسی - نظامی رژیم صهیونیستی را دچار شکاف کرد. از آن پس، اخبار حکایت از اختلاف میان مثلث اولمرت نخست‌وزیر، لیونی وزیر امور خارجه وقت و ایهود باراک وزیر جنگ رژیم صهیونیستی داشت. ناکامی در عرصه نظامی، شکاف در عرصه سیاسی و تصمیم‌گیری، به موازات تداوم پرتاب موشک از سوی فلسطینیان، سبب شد تا مرحله چهارم عملیات، بر رژیم صهیونیستی تحمیل شود. در این مرحله، این رژیم به صورت گسترده از بمب‌های ممنوعه فسفری و اورانیوم تضعیف شده با هدف افزایش فشار بر حماس از طریق بالا بردن تعداد کشته‌های فلسطینی، بهره گرفت. کشتار حدود ۱۳۵۰ فلسطینی که یادآور جنایت صهیونیست‌ها در لبنان طی جنگ ۳۳ روزه بود، اعتراض‌های منطقه‌ای و جهانی و حتی داخلی - مناطق اشغالی توسط صهیونیست‌ها - را افزایش داد و درخواست‌ها برای محاکمه سران رژیم صهیونیستی به اتهام جنایت‌های جنگی و کشتار دسته‌جمعی مردم غزه را بالا برد. جنگ غزه سرانجام در ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹ با اعلام آتش‌بس یک‌جانبه از سوی رژیم صهیونیستی و سپس پذیرش آن، از سوی گروه‌های فلسطینی، مشروط به قبول درخواست‌های آنان در یک هفته خاتمه یافت. این در حالی بود که اسرائیل، خبر از دست‌یابی به اهداف مورد نظر خود در «عملیات سرب‌گداخته» کرد. این در حالیست که تحلیلگران روزنامه آمریکایی یواس‌ای تودی معتقدند نیروی نظامی حماس بعد از جنگ تضعیف نشده و پابرجاست. براساس مفاد آتش‌بس اولیه، دولت اسرائیل بازشدن گذرگاه‌های نوار غزه را منوط به قبول مفاد





آتش‌بس از سوی حماس کرده‌است. به دنبال اعلام آتش‌بس یک طرفه از جانب اسرائیل در نوار غزه، از ساعت دو بامداد ۱۸ ژانویه به وقت اورشلیم آرامش موقت برقرار گردید ولی از ساعت هفت بامداد به وقت اسرائیل حملات موشکی از سرگرفته شد و چندین راکت به سوی شهرهای اسرائیلی پرتاب گردید. اسرائیل نیز با حملات هوایی خود، حملات موشکی حماس را پاسخ گفت.

یکی از شروط اسرائیل برای امضای یک قرارداد آتش‌بس طولانی‌مدت، آزادی گیلعاد شالیت است. شائول موفاز به رهبران حماس هشدار داده که در صورت آزاد نشدن این سرباز که بیش از دو سال گروگان حماس است، ترور رهبران این سازمان را از سر خواهد گرفت.

مقاومت اسلامی فلسطین طی ۲۲ روز جنگ و محاصره شدید دریایی و زمینی در مقابل رژیم صهیونیستی ثابت کرد که می‌تواند باز هم به مقاومت و پایداری ادامه دهد، اما در مقابل، رژیم صهیونیستی نتوانست به هیچ هدفی از اهداف از پیش تعیین شده خود در حمله به غزه برسد و این بزرگترین دستاورد برای ملت فلسطین است؛ بنابراین آنچه در نوار غزه اتفاق افتاد یک پیروزی تاریخی برای مقاومت اسلامی فلسطین است.

جنگ ۸ روزه

رژیم صهیونیستی برای دومین بار طی ۴ سال، به حمله‌ای گسترده علیه نوار غزه مبادرت نمود. اما این بار برخلاف جنگ‌های سال ۲۰۰۶ (روزه ۳۳) و ۲۰۰۸ (روزه ۲۲) وارد عملیات نظامی زمینی نشد. جنگ اخیر جنگی ۸ روزه بود. اسراییلی‌ها آن را عملیات «ستون ابرها» نامگذاری کردند که به موضوعی تاریخی در تورات اشاره دارد و جنبش حماس نام «سنگ سجیل» (حجاره سجیل) بر آن نهاد. این عبارت نیز با داستان ابرهه در حمله به مکه در زمان قبل از اسلام مرتبط است. ضمن اینکه در متون انگلیسی به آن عملیات ستون دفاعی (۳) اطلاق شده است.

جنگ ۸ روزه از چهارشنبه ۲۰۱۲/۱۱/۱۴ با ترور احمد الجعبری معاون فرمانده گردانهای عزالدین قسام توسط هواپیماهای اسراییلی شروع شد. اسراییلی‌ها هدف از این عملیات را پاسخ به حملات

موشکی و راکتی گروههای مقاومت مستقر در نوار غزه اعلام کردند. ارتش اسرائیل اعلام کرد که بیش از ۱۵۰۰ حمله هوایی طی ۸ روز علیه مراکز فرماندهی، تونل‌ها و انبارهای تسلیحاتی و ساختمانهای نظامی داشته است. طبق اخبار منابع بیمارستانی نوار غزه، ۱۷۵ فلسطینی شهید و بیش از ۱۲۸۰ نفر زخمی شدند. هم‌چنین ۲۰۰ نفر از اسرائیلی‌ها نیز زخمی و ۵ نفر کشته شدند. گروههای مقاومت حدود ۱۵۰۰ موشک و راکت (فجر ۵ ایرانی، گراد روسی، قسام و...) به مناطق اسرائیلی (بئرالسبع، اشدود، اشکلون، تل‌آویو، هرتزلیا، قدس غربی و شهرکهای مجاور نوار غزه) شلیک کردند.

با وجود اینکه جنگ اخیر فقط ۸ روز طول کشید اما سردرگمی اسرائیلی‌ها و تغییر استراتژی آنها بنا به شرایط پیش‌رو، کاملاً آشکار بود. سران رژیم صهیونیستی با توجه به تجربه جنگهای ۲۲ و ۳۳ روزه، از اعلام اهداف کلان و حداکثری برای این جنگ امتناع کردند و به اعلام اهداف حداقلی که همانا سرکوب توان گروههای مقاومت و قطع حملات موشکی از نوار غزه بود بسنده کردند.

نیروهای هوایی اسرائیلی طی ۸ روز به عنوان مهم‌ترین ابزار نظامی عمل کردند. آنان امیدوار بودند طی حملات یکی دو روز اولیه، مراکز عمده نظامی - تسلیحاتی حماس مورد هدف قرار گرفته و زمینه برای تسلیم آنان و یا آتش‌بس مورد نظر اسرائیلی‌ها فراهم شود. اما اصابت موشک فجر ۵ به تل‌آویو و تداوم موشکباران مقاومت علیه مناطق اسرائیلی، موجب غافلگیری اسرائیلی‌ها شد. هر چند که ارتش اسرائیل تا پایان جنگ به حملات گسترده هوایی خود ادامه داد اما

احضار نیروهای ذخیره و اعلام آمادگی برای حمله زمینی را باید مرحله‌ای جدید در این عملیات دانست.

مقاومت فلسطینی‌ها در برابر باران حملات هوایی اسرائیلی‌ها سبب شد تا بار دیگر موضوع حمله زمینی و گسترده به نوار غزه مطرح شود. کابینه اسرائیل در عصر سومین روز (۱۶ نوامبر) با افزایش احضار تعداد نیروهای احتیاط یا ذخیره از ۳۰ به ۵۰ هزار نفر موافقت کرد. همزمان تانکها و نیروهای زمینی اسرائیل در اطراف نوار غزه مستقر شدند.

به نظر می‌رسد موضوع حمله زمینی به نوار غزه عملیاتی روانی برای تحت فشار قرار دادن حماس و دیگر گروههای مقاومت بوده است. زیرا در آن صورت پیامدهای منفی متعددی برای اسرائیلی‌ها قابل تصور بود که عبارتند از:

- فرسایشی شدن جنگ و وقوع کشتار گسترده از غیرنظامیان فلسطینی
- بالا رفتن تعداد تلفات اسرائیلی‌ها در نبرد زمینی
- احتمال وقوع غافلگیری‌های جدید و بیشتر مقاومت علیه اسرائیلی‌ها
- خسارات اقتصادی - اجتماعی غیرقابل پیش‌بینی
- مهاجرت معکوس از اراضی اشغالی ۱۹۴۸
- تحرکات افزون‌تر از سوی سازمان ملل، اتحادیه عرب، سازمان کنفرانس اسلامی و کشورهای جهان اسلام

- فزونی بخشیدن به احتمال موفقیت محمود عباس در طرح عضویت فلسطین در مجمع عمومی سازمان ملل (۲۹ نوامبر - ۹ آذر) به دلیل همدردی مجامع جهانی با فلسطینی‌ها

با وجود اینکه رژیم اسرائیل، جامعه خود را برای یک جنگ ۳ هفته‌ای آماده کرده بود اما گذشت یک هفته مبین آن بود که نه تنها اثری از شکست و ضعف در مقاومت فلسطین مشاهده نمی‌شود بلکه تداوم جنگ جز خسارات بیشتر برای اسرائیلی‌ها و تلفات افزون‌تر از سمت غیرنظامیان فلسطینی عاید دیگری نخواهد داشت.

نتانیاهو و کابینه‌اش، با یادآوری خاطرات و تجربیات جنگ ۲۲ روزه بر این عقیده بودند که حمله زمینی مطمئناً با هزینه‌های زیادی همراه خواهد بود و تداوم حملات هوایی نیز آنان را به نتیجه نمی‌رساند در نتیجه بهترین راهکار، پذیرش آتش‌بس و کمتر نمودن هزینه‌های جنگ بوده است. از همین رو، آنان تقریباً با پذیرش تمامی شروط حماس، جنگ را خاتمه دادند. بر این اساس هرگونه حملات متقابل اسرائیلی - فلسطینی (از نوار غزه) متوقف خواهد شد و گذرگاه غزه برای فلسطینی‌ها باز می‌شود. مصر نیز بر این توافق نظارت خواهد داشت.





جریان‌ها



“ اخوان المسلمین

جنبش اخوان المسلمین به عنوان یکی از مهم‌ترین، گسترده‌ترین و تاثیرگذارترین جنبش‌های اسلامی در عرصه سیاست، در سال ۱۹۲۸م بنا نهاده شد و تا زمان حاضر، در صحنه‌ی سیاست ایفای نقش می‌کند.

پیدایش و شکل‌گیری نهضت اخوان المسلمین را باید متأثر از عوامل متعدد محیطی دانست. عواملی که شامل وضعیت رقت‌بار معیشتی مسلمان خصوصاً جامعه اعراب مصر، جهل و بی‌اطلاعی مسلمین از جهان پیرامون خصوصاً جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، بی‌دینی، روشنفکران، نفوذ فکری و فرهنگی و سیاسی غرب در بلاد اسلامی، تعطیلی قوانین اسلام در جوامع می‌شدند. در این فضا بود که شخصیت‌هایی رشد کردند تا جامعه فلک‌زده مصر و به طور کلی جهان اسلام را با بازگرداندن به اسلام اصیل از فلاکت نجات دهند.

حسن البنا به عنوان یکی از همین افراد، هنگام تحصیل تعلیمات مذهبی

و دوره آموزگاری در دارالعلوم قاهره، با مشکلات زندگی مردم در شهرهای بزرگ و زندگی مرفه نیروهای انگلیسی و مقامات فرانسوی که در سطح بسیار بالایی از زندگی مردم مصر بود، مواجه شد.

پس از مشاهده چنین واقعیاتی، ایشان به عضویت سازمان‌های گوناگون مذهبی درآمد و با همگامی سایرین در انجمن‌های اسلامی برنامه تدریس و شرکت در فعالیت‌های ضداستعماری را آغاز کرد.

وی پس از فارغ التحصیلی از دارالعلوم قاهره برای تدریس عازم «شهر اسماعیلیه» شد. ایشان در همان ابتدای ورودشان به شهر اسماعیلیه که کاملاً با آن ناآشنا بود سعی در شناخت عوامل تاثیرگذار در این جامعه جدید را داشت. پس از مطالعه این جوامع عوامل تاثیرگذار را «علماء و شیوخ طریقت، اعیان، باشگاه‌های شهر» دانست.

«اتحاد و عدم تفرقه» اصلی بود که وی در مراحل مختلف تبلیغی از آن الهام می‌گرفت و از آن تحت عناوینی نظیر وحدت مسلمین، برادری و اخوت اسلامی دفاع می‌کرد و با مدنظر قرار دادن تشتت مذهبی جامعه مصر، سعی داشت بر مسائلی تاکید کند که جنبه اختلافی نداشته باشند و آنها را ضمن قرار دادن در یک جبهه واحد، بر علیه استعمار بسیج کند.

حسن البنا در خاطراتش نحوه شکل‌گیری جنبش را این‌گونه بیان می‌کند که: «در ماه ذی‌القعدة سال ۱۳۴۷ هجری قمری مصادف با سال ۱۹۲۸ میلادی شش تن از برادران به دیدار من آمدند که عبارت بودند از حافظ عبدالحمید، احمدالمصری، فواد ابراهیم، عبدالرحمن حسب الله، اسماعیل غز و زکی المغربی. این برادران از جمله کسانی بودند که

تحت تاثیر درس‌ها و سخنرانی‌های من قرار گرفته بودند. آنها درحالی که صدایشان پر از قدرت بود... گفتند: ما آنچه که می‌بایست بشنویم شنیدیم و تحت تاثیر واقع شدیم ولی راه عملی برای احیاء عزت اسلام و صلاح مسلمین را نمی‌دانیم. ما از زندگی مذلت‌بار و قید و بندهای تحمیلی به ستوه آمدیم و تو می‌بینی که چگونه اعراب و مسلمانان در این کشور هیچ‌گونه منزلت و حیثیتی ندارند و به صورت وابستگی برای این بیگانگان درآمده‌اند... این گفته مخلصانه تاثیر زیادی بر من گذاشت و نتوانستم از زیر بار مسئولیتی که بر عهده من گذاشتند شانه خالی کنم چون خودم در همین راستا عمل می‌کردم و مردم را برای آن دعوت می‌کردم... ما باید کار کنیم و توفیقمان از خداست... یک نفر از حاضران گفت: چه اسمی بر خودمان اطلاق کنیم؟... من گفتم: ما برادرانی هستیم در خدمت اسلام، بنابراین ما اخوان المسلمین هستیم.»

اصول اخوان المسلمین

اخوان المسلمین از همان آغاز فعالیتش یکی از پر قدرت‌ترین سازمان‌های مصر شد و اقشار مختلف جامعه را نظیر بوروکرات‌ها؛ دارندگان مشاغل حرفه‌ای، دانشجویان، کارگران، فروشندگان کوچک و روستائیان دربر می‌گرفت. فعالیت‌های اخوان تمامی جنبه‌های زندگی از جمله جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی، علمی، سیاسی و نظامی را دربر می‌گرفت. اخوان المسلمین از آن جهت که رنگ و بوی دینی به این فعالیت‌ها می‌دادند، در صدد بودند که آن‌را در تمامی کشورهای اسلامی پیاده کنند تا بر مبنای قوانین اسلامی بر جهل، فقر، کفر و بی‌بندوباری غلبه نمایند. آنان معتقد بودند بازگشت به سرچشمه‌های اسلام، مسلمانان را قادر به

- اعاده قدرت دينيشان خواهد ساخت و قاطعانه در برابر همه گرايشات ناخوانده و مزاحم، به طور عمده مارکسيسم، خواهد ايستاد.
- با توجه به حرکت‌ها، مواضع و فعاليت‌ها، می‌توان از شش اصل ذيل به عنوان اصول زیربنایی اخوان المسلمین یاد کرد. اين اصول عبارتند از:
۱. اصل علمی: تفسير و توضيح کامل قرآن کریم با بازگشت به اسلام اصیل و زدودن غبار قرون از چهره آن و پاک کردن هر چه ناخالصی و دروغ و خرافات از ساحت مقدس آن.
 ۲. اصل عملی: متحد ساختن ملت مصر و ملل اسلامی بر پایه اصول قرآنی، بازگشت به اسلام اصیل و تربيت نسل جديد بر مبنای اصول آن.
 ۳. اقتصادی: رشد ثروت ملی و حفاظت از آن، بالابردن سطح زندگی، عدالت اجتماعی فردی و گروهی، تضمین فرصت‌های برابر برای همگان.
 ۴. اجتماعی نوع دوستانه: خدمات اجتماعی، تلاش برای محو جهل و بیسوادی، بیماری، فقر و تشويق به انجام کارهای مفید عام‌المنفعه و سودآور.
 ۵. ناسیونالیستی و میهن‌دوستانه: آزادی دره نیل و تمامی کشورهای عربی و سرزمین‌های اسلامی از چنگال خارجیان، کمک به اقلیت‌های اسلامی در تمامی سرزمین‌ها برای آن‌که بتوانند حقوق از دست رفته خویش را بدست آورند. حمایت از اتحاد عرب، تلاش مستمر در راه تشکیل جامعه بین‌المللی اسلامی.

۶. انسان‌گرایانه و جهانی: ترغیب به ایجاد جامعه‌ای بر مبنای اصول اخلاقی (مادی و معنوی) از طریق قوانین جهانی اسلام، قوانینی که جهان تشنه تقوا و اخلاق را سیراب می‌سازند.

حسن البنا در تلاش برای دعوت به حکومت اسلامی مطلوب خود ضمن انتقاد از دولت‌ها، با ارسال نامه‌ها و بیانیه‌های متعدد برای آنها، نظرات و برنامه‌های خود را در مورد نحوه اداره مملکت تشریح می‌کرد. این گونه فعالیت‌های خارجی اخوان المسلمین اثرات خود را به جای گذاشت و باعث شد که شعبه‌هایی از این جنبش در کشورهای دیگر تاسیس شود.

اولین شعبه خارجی این جنبش در سال ۱۹۳۷م در دمشق ایجاد شد. کم‌کم بر گستره اخوان افزوده می‌شد و شمول آن دامنه کشورهای نظیر لبنان، فلسطین، اردن، عراق، عربستان، اندونزی، سریلانکا و پاکستان را فراگرفت. در ایران می‌توان به همکاری نزدیک اخوان المسلمین و جمعیت فدائیان اسلام اشاره کرد. به هنگام اعلام حکم اعدام نواب صفوی و رهبران فدائیان اسلام، هیاتی از اخوان المسلمین برای رایزنی و جلوگیری از اعدام آنها به ایران آمد. خبر اعدام نواب صفوی عکس العمل شدید بلاد عربی و اسلامی را بدنبال داشت و اخوانی‌ها از او به عنوان شهید اخوان یاد کردند.

انحلال اخوان و ترور حسن البنا

فعالیت‌های اخوان در رابطه با مسئله فلسطین و اعزام سلاح و نیرو به آنجا و همچنین اقدامات مهم آنها در قبل و بعد از جنگ جهانی در مصر و دیگر کشورهای اسلامی مخالفت‌های شدید غرب خصوصاً

انگلیس را به همراه داشت. از طرفی جوانان در تصمیم های عجولانه که بعضاً مورد تایید اخوان هم نبود اقدام به ترورها و بمب-گذاری هایی می کردند که تبعات آن بر بدنه اخوان ضربات مهلکی وارد می ساخت.

در ۲۲ مارس ۱۹۴۸م احمدالخرزیندر یکی از قاضیان برجسته مصر به دلیل محاکمه یکی از اعضای اخوان ترور شد و به قتل رسید. مجموعه این اقدامات و دیگر فعالیت های اخوان موجب شد تا در ۸ دسامبر ۱۹۴۸م وزارت کشور مصر دستور انحلال اخوان را صادر و بلافاصله بسیاری از اعضای آن را روانه زندان کند. انحلال باعث شد فعالیت های اخوان به حالت زیرزمینی دربیاید. در ۲۸ دسامبر ۱۹۴۸م نقراشی نخست وزیر وقت مصر به دست یکی از جوانان اخوان ترور شد. با ترور نقراشی دولت جدیدی توسط دوست نزدیک وی ابراهیم عبدالهادی تشکیل شد. عبدالهادی اقدامات شدیدی بر علیه اقدامات زیرزمینی اخوان انجام داد. سرانجام عصر روز ۱۲ فوریه ۱۹۴۸م حسن البناء درحالی که در صندلی اتومبیلش مقابل دفتر سازمان جوانان مسلمان قرار داشت، ترور شد.

بعد از ترور بنیانگذار سازمان، دوران بحرانی و مشکلات برای سازمان هویدا گردید و یکی از علل ناکامی سازمان، سیاست طرد و عدم تحمل نظرات در دوره پس از مرگ حسن البناء بود. در سال ۱۹۵۱م حسن هضیبی رسماً به عنوان مرشد عام اخوان المسلمین منصوب گردید. اخوان المسلمین از این تاریخ به بعد، به یک سازمان مخفی تبدیل شد و رهبران آن با افسران ناراضی مصری ارتباط برقرار کردند.

آنان در طی کودتای افسران آزاد در سال ۱۹۵۳ علیه حکومت سلطنتی نقش موثری ایفا نمودند. ولی پس از پیروزی کودتا، اخوان المسلمین از دولت درخواست نمود در جهت اهداف اسلامی، حرکت‌های خود را در جامعه آغاز کند، ولی ناصر معتقد بود دین باید از سیاست جدا باشد و مذهب رابطه فردی بین انسان و خداست و نباید در امور جامعه دخالت نماید. چون هضیبی با اصلاحات ارضی ناصر مخالفت کرد، ناصر آنان را حامی سرمایه داری معرفی کرد و اعلام نمود اختلاف وی با اخوان المسلمین بر مسأله اجرای اسلام نیست، بلکه موضوع سرمایه داری می‌باشد؛ ولی حقیقت این بود که ناصر نمی‌خواست غیر از تشکیلات وی گروه قدرتمند دیگری در کشور باشد. دولت در ژانویه ۱۹۵۴م. طبق قانون انحلال احزاب، سازمان اخوان المسلمین را منحل و عضویت در آن را غیر قانونی دانست و اتهاماتی به اخوان المسلمین وارد کرد که عبارتند از: سکوت هضیبی پس از انقلاب و عدم حمایت از آن، مخالفت با اصلاحات ارضی، مخالفت اخوان المسلمین با تشکیل گارد ملی و نیروهای رهایی بخش و ملاقات هضیبی با سفیر انگلستان. تشکیلات سازمانی اخوان المسلمین به شکل ذیل است: هیأت‌های ریسی شامل «مرشد عام» که رئیس کل جمعیت است، «دفتر ارشاد عام» که مخصوص هیأت اداری جمعیت و راهنمایی آموزش و تبلیغ می‌باشد و «هیأت مؤسسان» که از مجلس شورای عام و مجمع عمومی برای دفتر ارشاد عام تشکیل گردیده است، می‌باشد. مرشد عام رئیس کل جمعیت بوده، سرپرست دفتر ارشاد عام و رئیس هیأت مؤسسان هست؛ دفتر ارشاد عام دارای ۱۲ عضو بوده که از بین اعضای هیأت مؤسسان انتخاب شده‌اند.

هیأت مؤسسان از اعضای مؤسس جمعیت تشکیل میشود که سابقه آنها در عمل به اهداف جمعیت، از دیگران بیشتر است و وظیفه آن راهنمایی و رهبری در تبلیغ و آموزش و چگونگی پیشرفت کارها و نیز انتخاب اعضای دفتر ارشاد عام و حسابرسی از کارهای جمعیت است. وظیفه دفتر ارشاد عام، بیدار نمودن مسلمانان و التزام به شرکت در جلسات و حفظ اسرار میباشد و در صورت کوتاهی اعضا مورد مؤاخذه قرار می گیرند. جمعیت اخوان المسلمین بر حسب مناطق و شهرها به شعبه های مختلف تقسیم میشوند که هر کدام از این شعبه ها دارای مسؤولی به نام مجلس اداری است که به وسیله مجمع عمومی هر شعبه انتخاب میشود. اخوان المسلمین از نظر اداری به سه بخش اداره شعبه، اداره منطقه و دفتر اداری که هر سه تابع دفتر ارشاد عام هستند تقسیم می گردد. کمیته های اصلی وابسته به دفتر ارشاد شامل کمیته مالی، کمیته قضایی، کمیته سیاسی، کمیته خدمات، کمیته مسائل فقهی و کمیته آمار می باشد. بودجه جمعیت به وسیله جمع آوری حق عضویت و هدایا و اوقاف فراهم میاید. اخوان المسلمین در حال حاضر، در اکثر کشورهای عربی فعالیت می کند ولی مهم ترین مرکز فعالیت آنها، مصر، سوریه، سودان و اردن است. همچنین بعد از انقلاب مردم مصر علیه رژیم مبارک مخمد مرسی از اعضای اخوان، به ریاست جمهوری مصر رسید و قانون اساسی این کشور نیز با تلاش اخوانی ها بر مبنای شریعت اسلام تغییر یافت.



اتحادیه ی عرب

اتحادیه ی عرب (League of Arab States)، نخستین سازمان بین المللی است که بین کشورهای عربی اسلامی در ۱۹۴۵ م و به ابتکار مصر تاسیس گردید. طرح پیشنهادی مصر در اولین کنگره ی عربی از طرف اعضای حاضر یعنی مصر، عربستان سعودی، عراق، سوریه، لبنان، یمن و اردن امضا و تایید شد و به سرعت به تصویب مقامات داخلی این دولت ها رسید. قرارداد تشکیل اتحادیه ی عرب، الحاق سایر دول عرب را نیز به اتحادیه پیش بینی کرده بود و بدین ترتیب دیگر دولت های عرب که بعد از جنگ جهانی دوم به استقلال رسیدند یکی بعد از دیگری به اتحادیه پیوستند. در حال حاضر اتحادیه ی عرب تمام کشورهای عرب زبان (شامل ۲۱ کشور از آسیا و آفریقا و سازمان آزادی بخش فلسطین) را در بر می گیرد که عبارتند از: مصر، عربستان، عراق، سوریه، الجزایر، اردن، لبنان، کویت، امارات متحده ی عربی، عمان، قطر،

یمن، بحرین، سودان، سومالی، تونس، مراکش، لیبی، جیبوتی، و سازمان آزادی بخش فلسطین.

دو هدف اساسی و یک هدف افزایش همبستگی، موجب شکل ۷-گیری جامعه‌ی عرب در سال ۱۹۴۵م شد:

۱- آزادی از سلطه‌ی بیگانگان؛

۲- اشتیاق عمومی ملت‌ها و دولت‌های عرب برای نیل به وحدت.

۳- افزایش همبستگی دولت‌های عربی و همکاری در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، بهداشتی، مخابراتی، پلیسی و امور قضایی است. با این وجود همکاری سیاسی مهم‌ترین عامل ایجاد اتحاد است و اتحادیه کوشش داشته، از طرفی به استقلال سرزمین‌های عرب که در گذشته هنوز تحت تسلط دولت‌های خارجی قرار داشتند، کمک کند و از طرف دیگر تمامیت ارضی و استقلال دولت‌های عضو را حفظ نماید. در سال ۱۹۵۰م یک قرارداد دفاع متقابل نیز شبیه قرارداد دفاعی آتلانتیک شمالی، بین دولت‌های عضو اتحادیه به امضا رسید. اتحادیه‌ی عرب، علی‌رغم آرمان‌های یاد شده، در عمل چندان موفق نبوده است. این اتحادیه نه تنها نتوانست به وحدت دولت‌های عربی کمکی کند، بلکه در برخی از موارد، مانع وحدت نیز شده است (مانند اتحاد دولت‌های مصر، سوریه، لیبی، یمن). اختلاف‌های شدید بین رژیم‌های حاکم بر این کشورها و اهداف و منافع متضادشان در امور داخلی و سیاست خارجی، اتحادیه‌ی عرب را به صورت یک سازمان ناتوان و ضعیف درآورده است.

اتحادیه که مرکزش در قاهره است از سه شورا، چند کمیسیون و یک دبیرخانه تشکیل شده است.

۱. «شورای اتحادیه»: رکن عالی سازمان است که از نخست وزیران دول عضو تشکیل می گردد، اخذ رای معمولاً در این رکن به اتفاق آراء است. به موجب قرارداد، دولت های عضو مکلفند استقلال و حاکمیت اعضاء دیگر را محترم بشمارند و از جنگ با هم احتراز کنند. اختلافات اعضاء اگر مربوط به استقلال و حاکمیت آنها نباشد به وسیلهی شورا حل و فصل می شود. اعضاء آزادند که با کشورهای خارج از اتحادیه قرارداد منعقد کنند ولی باید نسخه ای از آن را در شورای اتحادیه بسپارند. [۶]

۲. «شورای دفاع»: متشکل از وزیران امور خارجه و دفاع کشورهای عضو می باشد که سازمان نظامی و ستاد ارتش اتحادیه، تحت نظر این شورا قرار دارند. سازمان نظامی اتحادیه اصولاً برای آگاهی از وضع نظامی کشورهای عضو، صدور و توصیه های لازم جهت تقویت نیروی دفاعی آنها به وجود آمده است که به لحاظ اختلاف نظرهای عمیق بین اعضاء عملاً فاقد کارایی بوده است.

۳. «شورای اقتصادی»: که جهت هماهنگ کردن سیاست های اقتصادی از وزیران امور اقتصادی تشکیل می گردد.

۴. «کمیسیون های اتحادیه»: که تمام کشورهای عضو در آن مشارکت دارند؛ مأمور تامین همکاری میان کشورهای عضو در قلمرو

امور اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، بهداشتی و همچنین امور مربوط به مخابرات و اجرای احکام قضایی و دستورالعمل‌های انتظامی است. در ۱۹۴۶م، شورا همچنین تصمیم گرفت کمیته‌ی سیاسی جهت نظم بخشیدن و ایجاد هماهنگی در امور سیاسی کشورهای عضو ایجاد نماید.

۵. «دبیرخانه»: در راس دبیرخانه‌ی کل که یک رکن دائمی است، دبیرکلی قرار گرفته که با نظر اکثریت دو سوم اعضاء اتحادیه از میان سفرای عرب انتخاب و اداره‌ی امور اتحادیه را بر عهده می‌گیرد. که در امور سیاسی، چرخش فعالیت‌های اتحادیه، دبیرکل می‌تواند تاثیرگذار باشد.

افرادی که از ابتدای فعالیت اتحادیه‌ی عرب تاکنون دبیرکلی آن را بر عهده داشته‌اند عبارتند از: عبدالرحمن عزام (مصر) ۱۹۵۲- ۱۹۴۵م، عبدالخالق حسونه (مصر) ۱۹۷۲- ۱۹۵۲م، محمد ریاده (مصر) ۱۹۷۹- ۱۹۷۲م، شاذلی قلیبی (تونس) ۱۹۹۰- ۱۹۷۹م، احمد عصمت عبدالمجید (مصر) ۲۰۰۱- ۱۹۹۰م، و عمرو موسی (مصر) از ۲۰۰۱م تا ۲۰۱۱م و اکنون نبیل العربی دبیر کل است. از سال ۱۹۶۴م به دعوت جمال عبدالناصر رهبر فقید مصر روسای دول عرب در کنفرانس‌هایی گردهم می‌آیند و مسائل مهم سیاسی، نظامی، اقتصادی مورد علاقه‌ی خویش را به گفتگو می‌گذارند. به نحوی که کنفرانس سران عرب اینک به صورت یک رکن عالی اتحادیه‌ی عرب در آمده است که در آن خطوط کلی سیاسی اعراب و خط مشی های آنان مخصوصاً درباره‌ی مسائلی که جامعه‌ی عرب با آن مواجه

است تعیین می گردد. اتحادیه ی عرب همچنین دارای سازمان های تخصصی متعددی در بخش های مختلف می باشد که اعضا اتحادیه به میل خود در آنها عضو می شوند.

سازمان های تخصصی اتحادیه ی عرب

در زیر به تعدادی از سازمان های تخصصی این اتحادیه اشاره می شود:

۱. سازمان عربی علمی، فرهنگی و آموزشی ۱۹۶۴م.
۲. سازمان عربی کار ۱۹۶۵م.
۳. سازمان عربی توسعه ی کشاورزی ۱۹۷۰م.
۴. سازمان کشورهای عربی صادرکننده ی نفت ۱۹۶۸م.
۵. سازمان بهره برداری از مواد معدنی و توسعه ی صنعتی ۱۹۹۰م.
۶. سازمان کشورهای عربی صادرکننده ی نفت ۱۹۶۷م.
۷. شورای اقتصادی اتحادیه ی عرب ۱۹۶۴م.
۸. سازمان سرمایه گذاری عربی ۱۹۶۶م.
۹. صندوق عربی توسعه ی اجتماعی و اقتصادی ۱۹۶۸م.
۱۰. صندوق عربی پول ۱۹۷۵م.
۱۱. بانک عربی توسعه ی اقتصادی در آفریقا ۱۹۷۳م.
۱۲. آژانس عربی انرژی اتمی ۱۹۸۲م.
۱۳. سازمان عربی ارتباطات ۱۹۷۴م.
۱۴. مرکز عربی مطالعات سرزمینی و منطقه ای ۱۹۶۸م.
۱۵. اتحادیه ی رادیو و تلویزیون دولت های عربی ۱۹۵۵م.
۱۶. آکادمی عربی علوم، تکنولوژی و صادرات دریایی ۱۹۷۲م.
۱۷. همکاری مدنی عربی ۱۹۹۴م.





“ النهضة (تونس)

النهضة در آوریل ۱۹۷۲ تاسیس شد ولی عملاً در سال ۱۹۷۸ به صحنه سیاسی وارد شد و اعلام موجودیت کرد. جنبش النهضة در ابتدا با عنوان جمعیت محافظت از قرآن، جماعت اسلامی (حرکت اسلامی)، سپس جنبش رویکرد اسلامی و جبهه نجات اسلامی پس از آن با عنوان فعلی جنبش النهضة فعالیت‌های خود را آغاز و تاکنون ادامه داده است.

رئیس و رهبر فعلی حزب شیخ راشد الغنوشی است. خط مشی کلی النهضة برخاسته از افکار حسن النباء و سید قطب و ابوالاعلی مودودی و مالک بن نبی و امام خمینی (ره) است. و محوریت جنبش النهضة تونس پیرامون شخصیت راشد الغنوشی و نکته نظرات وی می‌چرخد. راشد الغنوشی در کتاب آزادی‌های عمومی در حکومت اسلامی می‌گوید: حکومت یک وظیفه اجتماعی جهت حفظ دین و

دنیا است و متولیان حکومت تنها کارگزار و خادم امت هستند. قدرت یک وجهه مدتی دارد و عدالت اسلامی تفاوتی با دموکراسی معاصر ندارد و تنها تفاوت برتری و سیادت شریعت اسلامی و یا تشریع الهی است. سایر امور همان وسایلی است که جهت بهبود انجام این وظیفه به کار گرفته شده و هدف رفع ستم و برپایی عدالت به مقتضای شریعت الهی می باشد. پس از انقلاب مردم تونس علیه ژنرال زین العابدین بن علی در اواخر سال ۲۰۱۰ م راشد الغنوشی رهبر النهضة از فرانسه به تونس بازگشت و النهضة موفق شد در انتخابات پارلمان اکثریت آرا را کسب کند. و عملاً قدرت را در تونس به دست بگیرد.



جبهه نجات اسلامي الجزائر

جبهه‌ی نجات اسلامی الجزایر به عنوان اولین حزب اسلامی الجزایر در سال ۱۹۸۸ توسط آقای عباس مدنی استاد دانشگاه الجزایر تأسیس شد. این جبهه در سال ۱۹۸۹ مشروعیت پیدا کرد و به سرعت در بین اقشار مسلمانان الجزایر توسعه یافت و در سال ۱۹۹۰ به پیروزی انتخاباتی نائل شد.

حکومت نظامیان الجزایر انتخابات را منحل اعلام کرد و در پنجم ژوئیه ۱۹۹۱ رهبران جبهه‌ی نجات اسلامی، شیخ عباس مدنی و معاون ایشان علی بلحاج را دستگیر و به دوازده سال زندان محکوم کردند.

جبهه نجات اسلامی متشکل از دفتر اجرایی و مجلس شورا بود. هر چند ترکیب این دو نهاد و تعداد و نام اعضای آن، به سبب سری بودن این تشکل، دقیقاً معلوم نیست، ظاهراً دفتر اجرایی شامل تعدادی از اعضای مؤسس جبهه و مجلس شورا نیز، به عنوان عالی‌ترین نهاد

تشکیلاتی جبهه، مشتمل بر اعضای دفتر اجرایی و سایر اعضای جبهه در سطح کشور بوده است. علاوه بر تشکیلات مرکزی، جبهه نجات اسلامی دارای نهادهای کوچک تری در شهرستان‌ها بود.

برخی از اهداف و آرمان‌های جبهه نجات اسلامی عبارت بودند از: لزوم وحدت اسلامی، اصلاح نظام اداری، از بین بردن استبداد و برپایی دولت اسلامی، میانه روی در فعالیت‌ها، کثرت گرایی حزبی، نفی مردم سالاری غربی و اداره جامعه براساس قوانین اسلامی.

جبهه نجات اسلامی با الگوی یک‌دست در حاکمیت عربی تفاوت بنیادین داشت زیرا از یک سو متکی به رأی توده‌ای مردمی بود که به واسطه آن به شوراهای شهر و سپس مجلس راه یافت و از سوی دیگر، الگوی مشخص از اسلام سیاسی را تبلیغ می‌کرد که بر محورهایی که ذکر شد شکل گرفته بود. این محورها نه تنها در مؤلفه‌های حاکمیت عربی نمی‌گنجیدند بلکه با ساختار آن تناقض داشتند و تنها بر اثر بهار عربی بود که در سرلوحه برنامه‌های احزاب اسلام‌گرا و به خصوص جریان گسترده اخوان المسلمین قرار گرفتند. این محورها شکاف جبهه نجات اسلامی با حاکمیت موجود عمیق‌تر می‌ساخت و عمق شکاف باعث شد تا راه هرگونه مصالحه‌ای بین جبهه نجات اسلامی و حاکمیت بسته شود. بدشأنسی جبهه نجات اسلامی تنها در این نبود که راه مصالحه‌اش با حاکمیت بسته بود بلکه بدشأنسی اصلی آن در این بود که بسیار قبل از موعد ظاهر شده بود و شرایط در جهان عرب به نفع آن نبود. در واقع، جبهه نجات اسلامی موقعی پدیدار شد که هنوز بیش از سه دهه از مرگ ناصر نگذشته بود و تک‌نسخه حاکمیت عربی

از توان لازم برخوردار بود و از سوی دیگر، افکار عمومی در جهان عرب آماده قبول یک تغییر اساسی در جوامع خود نبود. از این رو، زمانه فرصتی به پا گرفتن جبهه نجات اسلامی نداد و سرکوب شدید نیروهای نظامی نیز واکنشی نه در الجزایر و نه در دیگر کشورهای عربی در پی نداشت و حتی مخالفتی را در جریان‌های سیاسی موجود ایجاد نکرد زیرا این جریان‌های سیاسی در جریان عرب از توان لازم برای مخالفت با آن برخوردار نبودند. شرایط در دو دهه برای گروه‌های اسلام‌گرا و اخوان‌المسلمین به طور کامل فرق کرده بود و همین باعث شد تا این گروه‌ها در مسیر جبهه نجات اسلامی به پیش روند اما نه تنها دچار سرنوشت آن نشدند بلکه حتی به قدرت برسند و مبدل به بازیگر اصلی در جهان عرب شدند.

جبهه نجات اسلامی الجزایر از جهت دیگر نیز سرمنشأ گروه‌های اسلام‌گرایی بود که در دو دهه بعد در عرصه قدرت کشورهای عربی ظاهر شدند. این جبهه در درون خود حاوی سه روایت متفاوت از اسلام سیاسی بود که در جریان بیداری اسلامی مبدل به شاخه‌های مجزا شدند و هر کدام تحت عنوان حزب یا گروه خاصی ظاهر شدند. این جبهه در درون خود سه گرایش عمده از جناح تندرو، جناح میانه‌رو و جناح روشنفکر داشت که در مجموع و برای از بین بردن استیلای جبهه آزادیبخش ملی الجزایر فعالیت می‌کردند. جناح نخست تحت رهبری شیخ علی بلحاج اندیشه‌ای سلفی داشت که تشکیل حکومت اسلامی را از هر طریق و حتی از طریق اعمال زور در سر داشت، جناح دوم تحت رهبری عباس مدنی و سپس عبدالقادر حشانی بود که به دنبال تشکیل دولت اسلامی تنها از طریق مسالمت‌آمیز بود و جناح سوم

علاوه بر روش مسالمت‌آمیز، خواهان محدودیت فعالیت در الجزایر بود و از حمایت روشنفکرانی مانند محمد سعید برخوردار بود.

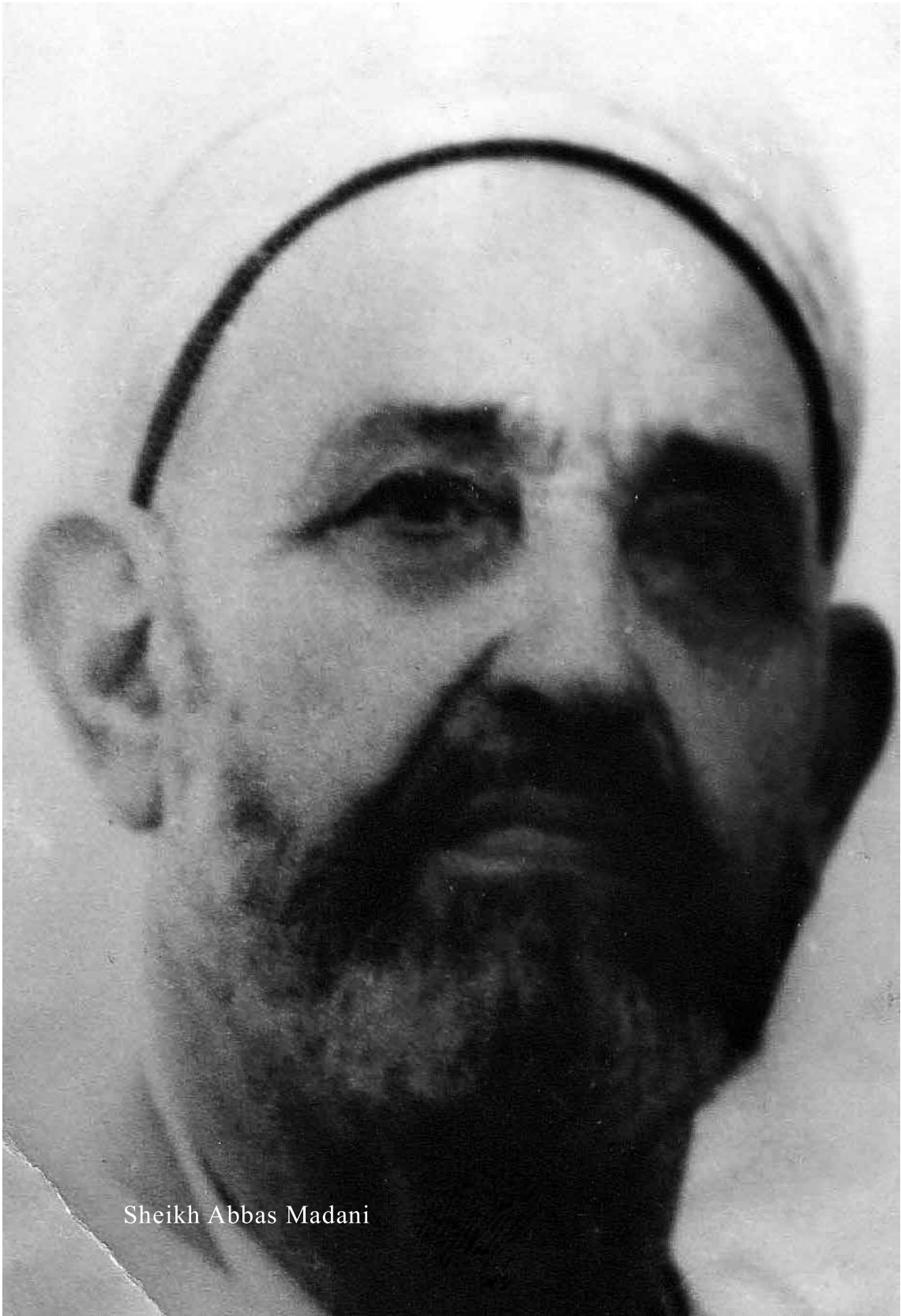
این گرایش‌ها در بیداری اسلامی مبدل به نسخه‌های اصلی برای گروه‌های اسلام‌گرا شدند و در حالی که اخوان المسلمین نسخه دوم را در دستور کار خود قرار داده، جریان‌های تندرو مثل حزب النور در مصر از نسخه نخست تبعیت می‌کند و کسانی مثل ابوالفتوح نسخه سوم را مد نظر دارند. در هر حال، جبهه نجات اسلامی نه تنها به لحاظ اندیشه اسلام سیاسی و اتکا به آرای مردمی پیش‌درآمدی برای بیداری اسلامی و گروه‌های اسلام‌گرای برآمده از آن بود بلکه مقدمه‌ای بود برای شکل‌گیری این گروه‌ها که به چه صورتی حزب سیاسی خود را سر و سامان دهند. به این جهت است که می‌توان گفت جبهه نجات اسلامی الجزایر گام نخست را در جهان عرب در رابطه با بیداری اسلامی برداشت و گام‌های بعدی در دودهه بعدی برداشته شدند.

منابع مالی جبهه وابسته به درآمد اعضای فعال آن، کمک‌های مالی هواداران و روشنفکران و بخش‌های خصوصی جامعه بود. رهبران جبهه نجات اسلامی همواره ادعاهای احزاب مخالف خود و دولت الجزایر را مبنی بر کمک مالی برخی کشورهای اسلامی، چون عربستان سعودی و کویت، رد کردند، اما برخی قرائن دال بر کمک مالی عربستان سعودی و کویت تا پیش از جنگ عراق با کویت و اشغال کویت به جبهه نجات اسلامی، ارائه شده است.

جبهه نجات اسلامی هفته نامه المُنَقِّذ، ترجمان رسمی جبهه، را منتشر می‌کرد. این نشریه در ۱۹۹۰ هر دو هفته یک بار و از ۱۹۹۱ به

صورت هفته نامه منتشر می شد و پس از ۶۴ شماره ، حکومت آن را توقیف کرد. علاوه بر این، جبهه نشریات دیگری به زبان های عربی و فرانسه نیز منتشر ساخت که با انحلال جبهه، آنها نیز توقیف شدند نشریاتی چون الهدایه، الفرقان، الانقاذ، منبرالجمعه، محراب الجمعة، النفر، الفتح المبين، البلاغ و النشرة الداخلية.

مردمی بودن فعالیت های جبهه و ارتباط مستقیم آن با مردم، تمایل مردم به داشتن حزبی اسلامی و نیرومند در صحنه سیاسی، مبارزه با انحصارطلبی جبهه آزادیبخش ملی الجزایر، و بهره گیری از هزاران مدرسه و مسجد در فعالیت های انتخاباتی، سبب شد که در اندک زمانی، تعداد هواداران جبهه به ۵۰۰،۰۰۰، ۳ تن افزایش یابد، به طوری که در ۲۹ دسامبر ۱۹۸۹، جبهه بزرگ ترین راهپیمایی را، برای اعلام لزوم اجرای قوانین شریعت در جامعه و از بین بردن نظام آموزشی مختلط، به راه انداخت که در نوع خود بی سابقه بود.



Sheikh Abbas Madani



جihad اسلامی فلسطین

جihad اسلامی فلسطین در اواخر دهه ۱۹۷۰ توسط سه دانشجوی فلسطینی در مصر به نام های فتحی شقاقی، عبدالعزیز عوده و بشیر موسی به عنوان بخشی از جهاد اسلامی مصر تشکیل شد. این جنبش پس از مدتی از جهاد اسلامی مصر مستقل شد و مبارزه مسلحانه را یک استراتژی سیاسی برای نابودی کامل حکومت صهیونیستی، برپایی حکومت اسلامی در فلسطین و اجرای قوانین اسلامی در جامعه اتخاذ کرد.

مبارزان شاخه نظامی این سازمان (گردان های قدس) با جنگ های چریکی و گروه های ضربتی و انجام عملیات استشهادی حملات بسیاری را علیه اسرائیل به اجرا درآوردند و صدها نفر از نظامیان صهیونیستی را به هلاکت رساندند. یکی از علل اصلی حمله اسرائیل به غزه در دسامبر ۲۰۰۸ همین عملیات نظامی گردان های قدس و گردان های قسام بوده است.

یکی دیگر از مهمترین عملیات جهاد اسلامی پس از آغاز انتفاضه الاقصی حمله به یک اتوبوس اسرائیلی در ژوئن ۲۰۰۲ بود که بسیاری از صهیونیست‌ها را به هلاکت رساند و زخمی کرد.

در میان گروه‌های فلسطینی، جهاد اسلامی بیشترین نزدیکی را با حماس دارد و از نظر اهداف و عقاید اشتراکات زیادی با هم دارند. هر دو جنبش موجودیت رژیم اشغالگر قدس را به رسمیت نمی‌شناسند و برای نابودی این رژیم مبارزه می‌کنند. عملیات نظامی مشترکی را علیه اسرائیل به انجام رسانده‌اند، هر دو در جریان جنبش اخوان المسلمین مصر شکل گرفته و سپس از آن منشعب شده‌اند. هر دو مخالف سرسخت موافقتنامه‌های اسلو هستند و اعتقادی به مذاکرات صلح ندارند.

اما آن‌ها برخلاف حماس تاکنون در هیچ انتخاباتی در دولت خودگردان فلسطین شرکت نکرده‌اند. و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی چندانی ندارند.



جریان ۱۴ مارس و ۸ مارس لبنان

پس از ترور رفیق حریری در سال ۲۰۰۵ سعد الدین حریری، پسر رفیق حریری، رهبری جریان المستقبل را به عهده گرفت. این گروه با ائتلاف با حزب ترقی خواه سوسیالیست به رهبری ولید جنبلاط، نیروهای لبنانی، حزب کتائب و سایر گروه های سیاسی لبنانی ائتلاف ۱۴ مارس را تشکیل داد. این ائتلاف از حمایت آمریکا و فرانسه و سایر کشورهای غربی به همراه عربستان و برخی کشورهای عربی برخوردار است. ائتلاف ۱۴ مارس با برپایی تظاهرات و اعتصابات در شهرهای لبنان به ویژه بیروت خواستار تشکیل دادگاه بین المللی برای مجازات عوامل ترور رفیق حریری، پایان دادن به حضور نظامی و امنیتی سوریه در لبنان و برگزاری انتخابات آزاد در این کشور و خلع سلاح تمام گروه های لبنانی از جمله حزب الله هستند. در ترور این گروه سوریه را متهم به ترور حریری کرد. در انتخابات پارلمانی ماه مه

سال ۲۰۰۵ (میلادی) این گروه اکثریت کرسی را در مجلس به دست گرفت. شکل گیری این گروه منجر به خروج نیروهای سوری از لبنان پس از ۲۹ سال و گرد هم آمدن اهل تسنن، دروزی‌ها و احزاب مسیحی شد. البته این جریان سرانجام به اشتباهات خود علیه سوریه پی برد و سعد الحریری طی سخنانی که در روزنامه الشرق الاوسط چاپ لندن به چاپ رسید، اعتراف کرد که در خصوص سوریه اشتباه کرده‌اند. این اتحاد راه دیپلماسی را برای مقابله با اسرائیل انتخاب کرد و هرگونه مقاومت مسلحانه را بی‌فایده و کشتزارهای شبعاً را متعلق به سوریه دانست و مدعی شد: نباید برای زمین‌هایی که به ما مربوط نیست، اقدامی نمود.

گروه ۸ مارس از جناح‌های سیاسی لبنان است که در سال ۲۰۰۵ در در پی گردهم‌آیی حزب الله در بیروت در مخالفت با خلع سلاح حزب الله، حمایت از سوریه و مقاومت در برابر اسرائیل بصورت جبهه متحدی از حزب الله، حزب امل به رهبری نبیه بری و حزب سکولار آزاد به رهبری میشل عون تشکیل شد. از گروه‌های شاخص که در این جناح قرار دارند می‌توان به جنبش امل، حزب دروزی دموکرات لبنان، جریان ملی آزاد لبنان و حرکت توحید اسلامی اشاره کرد.

درحالی‌که در جنگ ۳۳ روزه حزب الله تمام توان خود را متوجه درگیری‌های سخت نظامی با می‌کرد. به تعبیر دیگر آمریکا و اسرائیل که از شکست نظامی حزب الله در جنگ اطمینان داشتند، جبهه داخلی و سیاسی را نیز علیه حزب الله گشودند تا پس از جنگ حزب الله را نابود کنند. سید حسن نصر الله پاسخ این توطئه را دو سال قبل

و در سخنرانی ۸ مارس ۲۰۰۵ داده و گفته بود: آنچه را با جنگ به دست نیاوردید، هرگز با سیاسی کاری به دست نخواهید آورد. درباره کارشکنی های گروه ۱۴ مارس در جنگ ۳۳ روزه همین کافی است که «شائل ایوب»، سردبیر مسیحی روزنامه الدیار پس از جنگ ۳۳ روزه نام «صهیونیست های داخلی» را برای این گروه پیشنهاد داد. شاید بتوان دلایل این نامگذاری را از طریق نظرات و مصاحبه های ۱۴ مارس ها در زمان جنگ بهتر شناخت. سعدحریری در روزهای ابتدایی جنگ



اعلام کرد: ما حزب الله را در پایان جنگ محاکمه خواهیم کرد. فؤاد
سنیوره نخست وزیر غرب گرای سابق لبنان نیز گفت : تا حزب الله
خلع سلاح نشود، جنگ را متوقف نمی کنیم. این کارشکنی ها علاوه
بر عمیق تر کردن شکاف جریان ۱۴ مارس و ۸ مارس بین متحدین
۱۴ مارس هم تفرقه ایجاد کرد و منجر به کناره گیری حزب آزاد ملی
به رهبری میشل عون از این جریان و پیوستنش به نیروهای ۸ مارس
یا نیروهای مخالف دولت شد.





جماعت اسلامی پاکستان

جماعت اسلامی شبه قاره هند پاکستان یک گروه اسلامی معاصر است که تمام کوشش خود را در راه نفاذ و تطبیق شریعت اسلامی در زندگی مردم و مقابله‌ی جدی با همه گروه‌های علمانی که می‌خواهند بر منطقه سلطه حاصل کنند، تمرکز داده است. «ابوالاعلی مودودی» در سال ۱۹۴۱ م که اوج قدرت استعمار انگلستان در شبه قاره هند بود، دست به تشکیل گروهی به نام «جماعت اسلامی» زد که بیشتر به صورت جنبشی نظری است تا عملی که در پی تشکیلات‌سازی و استخوان‌بندی درونی و خودسازی فکری و روانی بوده است.

مودودی قبل از استقلال پاکستان مخالفت خود را از کشور مستقل پاکستان اعلام داشته و برنامه‌هایی کاملاً مدون و جامع از لحاظ نظری برای یک نوع حکومت خودمختار داخلی را به مسلمانان پیشنهاد می‌کرد. بعد از استقلال پاکستان این جماعت آن را مورد تأیید قرار داد

و در ۲۳ دسامبر ۱۹۴۷ اولین تجمع بزرگ «جمعیت طلبه پاکستان» که شاخه دانشجویی جماعت بود تشکیل شده و شروع به ساختارسازی کرد. جماعت اسلامی در وارد کردن قوانین اسلامی در قانون اساسی نقش زیادی را ایفا کرد.

جماعت اسلامی فعالیت‌عادی خود را طبق چهار اصل اعلام نمود:

۱. انتشار نظریه حیات اسلامی؛
۲. تنظیم افراد برای نظریه اسلامی؛
۳. اصلاح عمومی مردم از جهت اخلاقی، دینی و سیاسی؛
۴. تلاش برای اسلامی کردن سیاست کشور.

جماعت اسلامی از لحاظ فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی از زمان تأسیس تا کنون، سه مرحله عمده را تجربه کرده است: مرحله اول: پیش از تأسیس پاکستان؛ این جماعت، هدف اساسی خود را بر تبلیغ دین، تربیت نیروهای انسانی صالح و متدین، مبارزه با بدعت‌ها و خرافات، سازماندهی مردم در تشکیلاتی واحد و ایجاد مرکزیت فکری و اجتماعی، استوار کرده بود. اندیشه غالب حاکم بر «جماعت» در این مقطع، اندیشه «جهان اسلامی» است. جماعت اسلامی با الهام‌گیری از اندیشه جهانی اسلام، دایره فعالیت خود را تمام جهان و نوع بشر، تصور می‌کرد.

مرحله دوم: پس از استقلال پاکستان؛ با استقلال پاکستان، مولانا مودودی هجرت به پاکستان را بر ماندن در هند، ترجیح داد. او در این مرحله از حالت بی‌طرفی بیرون آمده و پشتیبانی خود از

پاکستان را اعلام کرد. فعالیت سیاسی جماعت اسلامی در دوران پس از تأسیس پاکستان، بر اسلامی کردن نظام سیاسی تمرکز یافته بود. اولین تلاش جدی جماعت، برای اسلامی ساختن کشور، پیشنهاد چهارگانه مودودی راجع به اسلامی ساختن نظام حقوقی کشور بود. این چهار نکته که به «قرارداد مقاصد» شهرت یافته، از این قرار است: ۱. سلطنت فقط از آن خداوند است و فلسفه وجودی حکومت پاکستان چیزی جز تأمین رضایت الهی در این کشور نیست؛ ۲. قانون اساسی پاکستان، شریعت اسلامی است؛ ۳. تمام قوانینی که تا به حال بر خلاف شرع وجود داشته باید ملغا شوند و در آینده نیز قوانینی که منافی شرع باشد، وضع نگردد؛ ۴. دولت پاکستان اختیارات خود را در محدوده‌ای که شریعت تعیین کرده است، به کار گیرد.

دومین کوشش مودودی برای اسلامی کردن کشور، از یک سو، نگارش کتاب اصول قانون اساسی اسلام و از سوی دیگر، برگزاری گردهمایی کم نظیری در ژانویه ۱۹۵۱ در کراچی به همراه دیگر احزاب اسلامی و شخصیت‌های روحانی و نیز تدوین «دستور اسلامی» بود.

مرحله سوم: از سال ۱۹۵۱ به بعد شروع می‌شود. سال ۱۹۵۱ از آن جهت نقطه عطفی در فعالیت جماعت محسوب می‌گردد که جماعت در گردهمایی اعضای خود در کراچی، چهار اصل مهم را به تصویب رساند. این چهار اصل عبارت است از: ۱. تطهیر و تعمیر افکار؛ ۲. جستجوی افراد صالح، تربیت و سازماندهی آن؛ ۳. کوشش برای اصلاح اجتماعی؛ ۴. اصلاح نظام سیاسی.

جماعت اسلامی یکی از گروه‌های مهم اصول گرا به شمار می‌رود

که پایه‌های خطوط فکری و سیاسی خود را بر بازگشت به قرآن و سنت در پرتو اجتهاد، استوار ساخته است. در ماده سوم اساسنامه این حزب آمده است: «مبنای اعتقادی جماعت اسلامی پاکستان «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» است؛ یعنی این که تنها و تنها یک خدا وجود دارد و غیر از آن خدایی نیست و حضرت محمد (ص) فرستاده خداوند است.»

یکی از ویژگی‌های مهم تفکر جماعت اسلامی، اجتناب از غلتیدن در چهارچوب‌های بسته و انعطاف ناپذیر فرقه‌ای است. این حزب، احیای اسلام، ایجاد حکومت اسلامی و برپایی جامعه دینی را به طور کل، مطمح نظر قرار داد و در تفسیر «سنت» هرگز تحت تأثیر سنت گرایان اهل حدیث، قرار نگرفت. جماعت اسلامی با وجود اصول گرایی در اعتقاد و صلابت بر اندیشه دینی، از لحاظ شیوه‌های مبارزاتی هرگز گروهی انقلابی و رادیکال به شمار نمی‌آید. روشی را که آن‌ها برای تغییر نظام سیاسی در پیش گرفته اند، روش دموکراتیک و قانونی است. مودودی اقدام برای تغییر نظام سیاسی بدون تغییر در تفکر و اخلاق و اندیشه اجتماعی را کاری ناصواب می‌پنداشت. او معتقد بود که مبارزه برای تحول نظام سیاسی زمانی ثمربخش خواهد بود که جامعه از لحاظ مبانی فکری و اعتقاد دینی، به اندازه لازم دگرگون شده باشد.

جماعت اسلامی پاکستان همواره در طول دوران فعالیت خود از جنبش‌های اسلامی در خارج از کشور از جمله حمایت از مردم افغانستان در مقابل شوروی سابق، تلاش در جهت آزادی کشمیر،

جلوگیری از جدایی بنگلادش از پاکستان و حمایت از اعراب در مقابل اسرائیل فعال بوده است. هم‌چنین در داخل کشور در جهت وارد کردن قوانین اسلامی و اجرای آن در کشور، شرکت در انتخابات مختلف و ائتلاف با دیگر گروه‌های اسلامی و مخالفت با بعضی از اعمال و رفتار دولت‌های مختلف که بر سر کار می‌آمدند، می‌پرداخت. به طور کلی حزب جماعت اسلامی اصلی‌ترین و مهم‌ترین حزب در میان احزاب مذهبی پاکستان است. این حزب همیشه طلایه‌دار اعتقاد به اسلام، دموکراسی و مردم‌سالاری و احترام به قوانین کشور و پیشبرد قوانین به طرف قوانین شرع از طرق سلمی و قانونی بوده و هیچگاه دست به خشونت نزده است. مقر این حزب در شهر لاهور است.





حزب الله

لبنان کوچکترین کشور خاورمیانه است، اما هجده فرقه‌ی مذهبی رسمی در آن رایج است. شیعیان لبنان یادگار «ابوذر غفاری» صحابه‌ی انقلابی پیامبر هستند. با پایان جنگ جهانی دوم، علامه سید عبدالحسین شرف الدین رهبری مذهبی و سیاسی شیعیان لبنان را که وضعیت اقتصادی و اجتماعی رقت‌انگیزی داشتند، بر عهده گرفت. علامه شرف الدین به شیعیان لبنان توصیه کرد که پس از وی برای سرپرستی و رهبری شیعیان لبنان، به سراغ آیت الله سید رضا صدر - فرزند سید صدرالدین صدر از مراجع تقلید دهه‌ی ۱۳۲۰ش در قم - بروند. سید رضا صدر، به دلیل ادامه مطالعات و تدریس از قبول دعوت شیعیان خودداری کرد و برادرش «سید موسی صدر» را گزینه مناسبی دانست. امام موسی صدر که چهره‌ای کاریزماتیک، نگاهی نافذ و بیانی رسا داشت، رهبری شیعیان لبنان را بر عهده گرفت و سه

اقدام اساسی انجام داد:

۱. تشکیل مجلس اعلای شیعیان لبنان، جهت پی گیری مطالبات و حقوق شیعیان.

۲. تشکیل جنبش محرومین؛ برای ارتقای وضعیت اقتصادی و اجتماعی مردم لبنان به طور عموم و شیعیان به طور خاص.

۳. سازماندهی جنبش امل؛ برای مقاومت در برابر اشغالگری رژیم صهیونیستی اسرائیل.

سال ۱۳۵۴ش. با شروع جنگ داخلی آتش و خون لبنان را فرا گرفت. تلاش های امام موسی صدر برای پایان درگیری ها کم داشت به نتیجه می رسید و انقلاب اسلامی ایران نیز در آستانه پیروزی بود که ناگهان امام صدر به طرز مشکوکی درلیبی - ناپدید شد. با نبود امام موسی صدر، جنبش امل دچار دودستگی شد. طیف مذهبی جنبش امل با حمایت رهبران مذهبی حامی جمهوری اسلامی ایران جهت بدست گرفتن ابتکار عمل انشعاب کردند و جنبش امل اسلامی را به رهبری حسین الموسوی تشکیل دادند اما کاری ازپیش نبردند.

شکل گیری حزب الله

در ۱۹۸۲ لبنان بار دیگر شاهد حمله اسرائیل بود. رژیم صدام حسین از ترس نفوذ انقلاب اسلامی ایران در حوزه علمیه نجف، آیت الله سید محمدباقر صدر را به شهادت رساند و طلاب سایر کشورها را از نجف اشرف اخراج نمود. جناح مذهبی جنبش امل، اتحادیه علمای مسلمان بقاع و هیئت های اسلامی به فکر سازماندهی مجدد شیعیان

با رویکرد مقاومت افتادند و هر گروه، سه نماینده به دیدار امام خمینی (ره) فرستادند. حسین الموسوی، حسین الخلیل، حسین عبید (از امل)؛ سید عباس موسوی، شیخ محمدعلی المقداد و شیخ محمد یزبک (از اتحاد علما)؛ محمد رعد، هانی قاسم و شیخ حسان عبدالله (هیات‌های اسلامی) گزارشی از اوضاع لبنان دادند و خواستار ارائه رهنمود شدند. امام خمینی ضمن تأیید توافق آنان، مقاومت را تأیید و وعده پیروزی به آنان دادند.

تا مدت‌ها، تشکیل گروه جدید مخفی ماند، اما فعالیت‌ها به صورت غیر رسمی آغاز شد. گروه‌های مقاومت در دره‌ی بقاع لبنان تشکیل شد و پس از آموزش، به مقابله با اشغالگران پرداختند. هویت مخفی حزب الله باعث شد تا اسرائیل بیشتر به دنبال شناسایی گروه‌های فلسطینی و چپ باشد و همین فرصت داد تا حزب الله به یارگیری بپردازد. طرح نقشه انفجار مقر نیروهای چند ملیتی توسط عماد مغنیه - در ۱۹۸۳ - و هلاکت ۲۸۲ نظامی آمریکایی - غربی، حیثیت نیروهای چند ملیتی را به باد داد و آنان لبنان را ترک کردند. اسرائیل ۱۹۸۳ به یک پایگاه حزب الله در دره بقاع حمله کرد و باعث انتشار هویت حزب الله شد. از سوی دیگر هویت مخفی، باعث می‌شد که ثمره مقاومت را سایر گروه‌های سیاسی مصادره نمایند و حزب الله در حاشیه قرار گیرد. برای اولین بار در ۶ ژانویه ۱۹۸۴ (۱۳۶۲/۱۰/۱۶) بیانیه حزب الله منتشر شد. اسرائیل تحت ضربات حزب الله به ناچار ۱۹۸۵ (۱۳۶۳) از بیروت و سپس از صیدا عقب‌نشینی کرد و به باریکه امنیتی جنوب لبنان پناه برد. سرانجام حزب الله در ۱۳۶۳/۱۱/۲۷ (۱۹۸۵) با صدور یک نامه سرگشاده؛ هویت، استراتژی و برنامه

اعتقادی خود را اعلام کرد. حزب الله یک شورای رهبری متشکل از ۷ نفر روحانی دارد. شیخ صبحی طفیلی، سید عباس موسوی و سید حسن نصرالله به ترتیب تاکنون دبیر کلی حزب الله را بر عهده داشته‌اند. سید حسن نصرالله به دلیل رهبری طولانی مدت حزب و کسب موفقیت‌های زیاد و شهادت فرزندش - سید هادی نصرالله - از محبوبیت زیادی در لبنان، جهان عرب و اسلام برخوردار است.

اهداف حزب الله

۱. آزادسازی جنوب لبنان از اشغال رژیم صهیونیستی؛
۲. صدور فرهنگ مقاومت به کشوری‌های اسلامی-عربی به خصوص فلسطین اشغالی؛
۳. نهادینه سازی فرهنگ مقاومت در لبنان با مشارکت سیاسی و تفاهم؛
۴. تفاهم و همکاری مشترک با احزاب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی برای حل مشکلات مردم لبنان و ارتقاء سطح زندگی مردم؛
۵. تقویت و ترویج فرهنگ اسلامی شیعی با نشر آثار تشیع، پخش ماهواره ای محصولات صوتی-تصویری، گفتگو و...

عملیات‌های نظامی حزب الله

برخی از مهمترین عملیات‌های نظامی حزب الله به شرح ذیل می باشد:
انفجار مقر نظامیان اسرائیلی در شهر صور (عملیات شهید احمد قصیر و کشته شدن ۷۶ نظامی اسرائیلی)، انفجار مقر نظامیان اسرائیلی در

شهر صیدا (مقر ۱۷ و کشته شدن ۲۹ نظامی اسرائیلی)، انفجار مقر نیروهای چندملیتی (کشته شدن ۲۸۲ نظامی غربی)، انهدام یک ناوچه آمریکایی، عملیات نسخ العباس (کشته شدن ۱۲ کماندوی اسرائیلی)، عملیات مرجعین (کشته شدن ۴ نظامی اسرائیلی)، عملیات شقیف (کشته شدن ژنرال «عزر گریشتاین» فرمانده قوای اسرائیل در جنوب لبنان) و پیروزی های چشمگیر سیاسی و نظامی در جنگ ۳۳ روزه اسرائیل و حزب الله.

حزب الله در آغاز یک گروه مقاومت علیه اشغالگری بود. گذشت یک دهه، واقعیت های نظام بین الملل و تغییرات منطقه ای، باعث تصمیم گیری جدید در گروه حزب الله شد. حزب تصمیم گرفت در نظام سیاسی لبنان مشارکت نماید، لذا در انتخابات پارلمانی از ۱۹۹۲ شرکت داشته و ضمن کسب کرسی های نمایندگی، هم پیمانی نیز از سایر گروه های سیاسی بدست آورده است. حزب الله در انتخابات شوراهای شهر و روستا - که جزئی از دولت لبنان هستند - شرکت کرد و در ۱۹۹۸ پیروزی هایی بدست آورد. بخشی از دولت وحدت ملی لبنان در اختیار حزب الله و هم پیمانان اوست. امروزه کرسی های متعددی از مجلس و وزارتخانه های دولت لبنان در دست حزب الله قرار دارد.





حزب الدعوة عراق

حزب الدَّعْوَة با نام کامل حزب الدعوة الإسلامية (حزب دعوت اسلامی) یک سازمان سیاسی اسلام‌گرای شیعه در عراق است که در سال ۱۹۵۷ توسط شاگردان و پیروان محمدباقر صدر تأسیس شد. این حزب ابتدا در قامت یک جنبش مذهبی اصلاح‌طلب پدیدار شد که به ترویج ارزش‌های اسلامی، افزایش آگاهی سیاسی و مقابله با سکولاریسم می‌پرداخت. در دهه ۱۹۷۰ با افزایش نفوذ این حزب در میان جوانان و شخصیت‌های مذهبی و سرکوب آن از سوی حکومت حزب بعث، الدعوة به یک جریان انقلابی تبدیل شد که به مقاومت مسلحانه در برابر حکومت می‌پرداخت. دشمنی حزب الدعوة و حکومت صدام حسین پس از قتل محمدباقر صدر رهبر معنوی این جنبش در سال ۱۹۸۰ به اوج خود رسید. این حزب پس از براندازی حکومت صدام در سال ۲۰۰۳ توسط ائتلاف ضد ترور به یکی از مهمترین احزاب سیاسی عراق

تبدیل شد. نخست‌وزیر سابق عراق ابراهیم الجعفری و نخست‌وزیر کنونی این کشور نوری المالکی هر دو از اعضای این حزب بوده‌اند.

مرحوم سیدمحمدباقر صدر در مقاله‌ای برای «صوت الدعوه» توضیح داده که چرا این نام را برای حزب برگزیده است. به بیان ایشان «دعوت»، دقیقاً بیانگر ماموریت این گروه برای دعوت مردم به اسلام و راهنمایی بیشترین تعداد ممکن از مسلمانان به اسلام است.

پیش‌تازان حزب، از روحانیون نوگرا و اصلاح‌طلب حوزه علمیه نجف در آن زمان بودند و از این رو، بدنه حزب و هواداران آن را دانشگاهیان و تحصیل‌کردگان دانشگاه‌های عراق تشکیل می‌دادند که راهبرد تشکیل‌یابی اسلامی و ایده‌های سیاسی - اقتصادی مرحوم صدر را پذیرفته بودند.

مطابق این ایده‌ها، زنان نقش فعالی در حزب الدعوه داشتند و رهبری ویژه آنان با مرحومه شهیده بانو بنت الهدی صدر، خواهر آیت‌الله صدر بود. وی بانویی دانشمند و نویسنده‌ای پرتلاش بود و برای زنان جوان و مومن جلسات درس و تحقیق ترتیب داد. این زنان همچون اسلام‌گرایان سنی در مصر و سایر نقاط، غالباً روسری به سر می‌کردند و مانتوهای گشاد می‌پوشیدند، زیرا عبا‌های مخصوص زنان عراقی، برای مشاغلی که نیازمند استفاده از دست‌ها بود، مناسب نبودند.

نوگرایی حزب الدعوه، جنبه دیگری هم داشت و آن گرایش به اسلام سیاسی یا اسلام‌گرایی سیاسی در برابر رویکرد سنتی حوزه‌های علمیه شیعه در عراق و به ویژه، حوزه نجف، در پرهیز از ورود به عرصه سیاست بود. اسلام سیاسی را می‌توان در گستره جهان اسلام شامل

مجموعه‌ای از ایدئولوژی‌ها و مکاتبی دانست که مطابق ایده قانونی آنها، اسلام نه فقط مذهب، بلکه چونان نظام سیاسی است و مسلمانان مدرن یا نواندیش می‌بایست به ریشه‌های این مذهب بازگردند و وحدت سیاسی در پیش گیرند.

در این چارچوب، اسلام سیاسی حزب الدعوه را می‌توان اسلام سیاسی فقهاتی نامید. دلیل این امر، عمدتاً پیش‌تازی فقها در چارچوب رهبری حزب الدعوه در دهه‌های نخستین فعالیت آن و البته، مناسبات فقهی مذهب جعفری و رابطه تعریف شده آن میان مجتهدین و مقلدین است. در دوره جدید و استقرار نظام پارلمانی در عراق نخست‌وزیری سهم شیعیان بوده است. ایاد علاوی و ابراهیم الجعفری هر یک اداره دولت موقت و انتقالی را برعهده داشتند. پس از انتخابات سراسری پارلمانی عراق در سال ۲۰۰۵ و بروز کشمکش میان برخی گروه‌های سیاسی بر سر نخست‌وزیری مجدد ابراهیم الجعفری رهبر حزب الدعوه، نوری المالکی نفر دوم این حزب به نخست‌وزیری رسید. مجموعه اقدامات سیاسی و خط فکری مالکی و دیگر گروه‌های هم‌پیمان حزب الدعوه در ائتلاف عراق یکپارچه موجب دگرگونی بنیادین در میان گروه‌های شیعی و حتی در کادر رهبری الدعوه شد. این گروه اقدام به تاسیس و تقویت فعالیتهای رسانه‌ای خود نمودند و اهمیت افکار عمومی در پیشبرد برنامه‌ها و اهداف گروه‌ها آنها را به توجه هرچه بیشتر به مقوله رسانه جلب نمود شبکه‌های المسار، آفاق و بلادی وابسته به حزب الدعوه می‌باشد. در حال حاضر رهبری سیاسی این حزب برعهده نوری المالکی نخست‌وزیر کنونی عراق (ابتدای سال ۲۰۱۳ میلادی) است.



الشهيدة الفاضلة بنت الهدى



حزب مردم پاکستان

این حزب توسط ذوالفقار علی بوتو در سال ۱۹۶۷ به عنوان حزب سوسیالیست میانه روی که برنامه اصلی آن تبدیل پاکستان به یک کشور فدرال بود تأسیس گردید. اصول و آرمان های حزب مردم بر اساس چهار اصل زیر قرار دارد:

۱. اسلام دین ماست
 ۲. نظام جمهوری سیاست ماست
 ۳. سوسیالیست روش ماست
 ۴. مردم عامه سرچشمه قدرت ما هستند
- حزب مردم پاکستان با قرار دادن سوسیالیسم به عنوان خط مشی خود دو اصل را هدف و راهنمای کار خود قرار داده بود:
۱. قیام و حرکت در راه بدست آوردن و رسیدن به یک نظام جمهوری بی طبقه سوسیالیستی.

۲. استفاده از اصول سوسیالیستی در برقراری انصاف و عدالت
اجتماعی در روابط دو طرفه و تساوی حقوق مردم

در سال ۱۹۷۰ این حزب در اولین انتخابات عمومی کشور اکثریت کرسی‌های مجلس را در پاکستان غربی بدست آورد (۸۱ کرسی از ۲۹۱ کرسی) بدنبال شکست مذاکرات برای تشکیل دولت ائتلاف با حزب عوامی لیگ که در پاکستان شرقی اکثریت را داشت و پس از جنگ داخلی و استقلال بنگلادش و استعفای رئیس جمهور پاکستان، علی بوتو رئیس جمهور شد. پس از تصویب قانون اساسی جدید در ۱۹۷۳ و تشکیل سیستم پارلمانی، بوتو نخست‌وزیر گردید. این حزب اکثریت کرسی‌ها را در انتخاب ۱۹۷۷ بدست آورد (۱۵۵ کرسی از ۲۰۰ کرسی)؛ ولی مخالفان یعنی اتحاد ملی پاکستان، حزب مردم را به تقلب در انتخابات متهم کردند. با تشدید درگیری‌ها بین مخالفان و حزب مردم نیروهای نظامی دخالت نمودند و ژنرال ضیاءالحق طی یک کودتای نظامی بوتو را عزل نموده و خود رئیس جمهور شد و ذوالفقار علی بوتو دستگیر و اعدام شد.

در مارس ۱۹۸۱ حزب مردم همراه با هشت حزب دیگر نهضت اعاده دموکراسی را در مخالفت با حکومت نظامی تشکیل دادند. بی‌نظیر بوتو دختر ذوالفقار علی بوتو که رهبری حرکت‌ها و تظاهرات را بدست گرفت، تبعید شد. پس از لغو حکومت نظامی ضیاءالحق در دسامبر ۱۹۸۵، با تقویت نهضت اعاده دموکراسی بی‌نظیر بوتو در ۱۹۸۶ از تبعید بازگشت و فعالیت سیاسی خود را از سر گرفت. در مه ۱۹۸۶ نصرت بوتو به عنوان رئیس حزب و دخترش به سمت معاون

حزب انتخاب شدند. برخی مقامات ارشد حزب در اعتراض به این تصمیم در مه اوت از حزب جدا شدند. گروه جدا شده حزب ملی مردم را به رهبری غلام مصطفی جاتویی تشکیل داد.

در انتخابات عمومی که پس از مرگ ضیاءالحق در ۱۹۸۸ برگزار شد، حزب مردم اکثریت کرسی‌ها را بدست آورد و بی‌نظیر بوتو در اول دسامبر همان سال نخست‌وزیر شد. ولی پس از مدتی از طرف مخالفین تحت فشار قرار گرفت. درگیری‌ها و برخوردهای خشونت‌آمیز در کشور به‌وقوع پیوست. تا اواسط ۱۹۹۰ از محبوبیت حزب مردم کاسته شد و وضعیت اقتصادی نیز وخیم گردید. در ۶ اوت رئیس‌جمهور بی‌نظیر بوتو را برکنار کرد و به فساد و سوء استفاده از قدرت متهم شد.

پس از سال‌ها فراز و نشیب سیاسی حزب مردم انتخابات ۳ فوریه ۱۹۹۷ تنها ۱۸ کرسی کسب نمود. در اواخر سال ۱۹۹۸ بی‌نظیر بوتو که از سوی یک دادگاه متهم به رشوه و اختلاس شده بود به لندن رفت. این دادگاه بوتو و شوهرش را به زندان و پرداخت جریمه محکوم نمود.

در ۱۸ اکتبر ۲۰۰۷ بی‌نظیر بوتو برای شرکت در انتخابات به پاکستان بازگشت ولی با ترور وی در دسامبر همان سال امکان شرکت در انتخابات را نیافت. پس از وی پسرش بیلاوال زرداری (بوتو) به رهبری حزب انتخابات پیروز شد. این حزب در انتخابات پارلمانی ۲۰۰۸ اکثریت آرا را کسب کرد.





حزب عدالت و توسعه ترکیه

پس از فروپاشی عثمانی، ترکیه جدید با اقدامات آتاتورک تاسیس شد. نظامیان اصول سکولاریسم را بر این کشور حاکم کردند. با گذشت زمان نیروهای اسلام‌گرا با فعالیت‌های نجم الدین اربکان و با تشکیل احزاب سلامت ملی، رفاه و فضیلت که محور رشد اسلام‌گرایی در ترکیه قلمداد می‌شد وارد عرصه شدند. فعالیت‌های این احزاب با کارشکنی احزاب لائیک و ارتش روبرو شده و در نهایت بعد از لغو ماده ۱۶۳ قانون جزایی این کشور در سال ۱۹۹۴ که عضویت در طریقت‌ها و جماعت‌های اسلامی را جرم اعلام کرده بود اسلام‌گرایان راه همواری رای برای فعالیت‌های خود مهیا کردند.

پس از چندی حزب رفاه به دلیل اختلافات داخلی منحل شد. حزب فضیلت که بعد از انحلال حزب رفاه توسط اسلام‌گرایان ایجاد شده بود از فعالیت دو گروه نوگرا به رهبری عبدا... گل و سنت‌گرا به

سرپرستی رجایی کوتان در ساختار خود رنج می‌برد. در نهایت با تاکید سنت‌گرایان بر اصول و ارزش‌های اسلامی و پیشبرد اهداف خود در مقابل نوگراها بر پایه حمایت لایه سنتی حزب فضیلت را در سال ۲۰۰۱ منحل کردند. و حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۱ توسط رجب طیب اردوغان بنا نهاده شد که مبتنی بر اسلام‌گرایی پیشرفته و معتقد به اصول سکولاریسم و لائیسزم در ترکیه است. این حزب با پسوند اسلامی شناخته می‌شود اما اعضای آن رفتار خود را مبنی بر بازار آزاد و رابطه حسنه با اتحادیه اروپا و امریکا قرار داده‌اند. این حزب در انتخابات سال ۲۰۰۲، اکثریت قاطع آرا (۳۴,۲۹) (۴) را در بیشتر نقاط ترکیه به خود اختصاص داد. و توانست ۳۶۳ نماینده از ۵۵۰ نماینده را به مجلس ترکیه معرفی کند. رجب طیب اردوغان از سال تأسیس تاکنون، رهبری حزب را برعهده داشته است و در این مدت، دستاوردهای بزرگی را برای حزب به ارمغان آورده است. اردوغان قبلاً شهردار استانبول بوده و به علت سخنرانی علیه ارتش، مدتی را نیز در زندان به سر برده است. رهبر حزب عدالت و توسعه به خاطر همین سخنرانی که در آن گفته بود «گنبدهای مساجدمان مانند کلاهخودهایمان و مناره‌های مساجدمان مانند سرنیزه‌هایمان» و خوشایند ارتشیان واقع نشده و اجازه شرکت در انتخابات پارلمانی را نیافته بود. وی بعداً به دنبال اخراج یکی از نمایندگان استان سیریت از پارلمان، در انتخابات پارلمانی شرکت کرد و توانست در حساس‌ترین برهه از زمان شروع کار حزب جدیدالتأسیس عدالت و توسعه (در زمینه تصمیم‌گیری در خصوص استفاده نیروهای امریکایی از خاک ترکیه برای حمله به عراق در مارس ۲۰۰۳)، نخست‌وزیر ترکیه شود.

مرحوم اربکان، حزب عدالت و توسعه را ثمره امریکا می دانست و مدعی بود این حزب به دنبال پیاده کردن برنامه های امریکا در ترکیه است. رئیس حزب عدالت و توسعه در خصوص سکولاریسم اعتقاد دارد: «من مسلمانم، ولی سکولاریسم را به عنوان شیوه مدیریتی انتخاب می کنم».





“ حزب بعث

بعث در لغت به معنای «رستاخیز» و «برانگیختن» و از نظر سیاسی، عنوان نهضت فکری و حزب سیاسی، با شعار «وحدت اعراب، آزادی از سلطه خارجی، سوسیالیسم» است. بعثیسم، آمیزه‌ای از ناسیونالیسم عربی، پان عربیسم، سوسیالیسم عربی و علایق سوسیالیستی و ضد امپریالیستی، ایدئولوژی این حزب بود. بعثیسم خواهان رنسانس و رستاخیز و یکی شدن جهان عرب به یک کشور است. شعار آن «اتحاد، آزادی، سوسیالیسم» (وحده، حریه، اشتراکيه) خواهان اتحاد عربی، و آزادی از قید کنترل و دخالت غیر اعراب است. این جنبش در ۱۹۴۴ در دمشق به صورت اتحادیه مخفی دانشجویان و روشنفکران جوان به رهبری «میشل عفلق» مسیحی سوری و «صلاح بيطار» مسلمان سنی سوری تشکیل شد و هدف آن برانداختن تسلط فرانسه بر

سوریه بود. این جنبش پس از استقلال سوریه علنی شد و یک برنامه ملایم ارضی را اعلام کرد و با اقتدار سیاسی و اقتصادی زمین‌داران بزرگ و بازرگانان ثروتمند دمشق و حلب به مبارزه برخاست. حزب بعث در ۱۹۵۳ با حزب سوسیالیست سوریه (حزب الاشتراکیه) به رهبری «اکرم حورانی» یکی شد و این دو «حزب سوسیالیست بعث عربی» را تشکیل دادند. حزب بعث در سال ۱۹۶۴ در سوریه دست به ملی کردن بسیاری از مؤسسات و کارخانه‌ها زد و با اخوان المسلمین درگیر شد. دکترین حزب بعث عمدتاً توسط میشل عفلق که به ویژه تحت تأثیر اندیشه‌های آندره ژید، رومن رولان، آناتول فرانس، مارکس و نیچه قرار داشت، تدوین شده است. اعتقاد حزب بعث به اصالت و رسالت قومیت عرب است. بعث به تأسیس دولت واحد عرب، که از خلیج فارس تا اقیانوس اطلس گسترده باشد، اعتقاد دارد. سوسیالیسم بعث نیز بر پایه همکاری و تعاون اقشار اجتماعی استوار است و نه براساس جنگ و مبارزه طبقاتی، از این رو بعثی‌ها با سوسیالیسم علمی مخالفند و اصولاً سوسیالیسم را نوعی ناسیونالیسم می‌دانند که به اعراب امکان می‌دهد تا نیروهای بالقوه خود را به ظهور برسانند. بعث به جدایی دین از سیاست معتقد است و اهمیتی که به اسلام می‌دهد صرفاً از دیدگاه قومی و فرهنگی است. حزب بعث از تندروترین جناح‌های ضد اسرائیل دنیای عرب است.

دیدگاه‌های حزب بعث را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. ملت عرب دارای فرهنگی یگانه است و تمام تفاوت‌های موجود میان اعضای آن تفاوت‌هایی عارضی و غیراصیل است

- که با بیداری وجدان ملت عرب همه از بین می‌روند.
۲. ملت عرب دارای رسالتی جاودان است که در ادوار تاریخ در اشکال نو و رو به کمال آشکار می‌شود. غایت این رسالت نوسازی ارزش‌های انسانی، انگیزش به پیشرفت بشر و توسعه‌ی یکپارچه و رشد همکاری بین ملت‌هاست.
۳. حزب سوسیالیست بعث، حزبی ملی‌گراست و باور دارد که ملی‌گرایی حقیقتی زنده و ابدی است و حس آگاهانه‌ی ملی که فرد را با ملت خود به استواری پیوند می‌دهد، حسی پاک و مقدس و سرشار از نیروی ملی‌آفرینشگر و محرک فداکاری، مسئولیت‌پذیری و عامل نیرومند جهت‌دهی عملی و فعالیت فرد است.
۴. حزب سوسیالیست بعث، حزبی سوسیالیستی است و باور دارد که سوسیالیسم نیازی برخاسته از ژرفای ملی‌گرایی عرب است، زیرا سوسیالیسم نظامی است ایده‌آل که به ملت عرب اجازه‌ی عملی کردن امکانات و داده‌های خود را می‌دهد و نبوغ و استعدادهايش را به طور کامل شکوفا می‌کند و توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی تولیدات مادی و معنوی و حس برادری نیرومند اعضای ملت را برایش تضمین می‌کند.
۵. پیوند ملی تنها پیوند موجود در دولت عربی است. این پیوند یکپارچگی شهروندان آنرا تضمین می‌کند و با دیگر تعصبات مذهبی، گروهی، نژادی و منطقه‌ای مبارزه می‌کند.

۶. با آزادی کامل، قانونی یگانه برای دولت عربی وضع خواهد شد که با روح زمان کنونی سازگار باشد. این قانون در پرتو تجربه‌های گذشته‌ی ملت عرب، وضع خواهد شد.



حماس

واژه حماس مخفف «حركة المقاومة الإسلامية» است و معنای لغوی آن «فروزان و فروزنده» و هم‌چنین به معنای «تعصب» به کار رفته است. در ششم دسامبر ۱۹۸۷ م یکی از اعضای جهاد اسلامی یکی از شهرک نشینان اسرائیلی را در اعتراض به حضور او در میدان اصلی شهر غزه به قتل رساند، به دنبال این حادثه خشم و هیجان زیادی در محافل اسرائیلی پدید آمد و در این فرصت یک راننده کامیون اسرائیلی چند خودرو حامل کارگران فلسطینی را که در حال بازگشت از محل کار خود به سرزمین‌های اشغالی بودند، زیر گرفت و ۴ تن از آنان کشته و تعدادی دیگر را مجروح ساخت، این حادثه در ۸ دسامبر ۱۹۸۷ م روی داد که به عنوان تاریخ رسمی شروع انتفاضه نام برده شده است؛ که طی آن مردم جباليا در اعتراض به این اقدام دست به تظاهرات زدند و

به تشیع این شهداء پرداختند در پایان مراسم جمعیت حاضر با سنگ به یک پایگاه ارتش اسرائیلی در اردوگاه جبالییا حمله کردند که در نتیجه یکی از شرکت‌کنندگان کشته و تعداد دیگری مجروح شدند و به این ترتیب انتفاضه مردم فلسطین آغاز و این تظاهرات به مناطق دیگر هم کشیده شد و تا چند ماه ادامه یافت. حماس، چند روز پس از شروع انتفاضه در دسامبر ۱۹۸۷م با صدور اعلامیه‌ای، حضورش را اعلام کرد و خود را یکی از جناح‌های اخوان المسلمین معرفی کرد. تا پیش از شروع انتفاضه، رهبران اخوان المسلمین مخالف مبارزه مسلحانه بودند و در مقابل جنبش‌هایی مانند جهاد اسلامی، می‌گفتند هنوز دوره مبارزه نرسیده و ما مشغول تربیت نسل و کادرسازی برای آن زمان هستیم. شیخ احمد یاسین از مؤسسين و رهبران حماس بخصوص در سال‌های بعد از ۱۹۶۷، از اینگونه عمل کردها ناخرسند بود، علاوه بر انگیزه درونی شیخ، انتقاد گروه‌های ملی از اسلام‌گرایان که آنها را متهم به معامله با اسرائیل می‌کردند، شیخ احمد یاسین را هر چه بیشتر به مبارزه و جهاد ترغیب می‌کرد. حمله به نیروهای فلسطینی، سرکوب و پراکنده ساختن آنان در کشورهای عربی توسط اسرائیل در سال ۱۹۸۲م و فجایع صبرا و شتیلا از دیگر زمینه‌های آغاز فعالیت‌های حماس بود. از جمله دلایل معروفیت و حسن شهرت حماس در فلسطین اقدامات رفاهی و خدمات اجتماعی است که ارائه می‌دهد. حماس از بدو تأسیس خود در سال ۱۹۸۷، اقدامات گسترده اجتماعی، سیاسی و حتی نظامی انجام داده است. از جمله آنها می‌توان به ساخت مدارس و بیمارستان‌ها اشاره کرد.

حماس با توجه به قداست فلسطین و جایگاه اسلامی آن معتقد است که تحت هیچ شرایطی نمی توان ذره ای از خاک فلسطین را نادیده انگاشت و یا اشغال آن از سوی صهیونیسم را به رسمیت شناخت و همین مسئله یکی از مهمترین اختلافات این جنبش با تشکیلات خودگردان فلسطین است. فعالیت نظامی یکی از ابزارهای راهبردی جنبش حماس در رویارویی و مقابله با پروژه صهیونیستی محسوب می شود. رهبری معروف حماس شیخ احمد یاسین در ۲۰۰۴ پس از ادای نماز صبح هدف موشک‌های بالگرد رژیم صهیونیستی قرار گرفت و به شهادت رسید و اکنون اسماعیل هنیه رهبر حماس می‌باشد. مسئولین نظام جمهوری اسلامی ایران در حمایت از دولت قانونی و مردمی غزه با هم متفق‌القول و همراه هستند، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در تاریخ ۲۷ دی ماه ۱۳۸۷، طی نامه‌ای به اسماعیل هنیه رهبر حماس، این دولت مقاوم را تحسین کردند و فرمودند: صبر مجاهدان غزه پرچم عزت را بر سر امت اسلام به اهتزاز در آورده است. ایشان در نامه به اسماعیل هنیه فرمودند: شما ثابت کردید که دل سرشار از ایمان به خدا و قیامت و روح منیع و عزیز مسلمانی که ذلت و تسلیم درباره ظلم و زور را برنمی‌تابد، آنچنان قدرتی می‌آفریند که حکومت‌های جبار و مستکبر و ارتش‌های مجهز در برابر آن ناتوان و ذلیل است. حماس در انتخابات سراسری فلسطین در سال ۲۰۰۷ به پیروزی رسید اما مورد قبول فتح قرار نگرفت و اقدام به تشکیل دولت اسلامی در نوار غزه کرد که این امر به اختلاف فتح و حماس افزود. جنبش حماس با همکاری جهاد اسلامی با بهره‌گیری از موشک‌های ایرانی در اواخر سال ۲۰۱۲ در جنگ هشت روز موفق شدند اسرائیل را شکست دهند.



عزت بعلبك موت الانتفاضة



سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف)

ساف که مخفف سازمان آزادی بخش فلسطین است، در سال ۱۹۶۴ بوسیله سران عرب در کنفرانس اتحادیه عرب بوجود آمد. یک سال قبل سران کشورهای نامبرده در چنین کنفرانسی تصمیم گرفتند تا گروهی را که نماینده انجام مردم فلسطین باشد و تحت نظارت رسمی اعراب فعالیت کند، بوجود آورند. رهبری ساف را طی سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۹ «احمد شقیری» و «یحیی عوده» به عهده داشتند. از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ مرحله دیگری در تاریخ «ساف» به چشم می‌خورد که در آن نخبگان فلسطینی پس از شکست ارتش‌های عربی در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ از رژیم اسرائیل، عزم استقلال کردند و رهبری ساف را پذیرفتند. حتی از گفت و گوهای جمال عبدالناصر و وزیر خارجه آمریکا انتقاد کردند و از چنین رفتاری نسبت به سرنوشت خودشان به شدت ابراز ناراحتی کردند آن زمان سیاست جدید اعراب این بود که

به هر قیمتی شده خواسته‌های خود را که ناشی از راضی کردن غرب است، بر فلسطینیان تحمیل کنند، در این سال یعنی ۱۹۷۴ ساف که به استقلال نسبی دست پیدا کرده بود در سازمان ملل شناسایی شد و به عنوان ناظر در سازمان ملل متحد پذیرفته شد. این رسمیت بین المللی به ساف وجهه و اعتباری خاص بخشید که مشارکت فعال نخبگان فلسطینی و شناسایی رسمی از جانب دیگر کشورها را در پی داشت. از آن پس «ساف» سفیران و کارداران و دیپلمات‌هایی به کشورهای دیگر فرستاد و بر روابط دیپلماتیک خود عمق و وسعت قابل توجهی بخشید. سران عرب نیز در اکتبر ۱۹۷۴ تنها «ساف» را نماینده قانونی و مشروع مردم فلسطین به رسمیت شناختند و اختیار تاسیس حاکمیت فلسطین را به او وگذار کردند. یک ماه بعد عرفات در نوامبر ۱۹۷۴ به عنوان نماینده مردم فلسطین در مجمع عمومی سازمان ملل سخنرانی کرد. وی که در یک دست تفنگ و در دست دیگر شاخه زیتون را گرفته بود از حاضرین خواست که شاخه زیتون که سمبل صلح است، بر زمین نیفتد. این نقش ویژه «ساف» و اهمیت بین المللی وی مرهون تلاش‌های استقلال طلبانه گروه‌های فلسطینی بود که بعدها به دست فراموشی سپرده شد.

سازمان آزادی بخش فلسطین که اینک بیشتر به یک سازمان تشریفاتی تبدیل شده است متشکل از ۱۳ گروه فلسطینی از جمله جنبش فتح است. جنبش‌های جهاد اسلامی و مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) زیر مجموعه این سازمان نمی‌باشند. اخیراً در خواست‌هایی برای عضویت حماس و جهاد اسلامی در ساف مطرح شد که این دو جنبش ابتدا خواستار بازنگری کامل در ساختار ساف و سپس در

صورت صلاح‌دید عضویت در آن شدند. در حال حاضر موضوع تعیین سفرای فلسطین در کشورهای خارجی برعهده ساف است که ریاست آن را نیز ابومازن پس از فوت عرفات برعهده گرفته است. این سازمان دارای پارلمانی است که به مجلس ملی فلسطین مشهور است. پس از شکل‌گیری حکومت تشکیلات خودگردان فلسطین در سال ۱۹۹۵ و تشکیل مجلس قانونگذاری این تشکیلات ساف و مجلس ملی اش عملاً کارایی خود را از دست داده است و نزدیک به ۱۴ سال است که هنوز نشست این مجلس شکل نگرفته است. ساف خود را نماینده همه فلسطینی‌ها داخل و خارج می‌داند.

مسئله بازگشت آوارگان فلسطینی، مسئله اسیران، به رسمیت شناختن اسرائیل باعث شده که این سازمان نتواند به جایگاه مردمی در فلسطین دست یابد و از محمود عباس نیز همانند عرفات در میان مردم فلسطین پشتیبانی نمی‌شود. هر چند که تشکیلات خودگردان فلسطین با بسیاری از کشورهای جهان روابط دیپلماتیک دارد و حق شرکت در مجامع بین‌المللی البته بدون حق رأی به آن داده شده است ولی مردم فلسطین این تشکیلات و محمود عباس را نماینده واقعی مردم فلسطین نمی‌دانند.



سازمان کنفرانس اسلامی

در خطه کشورهای عربی اسلامی که از سواحل آفریقای شمالی در اقیانوس اطلس تا شرق اندونزی امتداد دارد، وجود بیش از یک میلیارد مسلمان در این کشورها، لزوم این سازمان و بحث از صلاحیت‌ها و ارکان آن را ضروری می‌سازد چرا که این سازمان مبنای همبستگی در بین کشورهای اسلامی است.

فکر اولیه تشکیل این سازمان را می‌توان در دهه ۱۹۵۰ جستجو کرد چرا که از طرفی رژیم پهلوی در صدد تحکیم موقعیت خود در منطقه خاورمیانه به عنوان کمر بند حفاظتی در برابر کمونیسم بود و از طرفی سیاست عربستان سعودی در مقابله با تز وحدت عربی ناصریسم، فکر تشکیل چنین اتحادیه‌ای را بیش از پیش گسترش داد.

اعضای سازمان:

سازمان کنفرانس اسلامی دارای ۵۶ عضو می‌باشد که از لحاظ جغرافیایی به سه گروه آسیایی و آفریقایی و عرب تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

کشورهای آسیایی: که شامل ۱۲ کشور می‌باشد: جمهوری آذربایجان، افغانستان، اندونزی، ایران، برونئی، بنگلادش، پاکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان، ترکیه و مالزی.

گروه‌های آفریقایی: که شامل ۱۷ کشور می‌باشد که عبارتند از: اوگاندا، بورکینافاسو، توگو، چاد، تانزانیا، سنگال، سیرالئون، کامرون، کومور، گابن، گامبیا، گینه بیسائو، مالدیو، مالی، موریتانی، موزامبیک، نیجر و نیجریه.

گروه کشورهای عربی: که شامل ۲۱ کشور می‌باشد که عبارتند از: اردن، الجزایر، امارات متحد عربی، بحرین، تونس، جیبوتی، سودان، سوریه، سومالی، عراق، عربستان سعودی، عمان، دولت فلسطین، قطر، کویت، لبنان، لیبی، مراکش، مصر، موریتانی و یمن. کشور آلبانی تنها کشور اروپایی است که در سال ۱۹۹۳ به سازمان کنفرانس اسلامی ملحق شد. و سورنیام از قاره آمریکا نیز در سال ۱۹۹۶ به سازمان کنفرانس اسلامی پیوسته است.

ارکان سازمان:

ساختار این سازمان نسبت به سازمان‌های دیگر ساده است و رکن عالی آن، پادشاهان و رؤسای کشورها و سران دولتهاست که هر

سه سال یکبار در پایتخت یکی از کشورهای عضو سازمان برگزار می‌شود. علاوه بر اجلاس کشورهای اسلامی، یک اجلاس دیگری توسط وزرای خارجه کشورهای اسلامی هر سال یکبار و در صورت لزوم چند بار تشکیل می‌گردد.

دبیرخانه:

یکی از ارکان این سازمان دبیرخانه سازمان است که مسئولیت پیگیری و اجرای تصمیمات متخذه در کنفرانس سران و اجلاس وزرای خارجه را برعهده دارد. دبیر کل این سازمان، به عنوان رئیس دبیرخانه که با اکثریت آراء و به مدت ۴ سال انتخاب می‌شود.

مقر دبیرخانه بر اساس منشور کنفرانس اسلامی، شهر بیت المقدس می‌باشد و تا زمان رفع اشغال صهیونیست‌ها، جدّه به طور موقت مقر دبیرخانه می‌باشد.

دادگاه بین المللی عدل اسلامی:

در اجلاس پنجم سران کنفرانس اسلامی در کویت ۱۹۸۷، با تصویب قطعنامه‌ای، دادگاه بین‌المللی عدل اسلامی، نیز یکی از ارکان این سازمان، اعلام شد. که مقر آن در کویت و متشکل از ۷ قاضی برای مدت ۴ سال می‌باشد که حوزه اقتدار آن در مورد مسائلی که دولت‌های عضو متفقاً به دادگاه احاله داده باشند و مسائلی که در معاهدات لازم‌الاجرا مطرح می‌شود و تفسیر معاهدات دو یا چند جانبه و تحقیق در هر موضوعی از موضوعات حقوق بین‌الملل و تحقیق در مورد واقعه‌ای که موجب تزلزل در تعهدات بین‌المللی است. اگر چه عملاً این نهاد رسمیت نیافته است.

کمیته‌های تخصصی سازمان:

برای پیگیری و اجرای مصوبات اجلاس‌های سازمان، کمیته‌های تخصصی تشکیل می‌گردند که به دو گروه کمیته‌های دائمی و کمیته‌های موقت تقسیم می‌شوند؛ مثل کمیته‌های همکاری اطلاعاتی و فرهنگی و کمیته همکاری‌های تجاری و اقتصادی و کمیته همکاری‌های علمی و تکنولوژیک و کمیته‌های موقت نیز که به تناسب ضرورت و نیاز جهان اسلام تأسیس می‌شوند مثل کمیته اسلامی صلح و کمیته ویژه افغانستان.

البته این سازمان دارای ارگان‌های فرعی نیز می‌باشد که دولتهای عضو سازمان، عضو این ارگان‌ها نیز هستند مثل مجمع فقه اسلامی و بانک توسعه اسلامی و مرکز اسلامی توسعه تجارت.



طالبان

طالبان در فاصله سال‌های ۱۹۹۴ - ۲۰۰۲ میلادی در جنوب افغانستان ظهور کردند. آنان گروهی با انگیزه، از طلاب علوم دینی بودند که از افزایش ناامنی در سراسر افغانستان توسط دسته‌های مسلح به نام مجاهد پس از فروپاشی حکومت نجیب در سال ۱۹۹۱ به ستوه آمده بودند. این دسته‌های مسلح به مدت سه سال در حالی در جاده‌ها به دزدی و اخاذی می‌پرداختند که سران مجاهدین در پایتخت بر سر قدرت به شدت می‌جنگیدند.

این که طالبان دقیقاً از کجا آمده‌اند و چگونه سازماندهی شده‌اند یکی از سخت‌ترین معماهای موجود در تاریخ سیاسی افغانستان است. ظهور جنگ و مقاومت اسلامی در برابر کمونیست‌ها و نظام حاکم کمونیستی در افغانستان، طالبان را به میدان نبرد کشاند. بخشی از طالبان از مدارس در افغانستان خارج شدند که توسط «جمعیت

علمای اسلام» اداره می‌شد. جمعیت علمای اسلام یک گروه پاکستانی با گرایش‌ات سیاسی توسط «مولانا فضل‌الرحمان» رهبری می‌شد و به پناهندگان افغان به خصوص یتیمان و نوجوانان خانواده‌های فقیر آموزش‌هایی محافظه کارانه می‌داد. دلایلی چون وجود افرادی از مجاهدین سابق به خصوص از حزب «حرکت انقلاب» در کادر رهبری طالبان، حضور پشتون‌هایی با سابقه و غیر مذهبی، برخی از کمونیست‌های تغییر هویت داده و شماری از حامیان شاه سابق «محمدظاهرشاه» استدلالی است بر این نکته که باید بین طلبه‌ها و «جنبش طالبان» تمایز قائل شد. پروفیسور «فرد هالیدی» از مدرسه علوم سیاسی دانشگاه لندن معتقد است: گروه طالبان از میان گروه‌های قبلی مجاهدین با کمک پاکستان و عربستان سعودی قد بلند کرد. وی بر این باور است که «ظهور طالبان در ۱۹۹۴ م. یکی از پیچیده‌ترین معماها در تاریخ سیاسی افغانستان به شمار می‌رود و امروز همه می‌دانیم که طالبان از لحاظ رهبری با حرکت انقلاب اسلامی افغانستان در اوایل سال‌های دهه ۱۹۸۰ پیوند داشته است. اول این که طالبان گروهی بودند که مثل گروه «گلبدین حکمتیار» بنیادگرا نبود، بلکه بیشتر یک گروه سنتی به شمار می‌رود، ثانیاً نیروهای طالبان از بین پسران نوجوان و مردان جوانی که در مدرسه پناهندگان افغان در پاکستان مشغول به تحصیل بودند، انتخاب شد. اما نکته مهم در مورد طالبان این است که آنها در سال ۱۹۹۴ م به کمک برخی کشورهای حامیان طالبان و تأمین مالی عربستان سعودی به یک قدرت موثر نظامی تبدیل شد. پاکستان و عربستان سعودی متوجه شدند که گروه‌های تحت حمایت آنها به خصوص افرادی چون حکمتیار و «عبدالرب رسول سیاف»

نمی‌توانند بر دیگران مسلط شوند، از این رو تصمیم گرفتند به طالبان کمک کنند و بر همین اساس بود که طالبان کمک‌های مستقیم و غیر مستقیم نظامی از پاکستان دریافت کرد.

ساختار مالی طالبان طبق اظهار نظر آگاهان چمدان‌هایی پر از پول‌های افغانی و بعداً دلارهای آمریکایی بود که به مجاهدان بی‌بضاعت پرداخت می‌شد و برخی از کارشناسان دلیل اصلی ناتوانی طالبان در قسمت‌هایی از افغانستان مانند کابل و مزار شریف که فاصله بیشتری با مقر حکومت طالبان داشتند را ضعف ساختاری این گروه می‌دانند

گروه طالبان به لحاظ ملیت چندگانه است. به لحاظ سیستم حکومتی و رفتارهایی که در دوران حاکمیت‌شان در این کشور اعمال کردند بسیار خشن محسوب می‌شوند و انفجارها، حادثه ۱۱ سپتامبر، حمله آمریکا به افغانستان و ناامنی گسترده در افغانستان و پاکستان همه و همه حاکی از ویژگی‌ها و پیامدهای بی‌شمار ظهور و سقوط پدیده‌ای به نام طالبان است که مطمئناً تا سالیان سال آثار منفی آن، هم در افغانستان و هم در منطقه و حتی در دیگر کشورهای جهان برجای خواهد ماند.





فتح

فتح شکل وارونه واژه «حتف» است و این واژه علامت اختصاری حرکۀ التحریر الفلستینیۀ (جنبش رهایی بخش فلسطین) است که در پایان دهه ۵۰ و آغاز دهه ۶۰ و پس از «تجاوز سه گانه» به کشور مصر در سال ۱۹۵۶ و اشغال نوار غزه توسط «اسرائیل» تاسیس شد. هسته اصلی این جریان (فتح) به صورت محرمانه در پایان دهه پنجاه و آغاز دهه ۶۰ در سوریه، لبنان، اردن و چندین کشور منطقه شکل گرفت. طولی نکشید که این جنبش در نوامبر سال ۱۹۵۹ ماهنامه‌ای را با عنوان «فلسطین ما» منتشر کرد که منادی شکل‌گیری یک دولت فلسطینی مستقل از رژیم‌های عربی و مخالف قیمومت عربی بر ملت فلسطین بود. شاخه نظامی این جنبش به نام العاصمه عملیات‌های بسیاری را علیه رژیم صهیونیستی در کرانه باختری و نوار غزه انجام داد و پس از جنگ «کرامه» سیل کمک‌های نظامی و مادی کشورهای عربی و

خارجی به این جنبش سرازیر شد و در اجلاس سال ۱۹۶۹ سران ۵ تا از کشورهای عربی در رباط - پایتخت مراکش - مورد حمایت قرار گرفت. پس از اسلو بعد از اینکه فتح عزم خود را جزم کرد و تصمیم گرفت در مسیر مذاکره با رژیم صهیونیستی گام بردارد مرام نامه خود را تعدیل کرد و بند مربوط به محو «اسرائیل» از صفحه روزگار و آنچه را که با پیمان اسلو در تضاد بود حذف کرد و این رویکرد در پیام یاسر عرفات رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین «ساف» به «اسحاق رابین» نخست وزیر وقت رژیم صهیونیستی قبل از امضای اسلو مبنی اینکه ساف «اسرائیل» و حق برخورداری آن از امنیت و صلح را به رسمیت می شناسد ظهور کرد. وی در این پیام پایبندی ساف به تلاش مسالمت آمیز در جهت حل فصل درگیری میان طرفین فلسطینی و صهیونیستی و کنار گذاشتن تروریسم (مقاومت) و ملزم کردن تمامی اعضای این سازمان به این امر را مورد تاکید قرار داد. در بخشی از این پیام آمده است: «در پرتو آغاز عصری نوین و امضای مرام نامه جنبش فتح و پایبندی طرف فلسطینی به قطعنامه ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت، سازمان آزادی بخش فلسطین تاکید می کند که بندهایی از این پیمان نامه که موجودیت «اسرائیل» را نادیده می گیرد و با تعهدات مذکور در این پیام تناقض دارد ملغی است و دیگر موضوعیت ندارد و قابل اجرا نیست؛ از این رو ساف متعهد می شود که رسماً موافقت خود با تغییرات ضروری بندهای این مرام نامه را تقدیم شورای ملی فلسطین می کند.»



مسلم لیگ پاکستان

حزب مسلم لیگ در سال ۱۹۰۶ با عنوان لیگ مسلمانان هندی و به منظور محافظت از منافع مسلمانان هند بریتانیا و در مقابل کنگره ملی هند که در سال ۱۸۸۵ به وجود آمده بود تأسیس شد. رهبری این حزب را محمدعلی جناح بر عهده داشت .

هدف مسلم لیگ چنانچه در اولین جلسه‌ای که در داکا تشکیل شد، اعلام گردید، عبارت بود از: بهبود روابط مسلمانان با انگلیسی‌ها، بررسی روابط مسلمانان با جامعه هند و دفاع از حقوق مسلمانان هند بود. هدف کلی این بود که مسلمانان در برخورد و رویارویی با دو حریف قوی - انگلیسی‌ها به عنوان نیروی استعماری و هندوها به عنوان دشمن دیرینه - از خود دفاع کنند.

این حزب تحت رهبری جناح در مارس ۱۹۴۰ یک تصمیم جدی برای ایجاد سرزمینی مستقل و خاص مسلمانان گرفت و در این جهت

تلاش کرده تا اینکه در سال ۱۹۴۷ به این هدف خود رسید. حزب مسلم لیگ پاکستان پس از استقلال این کشور و در سال ۱۹۶۲ به عنوان جانشین حزب مسلم لیگ سراسر هند به وجود آمد. این حزب در ابتدا به «گروه قیوم» موسوم بود و به نوعی قدیمی‌ترین حزب پاکستان بود و پس از مرگ ضیاءالحق برای شرکت در انتخابات ۱۹۸۸ اتحادی از احزاب اسلامی به نام اتحاد دموکراتیک اسلامی را تشکیل داد و همواره در مقابل جناح مخالف یعنی حزب مردم قرار داشته است. مقر این حزب در راولپندی قرار دارد و در حال حاضر این حزب به سه شاخه «محمد نواز شریف»، «قائد اعظم» و گروه «جونجو» تقسیم گردیده است. حزب مسلم لیگ شاخه نوازشریف هم‌اکنون مهم‌ترین شاخه این حزب به شمار می‌رود.

از جمله اهداف کنونی این حزب ایجاد یک کشور با سیستم اسلامی توأم با سازندگی و پیشرفت واقعی است که در پرتو آن، تمامی روابط در کشور براساس عدل و انصاف باشد، تا مردم پاکستان را به صورت یک ملت پیشرفته در آورد.

شخصیت‌ها



ابوالاعلی مودودی

علامه ابوالاعلی مودودی اندیشمند مسلمان پاکستانی در سال ۱۹۰۳ در اورنگ آباد به دنیا آمد و تحصیلات عالیه‌اش را در علوم دینی ادامه داد. وی در سال ۱۹۳۲م با همفکری و مساعدت گروهی از دوستان خود، مجله‌ای به نام ترجمان قرآن را در حیدرآباد پاکستان منتشر کرد و مدتی نیز از مدرسان برجسته اداره اسلامی دارالسلام در آن منطقه بود.

علامه مودودی به عنوان یکی از متفکران بنام اهل سنت جهان اسلام و از روحانیون برجسته شبه قاره هند، پایه‌گذار و عامل مبارزات ضد استکباری در میان روحانیان این خطه بود. وی در سال ۱۹۴۱م در یک حرکت سیاسی، حزب جماعت اسلامی را با هدف به وجود آوردن یک تشکل سیاسی اسلامی نیرومند میان مردم و روحانیون پاکستان به وجود آورد. حزب جماعت اسلامی به عنوان اولین تشکیلات منسجم سیاسی و اسلامی در تاریخ پاکستان، نقش موثری در روشنگری و ارشاد مردم و نیز افشای چهره کریه وهابیت در پاکستان ایفا نمود.

ظهور پاکستان در ۱۹۴۷ برای مودودی موقعیتی مناسب دست و پا

کرد که توانست به عمل بپردازد. از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۶ نوشتارها و فعالیت‌های او توسط جمعیت اسلامی مورد تأیید قرار گرفت و نقش عمده‌یی در هدایت پاکستان در دور ماندن از گسترش یک شکل حکومت سکولار که پایه‌گذاران آن در ذهن داشتند، و می‌خواستند یک دولت اسلامی بسازند، بازی کرد. پافشاری او اساساً موجب این شد که در «مجلسس مؤسسان» که اصول عمده قانون اساسی پاکستان را پایه‌گذاری کرد، «تصمیمات عینی» آن نهاد محتوای اسلامی داشته باشد. اساس اندیشه‌های مودودی اعتقاد به این اصل است که حاکم اصلی خدا است، انسان‌ها سرگردان شده‌اند، چرا که حاکمانی جز خدا را به حکومت پذیرفته‌اند. همه هدایتی را که انسان نیازمند به آن است در شریعت می‌توان یافت که طرحی کامل برای حیات ارائه می‌دهد.

مودودی در سال ۱۹۵۳م به دلیل سازمان دادن چندین رشته تظاهرات علیه فرقه‌های ضاله قادیانی و وهابی به زندان افتاد. دادگاه حکومت نظامی حکم اعدام او را صادر کرد. در زندان بارها از او خواسته شد تا درخواست بخشودگی کند و خواستار تخفیف مجازات اعدامش شود، اما مودودی از این کار سر باز زد. با همین اقدام بود که جایگاه او به عنوان یک چهره اسلامی در سده بیستم تثبیت شد. با این وجود مجازات او بعدتر تخفیف یافت و از زندان آزاد شد.

علامه مودودی که یک‌صد تالیف سیاسی و اسلامی دارد، اولین مرجع بزرگ اسلامی است که حمایت علنی و قاطع خود از انقلاب اسلامی ایران را در پاکستان اعلام کرد. این دانشمند بزرگ مسلمان سرانجام در ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۹م در ۷۶ سالگی در شهر لاهور، دار فانی را وداع گفت.

ابن تیمیه

ابن تیمیه در ماه ربیع الاول سال ۶۶۱ هجری در شهر حرّان و در خانواده‌ای از مشایخ حنابله متولد شد. نسب او احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن أبی القاسم الحرانی، تقی الدین، ابوالعباس، ابن تیمیه، الدمشقی، الحنبلی است. او پس از مدتی با خانواده‌اش وارد دمشق شد و در ابتدا نزد پدرش مشغول به تحصیل شد و سپس اساتیدی همچون ابن عبدالدائم، مجد الدین بن عساکر، ابن ابی الیسر و بسیاری دیگر از اصحاب حنابله را برای خود انتخاب کرد. او علاوه بر این اساتید نزد جماعتی از زنان نیز به درس خواندن مشغول شد، از جمله: امّ العرب فاطمه دختر ابن عساکر، امّ الخیر ستّ العرب دختر یحیی بن قایماز، زینب دختر أحمد مقدسیّه، زینب دختر مکّی حرانیّه. همچنین آخرین استاد او نیز شرف الدین احمد بن نعمه مقدسی بود که می‌گوید: من اجازه فتوا را به ابن تیمیه دادم.

ابن تیمیه پس از پدرش در مسجد جامع به تدریس مشغول شد و درسش را در زمینه‌های مختلف تفسیر، فقه و عقاید گسترش داد. در این هنگام بود که او در صدد مخالفت با عقاید رایج مسلمین برآمد و با تمام مذاهب

رایج آن زمان به مخالفت برخاست که همین فتوا و نظرات اعتقادی و فقهی‌اش برای او مشکل‌ساز شد. افکار او زمانی آشکار شد که به سؤال‌های اهل حماء پاسخ داد؛ آنها طی نامه‌ای درباره آیات صفات از او سؤال‌هایی کردند، ابن تیمیه در یک نامه طولانی جواب آنها را داد، این نامه - که به عقیده حمویه نامگذاری شد - بدون آنکه ابن تیمیه صریحاً عقیده خود را مطرح کند، نشان دهنده اعتقاد او به تجسیم و تشبیه است.

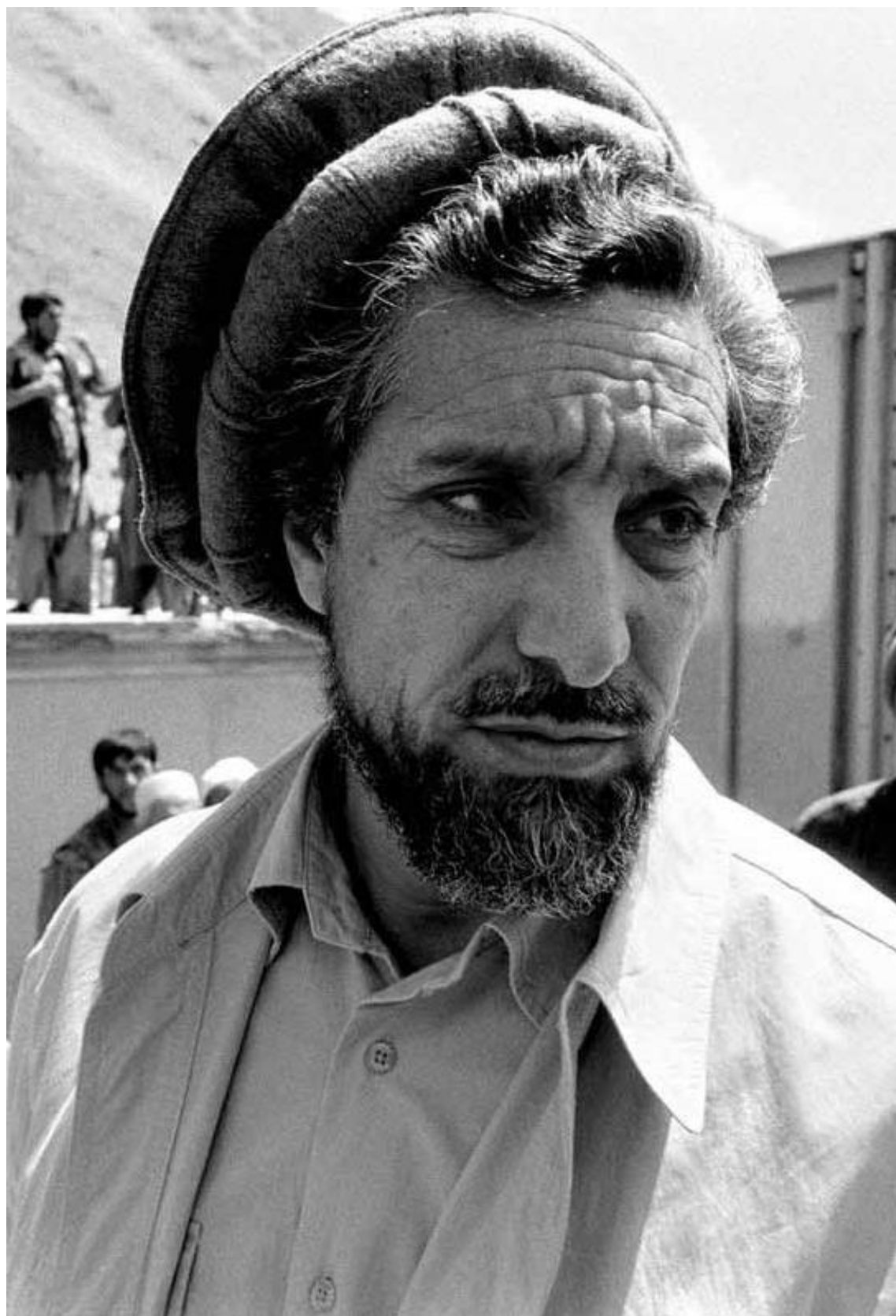
او معتقد به عقاید انحرافی و مخالف عقاید عموم مسلمین مانند تجسیم، حرمت زیارت قبور اولیا، حرمت استغاثه به ارواح اولیای خدا، حرمت شفاعت، حرمت توسل و... بود و برای اینکه مردم عوام آنها را بپذیرند آن عقاید را به سلف نسبت می داد لکن شهرستانی از علمای اهل سنت - ادعای ابن تیمیه درباره مذهب سلف را تکذیب کرده و می گوید: سپس گروهی از متاخرین ابن سخن را به گفته‌های سلف اضافه کرده می گویند: در این آیات باید همان ظاهر بدوی آنها را گرفت و تفسیر آنها درست به همان نحو باید باشد که وارد شده، بدون هیچ تاویلی یا توقفی در آن چه ظاهر است همان گونه که ابن تیمیه تفسیر کرد ولذا اینها گرفتار تشبیه کامل شدند و این خلاف عقیده سلف است. این تشبیه کامل و خالص قبل از این تنها در میان یهودیان بود؛ البته نه همه آنان، بلکه فقط یک یا دو گروه از آنها، که الفاظ زیادی در تورات یافتند که دلالت بر آن می کند.

پس از آنکه افکار و عقاید ابن تیمیه به علمای عصرش رسید جنجالی در میان علما بر پا شد و با او به مخالفت برخاستند و علمای آن عصر متفق شدند، اگر وی دست از عقائد باطلش برندارد او را زندانی کنند در آن

جلسه عقاید خود را ابراز نمود. به حکم قاضی او را چند روز در برجی حبس کرده و سپس او را به حبس معروفی به نام «جَبّ» منتقل ساختند. ابن تیمیه در سال ۷۲۰ ه. ق در شام، کرسی تدریس و افتاء را بر عهده گرفت و در آن جا نیز فتاوا و عقاید نادر خود را مطرح نمود. این خبر به گوش علما و قضات و دستگاه حاکم رسید؛ در نتیجه او را از فتوا دادن منع کردند و او را به مدت پنج ماه زندانی کردند. در سال ۷۲۶ ه. ق باز به سبب فتوای شاذ و اصرار بر افکار خود و نشر آن، در همان قلعه سابق محبوس و تحت نظر قرار گرفت. در آن مدت مشغول تصنیف شد، ولی پس از مدتی از نوشتن و مطالعه ممنوع شد و هر نوع کتاب، قلم و دواتی از او گرفته شد.

سرانجام زندگی ابن تیمیه

ابن تیمیه ۶۷ سال بی آنکه ازدواج کند زندگی کرد و به خاطر برخی از عقاید و فتاوایش سه بار به زندان افتاد، او سرانجام در سال (۷۲۸ ه. ق) در زندان قلعه در شهر دمشق از دنیا رفت. ابن تیمیه را پس از مرگش، پیشوای فرقه وهابیت دانسته‌اند، هر چند پیروان ابن تیمیه او را از پیشوایان اهل حدیث می‌دانند؛ اما برخی دیگر شیوه او را در بررسی احادیث نادرست دانسته و می‌گویند: او در نقل حدیث دقت نداشته و عجول بوده و از تمایلات نفسانی خود پیروی می‌کرده است. با این حال اندیشه ابن تیمیه مانند برق و باد در میان مقلدان و شیفتگان او رواج یافت، بی آنکه به خود زحمت دهند و سخنان صحابه را در تفاسیری همانند تفسیر بغوی، طبری و یا ابن عطیه که مورد پذیرش او هستند، مشاهده کنند.

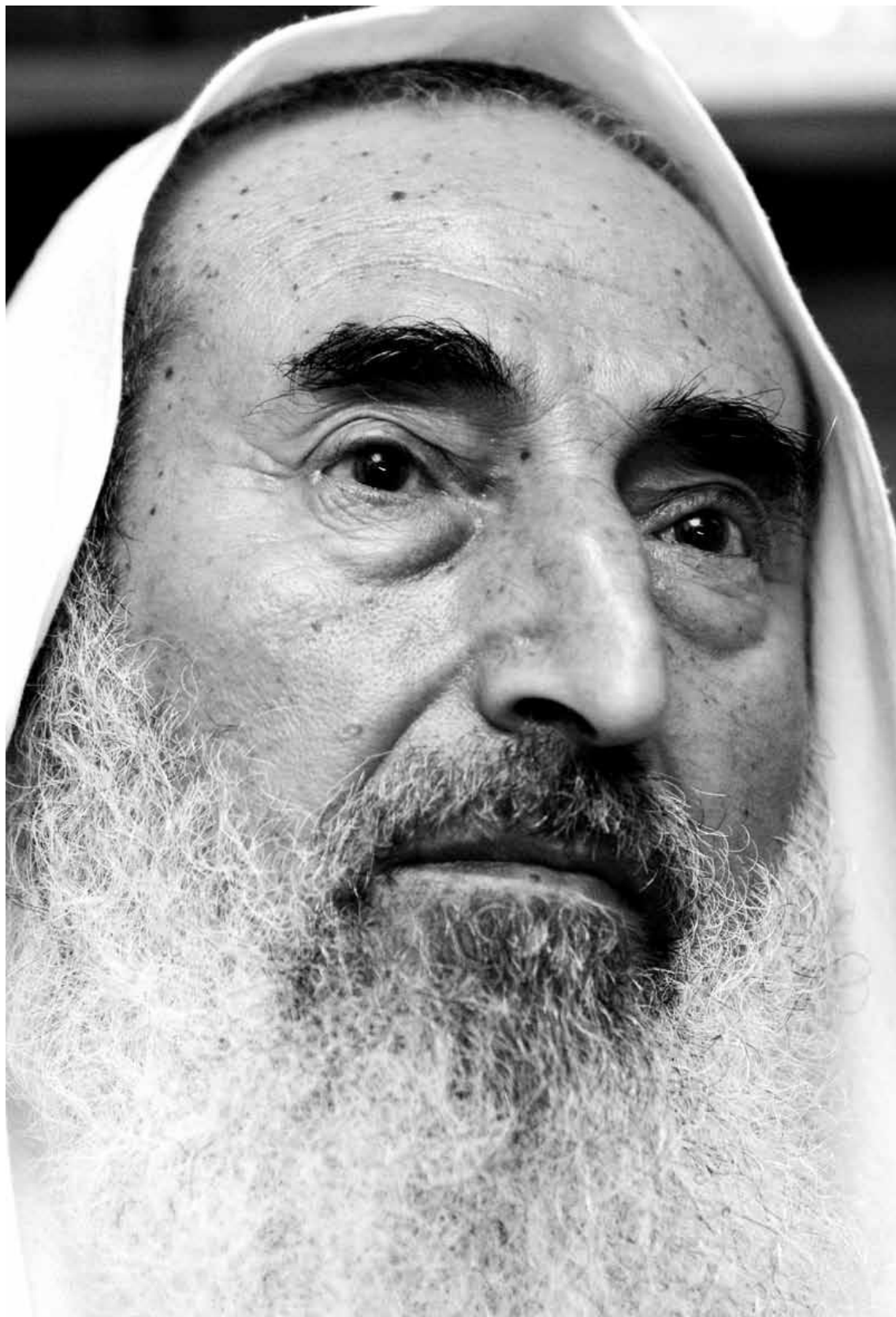




احمد شاه مسعود

احمد شاه مسعود، نظامی برجسته و مبارز معروف افغانی در سال ۱۹۵۲م در شمال افغانستان به دنیا آمد. وی پس از طی تحصیلات متوسطه راهی کابل شد و از دانشگاه این شهر در رشته مهندسی فارغ التحصیل گردید. احمد شاه مسعود در بیست سالگی به عضویت حزب جمعیت اسلامی درآمد و پس از چندی به فرماندهی شاخه نظامی حزب رسید. وی هم‌زمان با یورش ارتش سرخ شوروی به خاک افغانستان، وارد عرصه جهاد و پیکار بر ضد اشغال‌گران شوروی شد و تا زمان عقب‌نشینی و شکست شوروی، لحظه‌ای از مبارزه دست نکشید و اسلحه‌اش را بر زمین نگذاشت. اما خروج نیروهای شوروی، سرآغاز تفرقه‌ها و درگیری‌های متعدد داخلی گردید که در نهایت به شکل‌گیری گروهک طالبان و ایجاد جبهه متحد اسلامی علیه آن انجامید. در این میان، احمد شاه مسعود با بهره‌گیری از تجارب طولانی خود در جنگ، به وزارت دفاع و فرماندهی نظامی ائتلاف ضدطالبان انتخاب شد و ضربات مهلکی بر گروهک طالبان وارد آورد. هرچند مسعود معتقد به گفتگو برای بازگشت آرامش به افغانستان بود، با این حال این خواسته وی به دلیل مخالفت طالبان عملی نگردید و جنگ‌های داخلی افغانستان ادامه یافت. وی در طول بیش از بیست سال مبارزه و جهاد با کمونیست‌ها و گروهک طالبان خواهان استقرار دولت اسلامی بود و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد.

احمدشاه مسعود سرانجام در نهم سپتامبر ۲۰۰۱م از سوی دو نفر که خود را خبرنگار آژانس خبری عرب‌نیوز معرفی کرده بودند مورد سوء قصد واقع شد و یک هفته بعد بر اثر شدت جراحات وارده، در ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۱م در ۴۹ سالگی درگذشت. امروزه از احمدشاه مسعود در افغانستان به عنوان قهرمان ملی یاد می‌شود.





شیخ احمد یاسین

شیخ احمد یاسین در سال ۱۹۳۷ (۱۳۱۷ ش) در روستای الجوره از توابع شهرستان مجدل در جنوب نوار غزه به دنیا آمد. سه سال بیشتر نداشت که پدرش را از دست داد. او به همراه خانواده‌اش پس از جنگ ۱۹۴۸ به نوار غزه پناهنده شد. احمد یاسین در جوانی در اثر یک حادثه در زمین ورزش فلج شد؛ اما این حادثه وی را از فعالیت‌های اجتماعی و تحصیل دور نکرد و پس از تحصیل در دانشگاه عین الشمس مصر و بازگشت به نوار غزه به عنوان معلم ادبیات عرب و تربیت اسلامی به کار مشغول شد.

او به دلیل نداشتن پول کافی ناچار شد تحصیل خود را نیمه تمام رها کند، اما پس از آن با اصولگرایان جماعت اخوان المسلمین مصر آشنا گردید. شیخ یاسین در دهه ۱۳۳۰ «مجمع اسلامی» را در مصر پایه گذاشت و خود رهبری آن را پذیرا شد. این نهاد به بسیج نظامی جوانان فلسطینی می‌پرداخت. از زمان بنیان‌گذاری حماس، جنبش پایداری اسلامی، پایه‌گذاران این جنبش به مساله قیام امام حسین (علیه السلام) بسیار توجه داشته‌اند؛ تا جایی که قیام مردم ایران بر ضد شاه و آمریکا و پیروزی آن در بهمن ۱۳۵۷ الگوی ریشه‌ای آنان در این راه به شمار آمده است. زمانی جریان‌هایی چون عرب‌گرایان، ملی‌گراها و... خواستار دگرگونی در راهبرد فلسطین شدند، ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند تا اینکه ایران اسلامی با انقلاب اسلامی خود، الگویی جدیدی را در میان مسلمانان به وجود آورد. شیخ احمد یاسین و و شهدای انتفاضه فلسطین، فرزندان از انقلاب اسلامی بودند که با الگوپذیری از انقلاب مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) علیه استکبار غرب و شرق و حکومت پهلوی، در برابر حکومت اشغالگر قدس به پا خواستند. وی در زمان پیروزی انقلاب اسلامی، در سخنرانی خود در مسجد الاقصی پیروزی انقلاب را به مسلمانان شادباش گفت و آرزو کرد سپاه خراسان بیاید و آنان را از شر قوم یهود برهاند.

شیخ در سال ۱۹۸۳ به اتهام نگهداری اسلحه و تشکیل سازمان نظامی و فعالیت علیه اسرائیل بازداشت و در دادگاه نظامی اسرائیلی محاکمه و به ۱۳ سال زندان محکوم شد. شیخ احمد یاسین در سال ۱۹۸۵ در چار چوب تبادل اسراء میان دولت اسرائیل و جبهه آزادیبخش

فلسطین پس از تحمل ۱۱ ماه زندان، آزاد شد.

او در سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶ ش) و در جریان انتفاضه اول به همراه گروهی از فعالان اسلام‌گرا، جنبش مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) را در غزه بنیان گذاشت و هر چند که حرکت جهاد اسلامی فلسطین در سال ۱۹۸۰ پرچم مقاومت اسلامی را بلند کرد، اما شیخ احمد یاسین به حرکت مقاومت فلسطین قوام و رنگ و بوی اسلامی بیشتری بخشید و ملقب به رهبر معنوی حماس گردید. در ۱۶ اکتبر ۱۹۹۱ دادگاه نظامی با کیفر خواستی در ۹ بند، شیخ را به اتهام تشویق برای ربودن و قتل سربازان اسرائیلی، تأسیس حماس و تشکیل دستگاه‌های امنیتی و نظامی متهم کرده و او را به حبس ابد به علاوه ۱۵ سال زندان محکوم کرد. شیخ در روز چهارشنبه ۱۱ آبان ۱۳۷۶ در توافقی که میان اردن و اسرائیل بسته شد و در مقابل آزادی دو جاسوس سازمان اطلاعات و وظایف ویژه اسرائیل (موساد) که در جریان ترور خالد مشعل رئیس دفتر سیاسی حماس دستگیر شده بودند آزاد شد. شیخ یاسین که به «شیخ انتفاضه» شهرت داشت در یک روز تاریخی در ششم اکتبر ۱۹۹۷ در حالی به نوار غزه بازگشت که ده‌ها هزار نفر از مردم فلسطین به استقبال وی آمده بودند.

سرانجام شیخ احمد یاسین در سحرگاه روز ۲۲ مارس ۲۰۰۴ دوشنبه ۳ فروردین ۱۳۸۳ پس از اقامه نماز صبح در مسجد غزه در هنگام عزیمت به خانه با نظارت مستقیم شارون هدف سه موشک بالگردهای ارتش اسرائیل قرار گرفت و در سن ۶۶ سالگی به شهادت رسید.

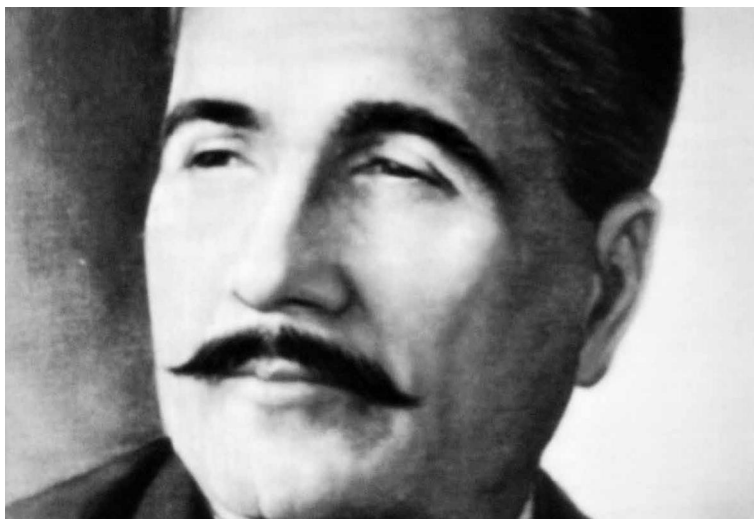




اسامه بن لادن

اسامه بن محمد بن عوض بن لادن (۱۰ مارس ۱۹۵۷ در ریاض، عربستان سعودی ۲ مه ۲۰۱۱، آیت‌آباد، پاکستان) یکی از اعضای خاندان بن لادن و بنیان‌گذار و رهبر گروه تروریستی القاعده بود. او فرزند محمد بن عوض بن لادن، میلیاردری در صنعت ساختمان با ارتباطاتی با خاندان سلطنتی سعودی و دهمین همسرش، حمیده العطاس بود. خانواده بن لادن ۵ میلیارد دلار از صنعت ساختمان سازی به دست آوردند که اسامه بعداً ۲۵-۳۰ میلیون دلار آن را به ارث برد.

اسامه بن لادن در ارتباط با حملات تروریستی بسیاری در سرتاسر جهان از جمله بمب‌گذاری‌های ۷ اوت ۱۹۹۸ در سفارتخانه‌های آمریکا در دارالسلام (تانزانیا) و نایروبی (کنیا)، حمله به کشتی جنگی یواس اس کول (ole) و حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون تحت تعقیب پلیس فدرال آمریکا قرار داشت. وی در تاریخ ۲ مه ۲۰۱۱ توسط ارتش ایالات متحده آمریکا در پاکستان کشته شد. به گفته مقامات آمریکایی جسد بن لادن پس از انتقال، با رعایت سنت‌های اسلامی به دریا انداخته شد. یکی از مقامات آمریکا در این زمینه گفت: «پیدا کردن کشوری که مایل به پذیرفتن باقی مانده این تروریست تحت تعقیب باشد، کار دشواری بود.»



اقبال لاهوری

علامه محمد اقبال لاهوری شاعر، سیاست مدار و متفکر برجسته پاکستانی در ۲۲ فوریه ۱۸۷۲م در ایالت پنجاب پاکستان و در یک خانواده مسلمان و معتقد به دنیا آمد. اقبال پس از طی تحصیلات مقدماتی راهی لاهور شد و در آنجا به فراگیری فلسفه و علوم انسانی پرداخت. ذوق لطیف و طبع روان اقبال، در انجمن‌های اسلامی و ادبی که به اهل دانش مجال اظهار نظر می‌دادند، شکوفا شد و از آن پس به سرودن اشعار فارسی علاقه‌مند گردید.

اقبال در سال ۱۹۰۵م به تشویق اساتید خود به لندن رفت و در انگلستان و آلمان به تحصیل ادامه داد. وی هم‌چنین در آنجا به مطالعات گسترده درباره تاریخ ادبیات ایران و متون اصیل فارسی و عربی همت گماشت و

با وقوف به رموز ادبیات و عرفان ایرانی، در زبان فارسی به کمال رسید. اقبال لاهوری پس از بازگشت از اروپا به سرعت در زمره پیشروان و اصلاح طلبان عمده مسلمان شبه قاره هند و در شمار بانیان تأسیس کشور مستقل پاکستان قرار گرفت. وی به عنوان رهبر جامعه مسلمانان هند، سال‌ها قبل از محمد علی جناح، رهبر استقلال پاکستان، از فکر تشکیل پاکستان حمایت کرد و گام‌های بلندی در جهت نجات مسلمانان هند برداشت. بعضی از نویسندگان پاکستانی، اقبال لاهوری را معمار و بنیان‌گذار اصلی پاکستان می‌دانند و معتقدند عوامل اصلی تشکیل‌دهنده شخصیت اقبال که در برخی آثارش ذکر شده‌اند، همان‌هایی هستند که شخصیت فرهنگی و سیاسی پاکستان را می‌سازند.

پایه و اساس پیام اقبال لاهوری، توجه به اسرار خودی است. معنای خودی از دید وی، ایجاد ارزش‌ها و ایده‌آل‌ها و کوشش در راه تحقق دادن آنهاست، و رمز بزرگ توحید نیز در وحدت خودی‌ها می‌باشد. اقبال هم‌چنین در کتاب رموز بی خودی، جامعه‌ای ایده‌آل بر اساس نبوت و تعالیم اسلامی بنا می‌نهد و به تربیت افرادی با جهان‌بینی صحیح می‌پردازد، هرچند که تصریح می‌کند دنیا به مهدی (عج) بر حق احتیاج دارد. اقبال بسیاری از اشعارش را در خدمت اهداف سیاسی خود قرار داده بود تا مطالب و مقصود خود را عرضه نماید. در واقع، هدف اقبال اتحاد دنیای اسلام بود و برای بشریت، پیام محبت به همراه داشت. آثار اقبال در مجموعه‌هایی به نام پیام مشرق، اسرار خودی و رموز بی خودی، ارمغان حجاز، جاویدنامه و غیره مکرراً به چاپ رسیده است. علامه محمد اقبال لاهوری سرانجام در ۲۲ آوریل ۱۹۳۸م در ۶۶ سالگی درگذشت.



امام موسی صدر

امام موسی صدر، در ۱۴ خرداد ۱۳۰۷ هجری شمسی در شهر مقدس قم به دنیا آمد. پدر او سید صدرالدین صدر، جانشین شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم و از مراجع بزرگ زمان خود بود و مادرش صفیه طباطبایی قمی فرزند حاج آقا سید حسین طباطبایی قمی بود. امام موسی پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و دبیرستان در شهر قم وارد حوزه علمیه این شهر شد. اما در کنار دروس حوزه به تحصیل در دانشگاه نیز ادامه داد و در سال ۱۳۲۹ به عنوان اولین دانشجوی روحانی در رشته «حقوق در اقتصاد» (معادل رشته اقتصاد کنونی) به دانشگاه تهران وارد و در سال ۱۳۳۲ فارغ التحصیل شد.

پس از اتمام تحصیلات در دانشگاه، سید موسی صدر برای ادامه تحصیلات حوزوی به نجف می‌رود و تا سال ۱۳۳۷ در آنجا می‌ماند و نزد آیات عظام سید محسن حکیم، شیخ مرتضی آل یاسین، سید عبدالهادی شیرازی و شیخ حسین حلی فقه می‌آموزد و درس اصول را در محضر سید ابوالقاسم خویی فرا می‌گیرد.

صدر در اواخر سال ۱۳۳۸ و به دنبال توصیه‌های افرادی هم‌چون آیات عظام بروجردی، حکیم و شیخ مرتضی آل یاسین، وصیت سید عبدالحسین شرف الدین رهبر متوفی شیعیان لبنان را پاسخ گفته و به عنوان جانشین وی، سرزمین مادری خود ایران را به سوی لبنان ترک کرد. اصلاح امور فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه شیعیان لبنان از یکسو، و استفاده از ظرفیت‌های منحصر به فرد لبنان جهت نمایاندن چهره واقعی شیعیان به جهانیان از سوی دیگر، اهداف اصلی این سفر را تشکیل می‌داد. تلاش‌های سید موسی در قالب برنامه‌های کوتاه مدت، میان مدت و درازمدتی بود که از اواسط سال ۱۳۳۹ و در راستای سیاست محرومیت زدایی، طراحی و اجرا گردید. امام موسی صدر در زمستان سال ۱۳۳۹ و پس از تجدید سازمان جمعیت خیریه «البر و الاحسان»، با تنظیم برنامه‌ای ضربتی جهت تامین نیازهای مالی خانواده‌های بی بضاعت، ناهنجاری تکدی‌گری را به کلی از سطح شهر صور و اطراف آن برانداخت. وی در فاصله سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۸ و در چارچوب برنامه‌ای میان مدت، با طی سالانه صد هزار کیلومتر در میان شهرها و روستاهای سراسر لبنان، دهها جمعیت خیریه و مؤسسات فرهنگی و آموزش حرفه‌ای را راه اندازی نمود که حاصل آن اشتغال‌زایی و خودکفایی اقتصادی هزاران خانواده بی بضاعت،

کاهش درصد بی‌سوادی، رشد فرهنگ عمومی، و به اجرا در آمدن صدها پروژه کوچک و بزرگ عمرانی در مناطق محروم آن کشور بود.

امام موسی صدر پرچمدار گفتگوی فرق و ادیان مختلف لبنان بود و به او لقب بانی فرهنگ محبت در لبنان داده اند. هدف استراتژیک موسی صدر آن بود تا طایفه شیعه لبنان را همسان دیگر طوائف، و نه مقدم بر آنان، در تمامی عرصه‌های حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن کشور مشارکت دهد. لذا مجلس اعلای اسلامی شیعیان که اولین بخش از برنامه درازمدت امام صدر به شمار می رفت، در اول خرداد سال ۱۳۴۸ تاسیس، و خود آن بزرگوار با اجماع آراء به ریاست آن انتخاب گردید. وی در بهار سال ۱۳۴۴ گروهی از جوانان مؤمن شیعه را به مصر اعزام نمود، تا در دوره ای شش ماهه فنون نظامی را فرا گیرند. با بازگشت این جوانان که اولین کادرهای مقاومت لبنان بودند، عملیات ایذایی مشترک رزمندگان فلسطینی - لبنانی در شمال فلسطین اشغالی آغاز گردید. در پی دستگیری امام خمینی ره در اوایل تابستان ۱۳۴۲، امام صدر راهی اروپا و مصر شد، تا از طریق واتیکان و الازهر، شاه را برای آزادسازی امام تحت فشار قرار دهد. در زمستان ۱۳۵۰ و بر اساس تقاضای مراجع وقت، موسی صدر درباره برخی زندانیان سیاسی با شاه گفتگو نمود، که بعضی از آنان، اندکی بعد از زندان آزاد شدند.

به دنبال شهادت سید مصطفی خمینی در پاییز سال ۱۳۵۶، وی پسر عموی خود سید محمد باقر صدر را بر آن داشت تا بیش از پیش به حمایت از امام خمینی برخیزد. صدر در بهار سال ۱۳۵۷ لوسین ژرژ نماینده روزنامه لوموند در بیروت را به نجف فرستاد تا با انجام

اولین مصاحبه بین‌المللی با امام خمینی، افکار عمومی جهانیان را با انقلاب اسلامی ایران آشنا سازد. صدر در دیدارهای مکرر سال ۱۳۵۷ خود با رهبران سوریه، عربستان سعودی و برخی دیگر از کشورهای جهان عرب، اهمیت انقلاب اسلامی ایران، پیروزی قریب‌الوقوع آن، و ضرورت هم‌پیمانی آنان با این انقلاب را گوشزد نمود.

امام موسی صدر در ۳ شهریور سال ۱۳۵۷ و در آخرین مرحله از سفر دوره‌ای خود به کشورهای عربی، بنا بر دعوت رسمی معمر قذافی وارد لیبی شد و در روز ۹ شهریور ربوده شد.

در حالی که بسیاری گزارش‌ها حاکی از قتل او در همان زمان توسط قذافی است، برخی گزارش‌ها حاکی از وجود او در زندان‌های لیبی بوده است. دستگاه‌های قضایی دولت‌های لبنان و ایتالیا، و همچنین تحقیقات انجام شده از سوی واتیکان، ادعای رژیم لیبی مبنی بر خروج صدر از آن کشور و ورود او به رم را رسماً تکذیب کردند. مجموعه اطلاعات آشکار و پنهانی که طی دو دهه پیش بدست آمده، تماماً گواه آنند که موسی صدر هرگز خاک لیبی را ترک نگفته‌است.

احمد رمضان یکی از نزدیکان معمر قذافی روز چهارشنبه ۱۳۹۰/۸/۱۸ طی مصاحبه‌ای با یک شبکه خبری در دبی باز گو کرد که امام موسی صدر در سفرش به لیبی در سال ۱۳۵۷ بعد از ملاقاتش با قذافی به دستور قذافی کشته شده است. آخرین خبر از وضعیت وی را وزیر اطلاعات قذافی در شهریورماه ۱۳۹۱ مبنی بر کشته شدن او بلافاصله پس از مشاجره‌اش با قذافی و دفن او در حومه پایتخت ارائه داد.

دیدگان بسیاری هنوز چشم به راه اوست.



ایمن الظواهری

ایمن الظواهری ۱۹ ژوئن سال ۱۹۵۱ در مصر به دنیا آمد. او که فارغ التحصیل رشته پزشکی از مصر است به عضویت گروه حرکت جهاد اسلامی مصر درآمد. الظواهری پس از ترور انور سادات، رئیس جمهور مصر، در یک عملیات پلیسی در مصر دستگیر و محاکمه شد و چون مسلط به زبان انگلیسی بود به عنوان سخنگوی زندانیان جهاد اسلامی مصر انتخاب شد.

الظواهری پس از آزادی از زندان، از مصر به افغانستان رفت و در آنجا با اسامه بن لادن آشنا شد و در همانجا بود که شبکه القاعده پایه ریزی شد. او به عنوان نفر دوم شبکه القاعده همچون اسامه بن لادن در ارتباط با حملات تروریستی از جمله بمب گذاری های ۷ اوت سال ۱۹۹۸ در سفارتخانه های آمریکا در دارالسلام تانزانیا و نایروبی کنیا، حمله به کشتی جنگی یو اس اس کول، حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون و... تحت تعقیب بین المللی است گفته می شود پس از اسامه بن لادن وی رهبری سازمان القاعده را به دست گرفته است.



جمال عبدالناصر

جمال عبدالناصر، سیاست‌مدار معروف و رئیس‌جمهور پیشین مصر، در ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸م در اسکندریه مصر به دنیا آمد. او در قاهره از آکادمی علوم نظامی فارغ التحصیل شد. وی از سال ۱۹۴۲م افسر ارتش مصر بود و قصد براندازی حکومت سلطنتی ملک فاروق را در سر می‌پروراند. هدف او از این تصمیم، اقدام برای اصلاحات اجتماعی بود. عبدالناصر پس از شکست اول اعراب در برابر اسرائیل، جنبش افسران آزاد را پی‌ریزی کرد و ژنرال محمد نجیب را به عنوان رهبر این جنبش برگزید. در سال ۱۹۵۲م جنبش افسران آزاد در یک کودتا به حکومت فاروق خاتمه داد و پس از برکناری ملک فاروق و پسرش، ژنرال نجیب به قدرت رسید. اما در سال ۱۹۵۴م ژنرال نجیب، اولین رئیس‌جمهور مصر، توسط عبدالناصر برکنار شد و مغز متفکر این کودتا یعنی جمال عبدالناصر قدرت را به دست گرفت.

ناصر معتقد به ملی‌گرایی عربی و اتحاد میان کشورهای عربی بود و

در این راه تلاش می‌کرد. وی سیاست جدایی از کشورهای غربی و نزدیکی به بلوک شرق خصوصاً شوروی سابق را در پیش گرفت و اقدام به خرید اسلحه از این کشور نمود. ناصر در سال ۱۹۵۶ کانال سوئز را ملی اعلام کرد اما با حمله مشترک نیروهای فرانسه، انگلیس و رژیم صهیونیستی مواجه شد تا این‌که این جنگ با تهدید نظامی شوروی و فشار افکار عمومی پایان پذیرفت. در سال ۱۹۵۸ م سه کشور مصر، سوریه و یمن تحت عنوان جمهوری متحد عربی با یکدیگر متحد شدند و در یک همه‌پرسی، جمال عبدالناصر به ریاست جمهوری آن برگزیده شد. این اتحاد دیری نپایید و بر اثر بروز اختلافاتی بین اعضای آن، در سال ۱۹۶۱ م از هم گسیخت و سه کشور از هم جدا شدند. ناصر در جنگ سوم اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ م نیز از این رژیم شکست خورد و قسمت‌های زیادی از سرزمین مصر توسط رژیم صهیونیستی اشغال گردید. این امر به حیثیت داخلی و بین‌المللی ناصر لطمه شدیدی وارد ساخت و تا پایان عمر خود، وجهه از دست رفته را بازیافت. جمال عبدالناصر یکی از پایه‌گذاران جنبش عدم تعهد بود و در بین رهبران جهان و به ویژه کشورهای عربی اعتباری بین‌المللی داشت.

جمال عبدالناصر سرانجام در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ م پس از ۱۶ سال حکومت در سن ۵۲ سالگی و پس از پایان نشست اضطراری سران اتحادیه عرب و چند ساعت پس از آن‌که شیخ صباح سوم امیر کویت آخرین مهمان اجلاس را تا فرودگاه بدرقه کرد، دچار سکته قلبی شد و پس از انتقال به منزل شخصیش درگذشت. بعضی از مفسران سیاسی، مرگ ناصر را ناشی از توطئه‌ای می‌دانند که قرار بود محمد انور سادات، معاون ناصر را که به لزوم دوستی با غرب و صهیونیست‌ها معتقد بود، به قدرت برساند.



تئودور هرتزل

بنیامین زئب (تئودور) هرتزل پایه‌گذار جنبش جهانی صهیونیسم در سال ۱۸۶۰م در خانواده‌ای یهودی در شهر بوداپست مجارستان به دنیا آمد و پس از مدتی به اتریش رفت. در این کشور به تدریج اندیشه گردآوری یهودیان در یک سرزمین با حکومتی مستقل در وی قوت گرفت. بر همین اساس کتاب دولت یهود را در سال ۱۸۹۵م نگاشت و اندیشه صهیونیسم را که بر توسعه‌طلبی و برتری نژادی استوار است، مطرح کرد.

هرتزل و همفکرانش برای تحقق اهداف جنبش صهیونیسم در سال ۱۸۹۷، کنگره‌ای را در شهر بال سوئیس برگزار نمودند و در آن، سازمان جهانی صهیونیسم را پایه‌گذاری کردند. در جریان این کنگره، نخستین خطوط و عجیب‌ترین و شوم‌ترین نوع سلطه استعمارگران در تاریخ نوین توسط کسانی که اصلاً فلسطین را ندیده و به آن پا نگذاشته بودند، تدوین شد. البته طرح چنین دولتی در ملاقات هرتزل با مقامات انگلیسی به موافقت آن‌ها انجامیده بود. هرتزل، صهیونیسم را از یک واژه مذهبی به یک استراتژی بلند مدت سیاسی تبدیل نمود و با طرح لزوم ایجاد یک دولت ملی یهود در فلسطین، عقیده دیرینه و سنتی یهودیان مبنی بر انتظار ظهور یک پیامبر منجی و ایجاد دولت الهی در ارض موعود را زیر پا گذاشت. زیرا او خواستار دولتی سکولار که در آن دین از سیاست جدا باشد، بود.

سازمان جهانی صهیونیسم جهت فعالیت‌های خود، مؤسسات مالی به راه انداخت و صندوق ملی یهود برای خرید اراضی در فلسطین و صندوق اعتبارات استعمارگری یهود برای تأمین هزینه‌های شهرک سازی را تأسیس کرد. هرتزل برای تحقق هدف نامشروع صهیونیست‌ها مبنی بر غصب فلسطین، تلاش کرد نظر موافق دولت عثمانی را به دست آورد. اما با مخالفت دولت عثمانی، در تحقق اهداف خود ناکام ماند. وی برنامه خود را بر پایه دو نکته استوار ساخت. مهاجرت گسترده و دامنه‌دار و به دست آوردن سرزمینی که یهودیان در آن آزاد باشند. تئودور هرتزل سرانجام در ۳ ژوئیه ۱۹۰۴ در ۴۴ سالگی درگذشت اما افکار او، نقش مهمی در پایه‌گذاری رژیم نامشروع و نژادپرست صهیونیستی بر جای نهاد.



حسن البناء

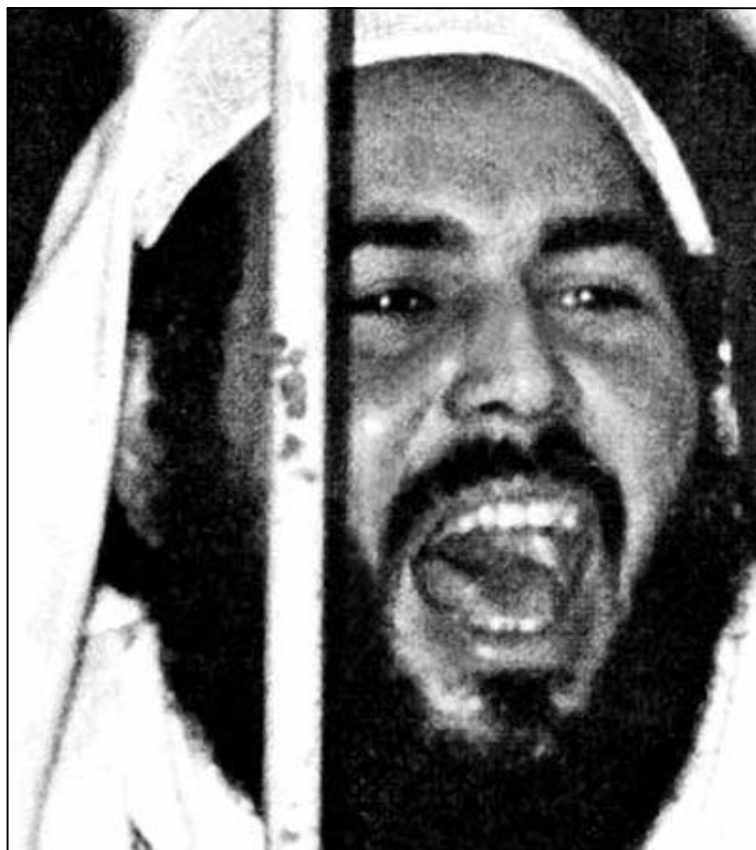
حسن البناء، مؤسس جنبش اخوان المسلمین مصر، در اکتبر ۱۹۰۶م در ناحیه‌ی بحیره از شهر کوچک محمودیه در شمال غربی قاهره متولد شد. پدرش شیخ احمد عبدالرحمن البنا الساعی امام جماعت محل و معلم مسجد بود، که در زمان شیخ محمد عبده در الازهر تحصیل کرده بود. البنا در ۱۹۲۳م وارد دارالعلوم قاهره شد. دارالعلوم در سال ۱۸۷۳ بنیان گذاری شده و به عنوان اولین تلاش در جهت تدریس علوم جدید در کنار علوم دینی و سنتی محسوب می گردید. در ذی القعدة ۱۳۴۷ (مارس ۱۹۲۸) طبق گفته‌ی البنا شش کارگر اردوگاه محل به دیدن او آمدند، و با سخنان ایشان در واقع بنیاد اخوان المسلمین به طور رسمی نهاده شد. نام گروه توسط البنا این گونه انتخاب شد:

«گفتم ما برادرانی در خدمت اسلام باشیم پس اخوان المسلمین هستیم. بدین ترتیب لفظ اخوان المسلمین به طور ناخودآگاه بر زبانم جاری شد» و اولین هسته‌ی اخوان المسلمین با شرکت این شش نفر به وجود آمد. اندیشه حسن البناء مبتنی بر اجتناب از جدال‌های مذهبی، برپایی حکومت اسلامی، استعمارستیزی و تجدید حیات و خلافت اسلامی بود. به طور خلاصه وی تجلی بی‌همتای معنویت، عالم اسلامی و رهبری فعال بود که توانست آنچنان حمایت مردم را سازماندهی کند که هیچ جنبش اسلامی دیگری در قرون اخیر قادر به انجام آن نبود. وی با تمسک به قرآن و روایات و با هدف بازگشت به بنیادهای اسلام و تجدید حیات اسلامی، توانست جنبش اخوان المسلمین را به سردمدار دیگر جنبش‌های اسلامی کشورهای عربی تبدیل نماید. فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی حسن البناء را می‌توان در سه مرحله بیان نمود:

مرحله اول از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۹ م را شامل می‌شود که در این مدت تمام سعی و تلاش وی متمرکز بر کارهای نظری، سخنرانی‌ها، انتشار مجلات و فراگیر شدن نهضت در کشورهای اسلامی بود؛

مرحله دوم از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ م بود که او به سازماندهی سیاسی جنبش اخوان المسلمین پرداخت؛

مرحله سوم از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ م می‌باشد که دوران اثرگذاری اخوان المسلمین در مسائل اساسی مصر محسوب می‌شود. به دلیل روحیه استعمارستیزی، استبدادگریزی، سازش‌ناپذیری و مخالفت‌های شجاعانه حسن البناء با حکومت و جریان قدرت، این دوره با ترور برنامه‌ریزی شده وی از سوی دولت وقت در روز ۱۲ فوریه ۱۹۴۹ پایان یافت.

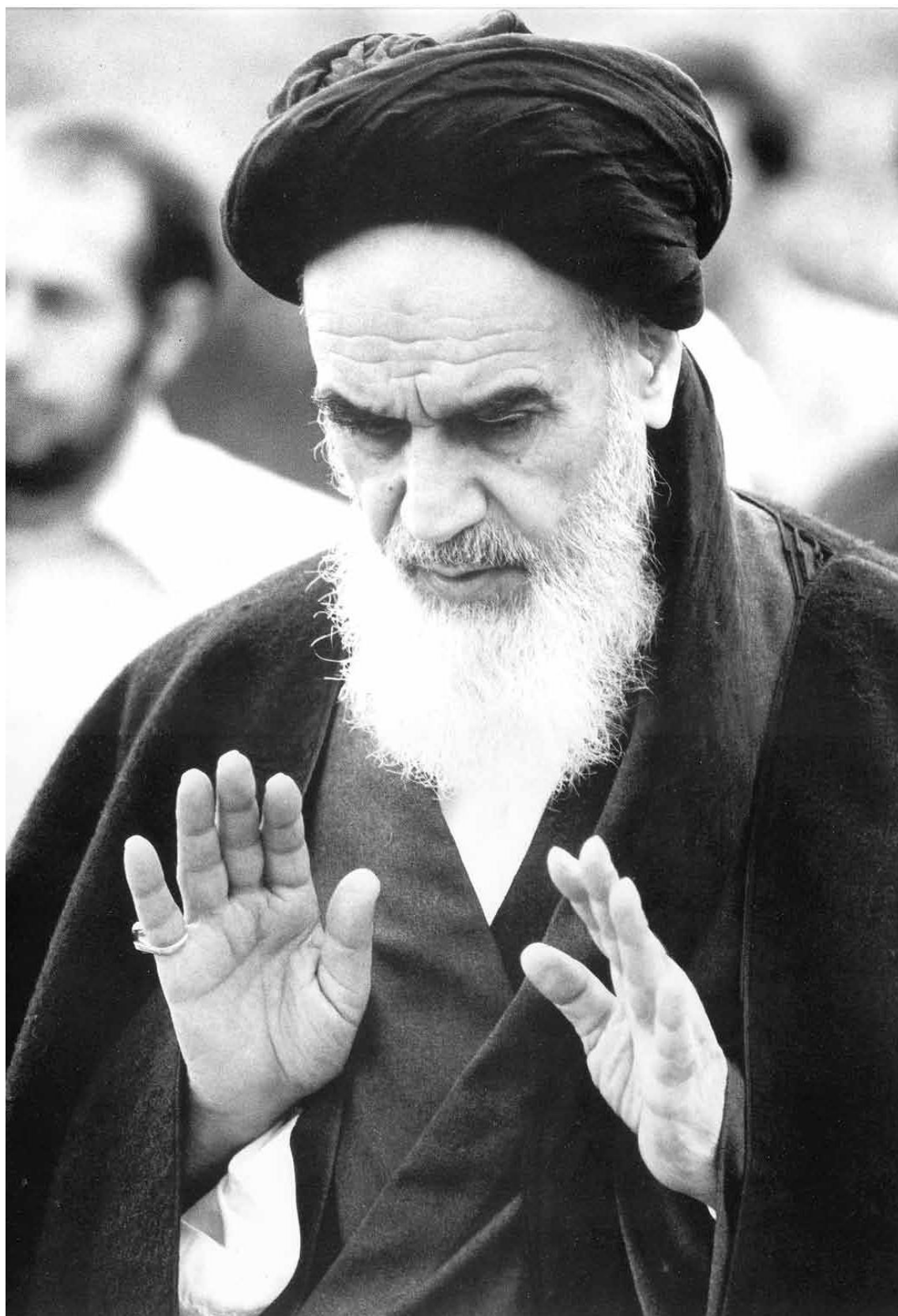


خالد اسلامبولی

خالد شوقی اسلامبولی افسر مسلمان و مبارز مصری در سال ۱۹۵۵م به دنیا آمد. او در مدرسه فرانسوی نوتردام قاهره تحصیل کرد و سپس به ارتش پیوست و در ۲۰ سالگی با درجه ستوانی در توپخانه ارتش مصر مشغول به کار گردید.

وی ضمن این که از افسران لایق ارتش محسوب می‌شد، با جنبش اسلامی جهاد مصر، همکاری مخفیانه داشت. پس از امضای قرارداد ننگین کمپ دیوید که در آن انور سادات رئیس جمهور وقت مصر حکومت غاصب اسرائیل را به رسمیت شناخت، نقشه ترور این خائن به آرمان فلسطین، در ذهن خالد اسلامبولی ترسیم شد. این نقشه در ششم اکتبر ۱۹۸۱م عملی گردید و هنگامی که انور سادات در مراسم رژه نظامی ارتش مصر در سالگرد جنگ اکتبر ۱۹۷۳م شرکت کرده بود، خالد اسلامبولی در لحظه عبور زره‌پوش‌ها و خودروهای نظامی از مقابل جایگاه، همراه با چند تن از نظامیان هم‌رزم خود که برای قتل سادات هم قسم شده بودند، در مقابل جایگاهی که سادات و رهبران سیاسی و نظامی مصر در آن نشسته بودند توقف کرده و با سرعت عملی که بیشتر به یک فیلم سینمایی شباهت داشت، از خودروی نظامی خود بیرون پریده، با شلیک مسلسل و پرتاب نارنجک به طرف جایگاه سادات پیش رفتند. در این حادثه، هفت تن از مقامات مصری که در جایگاه بودند، به هلاکت رسیدند و سادات نیز ساعاتی بعد در بیمارستانی در قاهره به کام مرگ فرو رفت.

پس از این عملیات شجاعانه، خالد اسلامبولی که رهبری آن را بر عهده داشت دستگیر و پس از یک محاکمه طولانی، در ۱۵ آوریل ۱۹۸۲م در ۳۴ سالگی تیرباران شد. وی طی جلسات محاکمه خود انگیزه‌اش را از قتل انور سادات، بستن پیمان صلح میان مصر و اسرائیل موسوم به پیمان کمپ دیوید اعلام کرد. خالد در جریان محاکمه خود فریاد می‌زد: مردم! من فرعون مصر را کشتم.



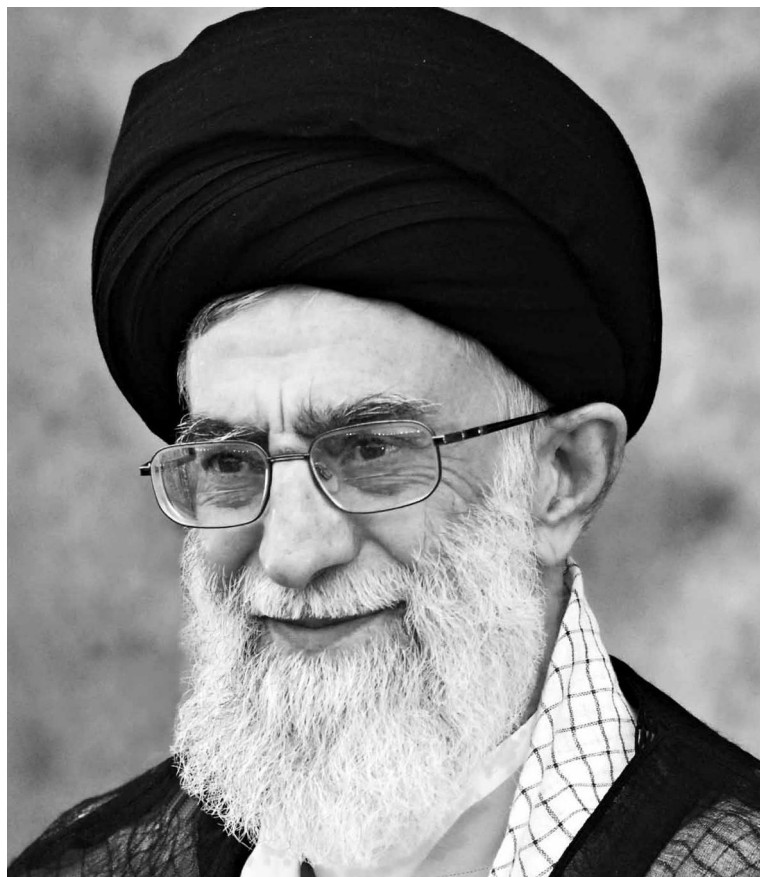


امام سید روح الله موسوی خمینی رحمته الله علیه

سید روح الله موسوی خمینی رحمته الله علیه در روز بیستم جمادی الثانی روز کوثر ولادت فاطمه زهرا علیها السلام ۱۳۲۱ ق / ۱۲۸۱ ش، در خانواده‌ای از اهل علم، مبارزه و تقوا دیده به جهان گشود و در پنج ماهگی، پدرش آقا مصطفی به جرم حمایت از مظلومین به دست اشرار محلی به شهادت رسید. روح الله در آغوش مادری مهربان (بانو هاجر) و سرپرستی عمه‌ای دلسوز (صاحبه خانم) پرورش یافت. دوران کودکی و نوجوانی روح الله همزمان با بحران‌های سیاسی و اجتماعی ایران سپری شد. روح الله با بهره‌گیری از استعداد فوق‌العاده الهی، رشته‌های مختلف علوم دینی را به سرعت طی کرد. علاوه بر فقه و اصول و فلسفه، عرفان را نیز در عالی‌ترین سطح نزد اساتید برجسته آن زمان فرا گرفت. دوره دوم از زندگی روح الله با هجرت به قم آغاز شد، این دوره با سیاستهای دین‌زدایی رضاخان تا ۱۳۲۰ ادامه پیدا کرد، در این دوره روح الله مشغول تحصیل و تدریس و تألیف کتاب و آشنایی با علمای برجسته مبارزی همچون حاج آقا نورالله اصفهانی، شهید مدرس و ... است. دوره سوم از زندگی امام با چهل سالگی آغاز می‌شود و مصادف است با دو حادثه مهم؛ یعنی بروز جنگ جهانی دوم و اشغال ایران، خروج رضاخان از ایران و آغاز سلطنت محمدرضا. بنا بر اعتقاد امام این زمان فرصت مناسبی برای قیام اصلاحی بود. با همه کوشش‌ها و اقدامات امام قیام مورد نظر صورت نگرفت. امام در این دوره عالمی است کامل و جامع الشرایط، رهبری است هوشیار با پشتوانه دانش و بینش سیاسی با کوله‌باری از

تجربه دوران ۲۰ ساله رضاخانی، که شناخت کاملی از اوضاع ایران و جهان دارد، دوره چهارم همزمان با دو حادثه ناگوار آغاز می‌شود یکی رحلت آیت‌الله بروجردی (۱۰ فروردین ۱۳۴۰) - که ضایعه‌ای برای جهان اسلام و در عین حال رفع موانع برای دشمنان ایران و اسلام بود. دیگری رحلت آیت‌الله کاشانی قهرمان مبارزه با استعمار انگلیس. همزمان با تسلط آمریکا بر امور مملکت، فشار بر رژیم برای اجرای اصلاحات آمریکایی افزایش یافت و در قالب اصلاحات ارضی و لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی با چشم‌اندازی ظاهراً مردم‌فریب رخ نمود. ولی در باطن از اتحاد شومی خبر می‌داد و تسلط آمریکا و اسرائیل و عوامل آنها را بر کلیه شئون مملکت فراهم می‌کرد. در این زمان امام در برابر اصلاحات آمریکایی به شدت ایستاد و رژیم شاه به تلافی، در دوم فروردین ۱۳۴۲ که مصادف بود با شهادت امام جعفر صادق (علیه السلام) به مدرسه فیضیه یورش برد. در این حادثه تعدادی شهید و مجروح شدند. امام در پیامی به مناسبت چهلم فاجعه فیضیه دست به افشاگری زد: «من مصمم هستم که از پای ننشینم تا دستگاه فاسد را به جای خود بنشانم.» امام نطق تاریخی خود را در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه ایراد کرد و شاه فرمان خاموش کردن فریاد امام را صادر کرد. در شام‌گاه ۱۴ خرداد امام دستگیر و به زندان قصر منتقل شد. صبح ۱۵ خرداد خبر دستگیری امام به تهران و سایر شهرها رسید و مردم به خیابان‌ها ریخته با شعار «یا مرگ یا خمینی» به سوی کاخ شاه به حرکت درآمدند و قیام با شدت سرکوب شد و به خون نشست. قیام (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) علی‌الظاهر با تبعید رهبر انقلاب به ترکیه و سپس عراق از جوشش و جنبش افتاد. واقعه مرموز شهادت آقا مصطفی فرزندی

امام در ۵۶ روح تازه‌ای به جنبش دمید. چاپ مقاله‌ای توهین‌آمیز به امام و روحانیت در ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات اعتراض شدید جامعه مذهبی را برانگیخت و قیام ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ را به دنبال داشت. مراسم چهلم شهدای ۱۹ دی قم به صورت پیامی در تبریز و اصفهان و یزد و شیراز و شهرهای دیگر ادامه یافت و به کشتار فاجعه ۱۷ شهریور ۵۷ منجر شد انقلاب اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی منجر به فرار شاه و ورود امام به ایران شد. مردم در پی استقبال بی سابقه خود در بهشت زهرا سخنرانی تاریخی امام خود را شنیدند و حکم سرنوشت‌ساز ایشان را در لغو حکومت نظامی در ۲۱ بهمن ۵۷ با جان دل گردن نهادند و با پایمردی امام و ملت ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. امام عملاً رهبری جمهوری اسلامی را بر عهده گرفتند و تئوری ولایت فقیه را از مرحله نظر به اجرا در آوردند. امام خمینی پس از سال‌ها رهبری و راهبری ملت ایران و پشت سر گذاشتن حوادث و تجربیات از جمله جنگ هشت ساله در ۱۳ خرداد سال ۱۳۶۸ جان به جان آفرین تسلیم و به ملکوت اعلی پیوستند.



امام سید علی خامنه‌ای حسینی

سید علی حسینی خامنه‌ای فرزند مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین حاج سید جواد حسینی خامنه‌ای، در فروردین ماه سال ۱۳۱۸ شمسی برابر با ۱۳۵۸ قمری در مشهد مقدس چشم به دنیا گشود. او دومین

پسر خانواده بود و زندگی مرحوم سید جواد خامنه‌ای هم مانند بیشتر روحانیون و مدرسان علوم دینی، بسیار ساده: «پدرم روحانی معروفی بود، اما خیلی پارسا و گوشه‌گیر زندگی ما به‌سختی می‌گذشت. من یادم هست شب‌هایی اتفاق می‌افتاد که در منزل ما شام نبود. مادرم با زحمت برای ما شام تهیه می‌کرد. آن شام هم نان و کشمش بود.» رهبرانقلاب از دوران کودکی در خانواده‌ای فقیر اما روحانی و روحانی پرور و پاک و صمیمی، اینگونه پرورش یافت و از چهار سالگی به همراه برادر بزرگش سید محمد به مکتب سپرده شد تا الفبا و قرآن را یاد بگیرند. سپس، دو برادر را در مدرسه تازه تأسیس اسلامی «دارالتعلیم دیانتی» ثبت نام کردند و این دو دوران تحصیل ابتدایی را در آن مدرسه گذراندند. ایشان که از دوره دبیرستان، خواندن «جامع المقدمات» و صرف و نحو را آغاز کرده بود. سپس از مدرسه جدید وارد حوزه علمیه شد علوم حوزوی را در مشهد و نزد اساتید بزرگوار مشهد آموختند. آیت الله خامنه‌ای از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۳ در حوزه علمیه قم به تحصیلات عالی در فقه و اصول و فلسفه، مشغول شدند و از محضر بزرگان چون مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، امام خمینی، شیخ مرتضی حائری یزدی و علمای طباطبائی استفاده کردند. در سال ۱۳۴۳، از مکاتباتی که رهبر انقلاب با پدرشان داشتند، متوجه شدند که یک چشم پدر به علت «آب مروارید» نابینا شده است، بسیار غمگین شدند و بین ماندن در قم و ادامه تحصیل در حوزه عظیم آن و رفتن به مشهد و مواظبت از پدر در تردید ماندند. آیت الله خامنه‌ای به این نتیجه رسیدند که به خاطر خدا از قم به مشهد هجرت کنند و از پدرشان مواظبت نمایند.

آیت الله خامنه‌ای به گفته خویش «از شاگردان فقهی، اصولی، سیاسی

و انقلابی امام خمینی ره هستند» اما نخستین جرقه های سیاسی و مبارزاتی و دشمنی با طاغوت را مجاهد بزرگ و شهید راه اسلام شهید «سید مجتبی نواب صفوی» در ذهن ایشان زده است. پس از سالها مبارزه تبعید و زندان در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، پیش از بازگشت امام خمینی از پاریس به تهران، «شورای انقلاب اسلامی» با شرکت افراد و شخصیت های مبارزی همچون شهید مطهری، شهید بهشتی، هاشمی رفسنجانی و... از سوی امام خمینی در ایران تشکیل گردید، آیت الله خامنه ای نیز به فرمان امام بزرگوار به عضویت این شورا درآمد. پیام امام توسط شهید مطهری رحمته الله علیه به ایشان ابلاغ گردید و با دریافت پیام رهبر کبیر انقلاب، از مشهد به تهران آمدند.

آیت الله خامنه ای پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز همچنان پرشور و پرتلاش به فعالیت های ارزشمند اسلامی و در جهت نزدیکتر شدن به اهداف انقلاب اسلامی پرداختند که همه در نوع خود و در زمان خود بی نظیر و بسیار مهم بودند که در این مختصر فقط به ذکر رؤوس آنها می پردازیم:

- پایه گذاری «حزب جمهوری اسلامی» با همکاری و همفکری علمای مبارز و هم رزم خود: شهید بهشتی، شهید باهنر، هاشمی رفسنجانی و ... در اسفند ۱۳۵۷.
- معاونت وزارت دفاع در سال ۱۳۵۸.
- سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸.
- امام جمعه تهران، ۱۳۵۸.
- نماینده امام خمینی «قدس سره» در شورای عالی دفاع، ۱۳۵۸.
- نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، ۱۳۵۸

- حضور فعال و مخلصانه در لباس رزم در جبهه های دفاع مقدس، در سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و تجاوز ارتش متجاوز صدام به مرزهای ایران؛ با تجهیزات و تحریکات قدرت های شیطانی و بزرگ از جمله آمریکا و شوروی سابق.
- ترور نافرجام ایشان توسط منافقین در ششم تیرماه ۱۳۶۰ در مسجد ابوذر تهران.
- ریاست جمهوری؛ به دنبال شهادت محمد علی رجایی دومین رئیس جمهور ایران، آیت الله خامنه ای در مهر ماه ۱۳۶۰ با کسب بیش از شانزده میلیون رأی مردمی و حکم تنفیذ امام خمینی ره به مقام ریاست جمهوری ایران اسلامی برگزیده شدند. همچنین از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۸ برای دومین بار به این مقام و مسئولیت انتخاب شدند.
- ریاست شورای انقلاب فرهنگ، ۱۳۶۰.
- ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۶۶.
- ریاست شورای بازنگری قانون اساسی، ۱۳۶۸.
- رهبری و ولایت امت، که از سال ۱۳۶۸، روز چهاردهم خرداد پس از رحلت رهبر کبیر انقلاب امام خمینی ره توسط مجلس خبرگان رهبری به این مقام والا و مسئولیت عظیم انتخاب شدند، و چه انتخاب مبارک و درستی بود که پس از رحلت امام راحل، با شایستگی تمام توانستند امت مسلمان ایران، بلکه مسلمانان جهان را رهبری نمایند.



شهید سید محمدباقر حکیم

آیت الله محمد باقر حکیم، فرزند مرجع بزرگ جهان اسلام، آیت الله سید محسن حکیم بود که در ۲۵ جمادی الاول سال ۱۳۵۸ ق (۱۹۳۹ م) در شهر مقدس نجف، دیده به جهان گشود و در سال ۱۳۸۵ ق (۱۹۶۵ م) موفق به کسب درجه اجتهاد در رشته فقه، اصول و علوم قرآنی، گردید. شهید آیت الله محمد باقر حکیم، فعالیت سیاسی اش را از سال ۱۹۵۷ م آغاز کرد. در سال ۱۹۵۹ در بنیان گذاری «حزب الدعوة الاسلامیه» زیر نظر پدرش مشارکت داشت. وی در سال ۱۹۸۰ م هم زمان با شهادت هم رزمش، شهید محمد باقر صدر، به ایران پناهنده شد. آیت الله محمد باقر حکیم، با همکاری چند تن از دوستانش، در سال ۱۳۶۲ ش، مجلس اعلاى انقلاب اسلامى عراق را در ایران تشکیل داد. ایشان در سال ۱۳۶۶ به ریاست مجلس برگزیده شد. تقریباً در همین سال، مجلس اعلا، یک شاخه نظامی تشکیل داد که بعدها «سپاه بدر»

نام گرفت. شهید حکیم، شخصاً فرماندهی سپاه بدر را بر عهده داشت. آیت الله حکیم در مدت ۲۲ سال تبعید، از هفت حادثه سوء قصد که توسط رژیم بعثی ترتیب داده شده بود، جان سالم به در برد. آیت الله سید محمد باقر حکیم، پس از سال ها هجران و دوری از وطن، در روز بیستم اردیبهشت ۱۳۸۲، در حالی که آمریکایی ها ورود سپاه بدر را به عراق ممنوع اعلام کرده بودند، از طریق بصره، وارد وطن خود شد و با بی سابقه ترین استقبال مردمی از سوی عشایر و قبایل عرب ساکن در دو سوی رودهای دجله و فرات تا نجف اشرف مواجه گردید. این استقبال و نیز استقرار وی در نجف اشرف، نگرانی ملموسی را در میان محافل سیاسی غرب ایجاد کرد و برنامه های اعلام شده از سوی آیت الله حکیم برای عراق و مردم ستمدیده آن سامان، بر هراس اشغالگران افزود. سرانجام آیت الله سید محمد باقر حکیم در ۲۹ اوت ۲۰۰۳ میلادی و پس از سه ماه از بازگشت خود به عراق پس از نماز جمعه بر اثر انفجار شدید یک خودروی بمب گذاری شده در مقابل حرم امام علی (علیه السلام) در نجف اشرف، به شهادت رسیدند.

حضرت امام خمینی (ره) به خاندان حکیم و مبارزات آنان در عراق عنایت ویژه ای داشته، به مناسبت های مختلف، با صدور پیام هایی، یاد و نام آن بزرگواران را در جامعه اسلامی زنده نگه می داشت. ایشان در جمله ای، خاندان حکیم را «آل شهادت و فقاقت» لقب دادند و در یکی دیگر از این پیام ها فرمودند: «شما و ما شاهد بودیم که این حزب فاسد [بعثی]، با مرحوم آیت الله حکیم و آقازاده های معظم ایشان چه ها کردند و آن سید بزرگوار و مظلوم در آخر عمر با چه خون دل به اجداد بزرگوارش ملحق شد و شاهد حبس و زجر و فشار به فرزندان محترم ایشان بودید.»





شهید سید محمدباقر صدر

آیت‌الله سید محمد باقر صدر در سال ۱۳۱۳ ش (۱۳۵۳ قمری) در کاظمین به دنیا آمد. پدرش فقیه بزرگوار سیدحیدر و مادرش دختر شیخ عبدالحسین آل یاسین بود. آیت‌الله صدر در کودکی پدر را از دست داد و تحت کفالت برادرش، سید اسماعیل، قرار گرفت. وی پس از فراگرفتن مقدمات و اصول نزد استادان آن زمان و برادرش، راهی نجف اشرف شد و قبل از ۲۰ سالگی به مرحله اجتهاد نائل آمد. این عالم جوان در سن ۲۲ سالگی نخستین اثر علمی - تحقیقی خود را به نام «غایه الفکر فی علم الاصول الفقه» را به جهان علم ارایه نمود و کتاب‌های فلسفتنا و اقتصادنا که پس از آن به رشته تحریر درآمدند، سمبل قدرت نمایی ایدئولوژی اسلامی در برابر اندیشه‌های وارداتی غرب بودند.

آیت‌الله صدر مسأله رهبری فکری را از مسأله رهبری سیاسی جدا نمی‌دانست و همگام با فعالیت‌های فکری، به فعالیت‌های سیاسی و رهبری سیاسی جامعه نیز همت می‌گماشت. ایشان به عنوان یک ایده‌آلیست مذهبی متعهد، درخواست‌های صدام حسین را مصراً رد کرد؛ چون همکاری با رژیم را به دلیل ماهیت غیر مذهبی و سرکوبگرانه‌اش بر طبق شرع اسلام حرام می‌دانست. از این رو نقش برجسته و برتر آیت‌الله صدر به عنوان رهبر فرکی و معنوی و الهام بخش شیعیان عراق غیر قابل تردید است. نوشته‌های درخشان او، و نیز شهادت و درستکاری‌اش او را به سرچشمه حیاتی فعال‌گرایی شیعه عراق تبدیل کرد. از این رو، وجودش خطری برای بعثیان به شمار می‌آمد و همین امر باعث رنجش حاکمان بعثی عراق گردید.

آیت‌الله صدر نقش ارزنده‌ای در حمایت از انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه‌الله داشت و این امر برای رژیم خونخوار عراق ناخوشایند بود. سید محمد باقر صدر، نهضت امام خمینی رحمه‌الله در ایران را روزنه امیدی برای نجات امت اسلامی می‌دانست. بنابراین از آغاز نهضت اسلامی امام در سال ۱۳۴۲ ش آن را تحت نظر داشت و از امام و حرکتش حمایت می‌کرد. در تاریخ ۹ جمادی الثانی ۱۳۸۵ ق، حضرت امام خمینی از تبعیدگاه ترکیه به نجف اشرف منتقل شد. ورود امام به حوزه علمیه نجف، جنب و جوشی در آن دیار ایجاد کرد. علما و روحانیون نجف درباره استقبال از امام، نظرات مختلفی داشتند. آیت‌الله صدر با اشتیاق تمام به همراه عده‌ای از علمای دیگر، در مراسم استقبال و پیشواز از امام شرکت، و شاگردان و همفکرانش را نیز به آن دعوت کردند. در تمام چهارده سال اقامت امام در نجف، سید محمد باقر با

ایشان ارتباط نزدیکی داشت و به امام عشق می ورزید.

سرانجام حزب بعث عراق پس از دستگیری ایشان و نیز خواهر ارجمندش، سیده بنت الهدی صدر، آنان را به طرزی فجیع به شهادت رساندند. شهادت این مرد بزرگ و خواهر مکرمه اش پس از شکنجه های فراوان در زندان های رژیم بعثی عراق در روز ۱۹ فروردین ۱۳۵۹ شمسی مصادف با ۲۴ جمادی الاولی سال ۱۴۰۰ قمری در ۴۷ سالگی واقع شد. بدن خونین و شکنجه دیده این شهیدان به طور مخفیانه تحویل یکی از افراد خانواده صدر گردید و اجساد مطهرشان بدون حضور دیگران به خاک سپرده شد.



سید حسن نصرالله

سید حسن نصرالله در سال ۱۹۶۰ در شهرک البازوریه واقع در ۱۰ کیلومتری شرق بیروت به دنیا آمد و به دلیل فشارهای اقتصادی جنوب لبنان به همراه خانواده به بیروت مهاجرت کرد و در حاشیه پایتخت در محله کرنیتینا سکنی گزید. او تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌های کوی النجاج و سن الفیل پشت‌سر گذاشت و همزمان با جنگ‌های داخلی لبنان به اتفاق خانواده به بازوریه زادگاه خود بازگشت و در شهر صور دوران دبیرستان را تمام کرد و به جنبش اسلامی امل که امام موسی صدر آن را در لبنان پایه‌ریزی کرده بود، پیوست. دیری نگذشت که سیدحسن به عنوان نماینده امل در البازوریه فعالیت سیاسی‌اش را گسترش داد.

سید برای تحصیل عازم نجف شد و در آنجا با سیدعباس موسوی آشنا شد. نصرالله تحصیلاتش را در نجف نزد موسوی و آیت‌الله صدر

ادامه داد و در سال ۱۹۷۸ مقدمات را به پایان رساند. وی به دلیل فشارهای موجود در عراق به لبنان برگشت و در حوزه علمیه بعلبک مشغول به تحصیل و تدریس شد.

در کنار تحصیلات حوزوی، سید از آموزش‌های نظامی غافل نماند و دوره‌های مختلف چریکی را پشت سر گذاشت. سیدحسن به دلیل توانایی در مدیریت و فرماندهی، به عنوان نماینده جنبش امل در دره بقاع منصوب شد. در سال ۱۹۸۲ با آغاز اشغال لبنان، جنبش امل به ۲ جریان تقسیم شد؛ جریان اول به رهبری نبیه بری، خواهان قرار گرفتن نیروهای جنبش در کنار جبهه نجات ملی بود و جریان دوم که سیدعباس موسوی و سیدحسن نصرالله آن را رهبری می‌کردند، خواستار حفظ نیروهای اصولگرای شیعی و سازماندهی آنها برای رویارویی با اشغالگران اسرائیلی بود. مهمترین دلیل نیروهای اصولگرای شیعی در ملحق نشدن به نیروهای جبهه نجات ملی وجود شخصیتی چون بشیر جمیل بود. چرا که بشیر جمیل در کنار روابطش با اسرائیل به دنبال ریاست جمهوری لبنان بود. از اینجا بود که هسته‌های اولیه حزب الله شکل گرفت و با ملحق شدن نیروهای اصولگرا به تشکیلات جدید، این سازمان در ساختار سیاسی - نظامی لبنان عرض اندام کرد.

در ابتدای تشکیل حزب الله، سیدحسن ۲۲ ساله بود و به عنوان یک نیروی تبلیغاتی برای جذب جوانان شیعی برای پیوستن به حزب کار می‌کرد. پس از مدتی وی به سمت معاون دفتر حزب در بیروت در کنار ابراهیم امین السید ایفای مسئولیت کرد تا اینکه معاونت اجرایی

حزب که به منظور تنفیذ مصوبات شورای مرکزی حزب الله ایجاد شده بود، تأسیس شد. نصرالله در این زمان به سمت معاون اجرایی حزب مشغول به کار شد. پس از آن برای ادامه تحصیلات حوزوی راهی قم شد و پس از مدتی به دلیل اختلافات تنش‌زای جنبش امل و حزب الله دوباره به لبنان برگشت.

در سال ۱۹۹۲ سیدعباس موسوی دبیرکل حزب الله و استاد سیدحسن به دست صهیونیست‌ها ترور شد و سید حسن نصرالله دبیرکل حزب الله شد. با آمدن نصرالله به صدر حزب، تشکیلات شیعه لبنان از جرگه دفاعی و نظامی امنیتی فراتر رفت و حوزه جدیدی برای حضور حزب الله در ساختار سیاسی لبنان تعریف کرد. به گونه‌ای که در انتخابات پارلمانی لبنان در سال‌های ۱۹۹۶ به بعد همواره بر حضور نمایندگان جنبش حزب الله در پارلمان افزوده شده است. وی در سال ۱۹۹۷ سیدهادی پسر ارشدش را در رویارویی با نیروهای اسرائیلی در جنوب لبنان از دست داد.

سید حسن نصرالله از همان آغاز هدایت حزب الله لبنان موضعی تهاجمی علیه اسرائیل اتخاذ کرد. یک سال پس از دبیرکلی حزب الله در سال ۱۹۹۳، تعداد ۲۶ سرباز اسرائیلی در نزاع طرفین توسط حزب الله کشته شد. جنگ حزب الله علیه اسرائیل برای عقب راندن اسرائیل از جنوب لبنان ادامه پیدا کرد. تعداد کشته‌های سربازان اسرائیلی در سال ۱۹۹۷ به ۴۰ تن رسید. با سخت شدن شرایط، اسرائیل مجبور به ترک خاک لبنان در سال ۲۰۰۰ میلادی شد. پیروزی حزب الله در خارج کردن اسرائیل از جنوب لبنان و کشته شدن پسر نصرالله در

جنگ در سال ۱۹۹۷، موجب محبوبیت سید حسن نصرالله در جنوب لبنان شد. بعد از خارج شدن نیروی‌های اسرائیل از خاک جنوب لبنان، همچنان مقداری از خاک جنوب لبنان در اشغال باقی ماند. در سال ۲۰۰۰ میلادی، سید حسن نصرالله طی سخنرانی‌یی با شکننده خواندن اسرائیل، خواستار ترک کامل لبنان توسط اسرائیل و نیز آزادی همه اسرا لبنانی در بند اسرائیل شده و موضع گیری جدیدی را در قبال اسرائیل بیان کرد. از سوی دیگر، حزب الله لبنان با تکیه بر این موفقیت، توانست حضور خود را در عرصه سیاسی لبنان تقویت کند تا جایی که علاوه بر حضور پر تعداد در پارلمان لبنان، سکان تعدادی از وزارتخانه‌ها را نیز به دست گیرد. پیروزی‌های پی در پی حزب الله در عرصه‌های مختلف سیاسی و نظامی در میان فلسطینیان نیز تأثیر خود را بر جای گذاشت. مردم آواره فلسطین به ویژه جوانان، که سال‌ها دل به روند مذاکرات صلح خاورمیانه بسته بودند، دریافتند که مشکل فلسطینیان، با مذاکره و رژیم اشغالگر، حل نمی شود و با این پیش زمینه، انتفاضه دوم مسجدالاقصی شکل گرفت.

سرانجام در سال ۲۰۰۶ با تجاوز نیروهای خونخوار اسرائیلی به سرزمین لبنان، جنگ دوم لبنان آغاز شد که در آن نیروهای حزب الله غیورانه و شهادت طلبانه شکست سختی را بر دشمن تا دندان مسلح خود وارد ساختند و آنها را بدون هیچ حاصلی، رسوا و سرخورده از مرزهای خود بیرون ساختند. این جنگ به جنگ ۳۳ روزه نیز معروف است، هیمنه شکست ناپذیری اسرائیل را در هم شکست و توان نظامی رژیم غاصب اسرائیل را در چشم جهانیان و اعراب و مسلمانان خوار و کوچک جلوه داد.



سید جمال الدین اسدآبادی

روحانی مجاهد، سید جمال الدین اسدآبادی در سال ۱۲۱۷ ش در (۱۲۵۴ق) در اسدآباد همدان در خانواده‌ای روحانی چشم به جهان گشود. پس از فراگیری مقدمات در زادگاه خود، برای ادامه تحصیل به قزوین، تهران و نجف اشرف رفته و از محضر شیخ انصاری و ملا حسین قلی همدانی استفاده برد.

در سال ۱۲۳۲ ش به دستور شیخ انصاری عازم هند شد تا مردم آن دیار به ویژه مسلمانان را علیه استعمار انگلستان بسیج کند. او در این راه متحمل رنج فراوان گردید و در راستای این هدف به کشورهای عثمانی، مصر، فرانسه، افغانستان، انگلستان، عراق و ایران سفر نمود. از آنجا که سید، خود بنیانگذار اتحاد ملل اسلامی و وحدت شیعه و سنی بود، تعمداً ملیت خود را مخفی نگه می‌داشت. وی با مسافرت‌های متعدد و با ایراد خطابه‌های پرشور، از مسلمانان می‌خواست با اتحاد و همبستگی، در برابر مفساد و حاکمیت دست نشانده و استعماری اروپاییان ایستادگی کنند. در نتیجه، وی توسط دولت‌های سرسپرده به هند، پاریس و لندن تبعید شد. همچنین سید در ایران به خواسته ناصرالدین شاه قاجار به دربار رفت ولی وقتی ناصرالدین شاه، سید جمال را برای حکومت خود خطرناک دید، او را به مرز عثمانی تبعید کرد. سید در آنجا بود که نامه بسیار مهم و آتشین خود را خطاب به مرجع تقلید وقت، میرزا محمد حسن شیرازی نوشت و ضمن افشای فساد دربار ناصرالدین شاه، مقدمات نهضت

تحریم تنباکو را فراهم آورد.

تشخیص دردهای اصلی و خمیر مایه‌های عقب ماندگی جوامع اسلامی و تاکید بر ضرورت درد زدایی و جهل ستیزی از طریق درمان صحیح و ارایه برنامه‌های اصلاحی و انقلابی، عمده‌ترین بخش‌های تفکر سیاسی و نهضت سریع الانتشار سید را تشکیل می‌داد. سید بر اساس یک تحلیل کلی از اوضاع جهان اسلام و به منظور ریشه کن نمودن دردهای اصلی جامعه اسلامی، معتقد بود باید با شجاعت و شهامت به پا خواست و حرکت یکپارچه و آگاهانه‌ای را آغاز نمود. در هر حال، او با نهضت عظیم خود، بیداری مشرق زمین را پایه‌گذاری کرد. نهضت استقلال هند و انقلاب مشروطه ایران را می‌توان از آثار جنبش و اندیشه او دانست.

در اواخر عمر به خواسته سلطان عبدالحمید عثمانی به استانبول رفت و پس از مدتی مورد سوءظن سلطان قرار گرفت. پس از قتل ناصرالدین شاه توسط میرزا رضا کرمانی که از مریدان سیدجمال‌الدین بود، فشار بر روی سید افزایش یافت و به زندان افتاد. سرانجام سیدجمال‌الدین به دستور سلطان عثمانی مسموم گشت و ۱۹ اسفند ۱۲۷۵ش برابر با ۵ شوال ۱۳۱۴ در ۵۸ سالگی بدرود حیات گفت. جنازه سید را در حالی که به جز چند نفر، کسی جرأت شرکت در تشییع را نداشت در قبرستانی در استانبول به خاک سپردند. در سال ۱۳۲۴ش سفیر وقت دولت افغانستان در ترکیه، دولت لاییک ترکیه را متقاعد کرد که قبر سید را نبش کند و سپس بقایای جسد او را در تابوتی قرار داده و به کابل بردند.



شهید سید عباس موسوی

در سال ۱۹۵۲ میلادی (۱۳۳۱ شمسی) در شهرک نبی شیت از توابع بعلبک لبنان دیده به دنیا آمد. او در سال ۱۹۶۶ (۱۳۴۷) در شهر صور با امام موسی صدر آشنا شد و به خواست او به حوزه علمیه صور (کانون تحقیقات اسلامی) که مؤسس آن امام موسی صدر بود رفت. پس از دو سال به توصیه امام موسی، سید عباس برای ادامه تحصیلات نزد آیت الله سید محمد باقر در نجف رفت و با آیت الله سید محمد باقر صدر روابط نزدیک فکری و سیاسی برقرار کرد و به مبارزه علیه رژیم بعث عراق پرداخت. در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، سید عباس تحت مراقبت ویژه صدام قرار گرفت و چندی بعد به لبنان بازگشت.

سید عباس که از مؤسسان حزب الله لبنان بود، در سال ۱۳۷۰ ش خود دبیر کلی این حزب را بر عهده گرفت. در واقع، سید عباس موسوی ظهور حزب الله در این سرزمین را مظهر انقلاب اسلامی لبنان می‌داند و می‌افزاید این نهضت که در ایران صورت گرفت، الهام‌بخش ما بود. وی در لبنان از انقلاب اسلامی و بنیان‌گذار آن سخت دفاع کرد و خود را در وجود امام خمینی رحمه‌الله درآمیخت و در این راه سخن شهید صدر را عملی نمود، آن گاه که به مردم توصیه کرد: در امام خمینی ذوب شوید، همان گونه که در اسلام ذوب گردیده‌اید.

با تأثیرپذیری حزب الله لبنان از اندیشه امام خمینی رحمه‌الله و نهضتی که وی بنیان‌گذاری کرد، این تشکّل مقاوم، در فعالیت‌های خود به مبارزه با رژیم صهیونیستی بسنده نکرد و در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی لبنان حضور گسترده یافت و متولی بسیاری از امور محرومان، کارگران، و مردمان ساکن در نواحی عقب‌افتاده شد. کمک به ایجاد امنیت در نواحی جنوب لبنان، تقویت روحیه مقاومت مسلمانان، صرف‌نظر از وابستگی‌های قومی و فرقه‌ای و جلوگیری از عادی‌سازی روابط رژیم اشغالگر قدس با دولت لبنان از جمله برنامه‌های حزب الله بوده است.

سرانجام سید عباس موسوی در ۱۶ فوریه سال ۱۹۹۲، آنگاه که برای شرکت در مراسم یادبود هشتمین سالگرد شهادت شیخ راغب حرب به جبشیت لبنان رفته بود، بر اثر اصابت موشک شلیک شده از هلیکوپترهای یگان ویژه نیروهای دفاعی اسرائیل به خودروی وی به همراه همسرش ام یاسر و تنها فرزندش، در سن ۴۰ سالگی به شهادت رسید.



“ سید قطب

سید قطب در تاریخ ۱۹۰۶/۱۰/۹ - ۱۲۸۵ ه.ش. در روستای موشه (موشا) از توابع استان اسیوط مصر دیده به جهان گشود. او در سن شش سالگی وارد مدرسه شد؛ در سال دوم ابتدایی شروع به حفظ قرآن کرد و در سال چهارم ابتدایی در سن ده سالگی حافظ کل قرآن کریم شد.

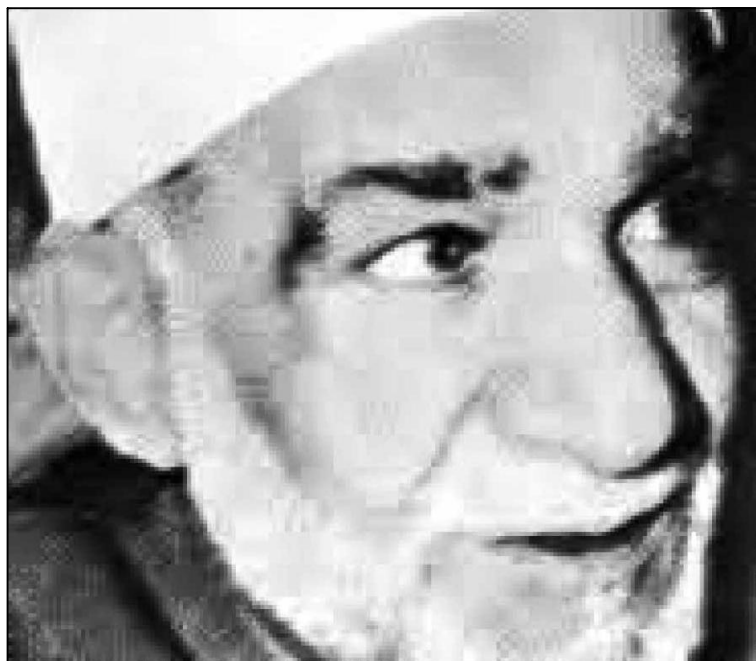
سید قطب از سنین نوجوانی در مطبوعات مصر مقاله می نوشت و به روزنامه نگاری علاقه وافری داشت. وی در سال ۱۹۴۸م/ ۱۳۲۷ه.ش. با همکاری جمعیت اخوان المسلمین مجله «الفکر الجدید» را تأسیس کرد. راه و روش مجله الفکر الجدید که مجله‌ای انقلابی بود، طرفداری از اصلاحات و تغییر روش‌های حاکم بود. مقالات سید به اندازه‌ی تند و کوبنده بود که ملک فاروق را به وحشت انداخت؛ چرا که حمله او بیشتر متوجه رجال پیرامون ملک فاروق و سرمایه‌داران و بزرگان احزاب و پادشاهان و امیران ارتش و مزدوران استعمار انگلستان بود.

سید از لحاظ فکری بیشتر تحت تاثیر اندیشه‌های امام حسن البناء و ابوالعلا مودودی بود. وی آفت بزرگ جوامع اسلام را ملی‌گرایی می‌دانست. وی ملی‌گرایی را در مقابل وحدت مسلمانان بر می‌شمرد. سید معتقد بود هر جا مسلمانی هست آنجا قلمرو اسلام است. و اگر کشوری اجنبی به یکی از کشورهای اسلامی حمله کند به اسلام حمله کرده است و باید تحریم سیاسی و اقتصادی شود. سید از منتقدان فرهنگ، اندیشه و اخلاق منحط غرب بود. سید جامعه را به دو نوع جاهلی و اسلامی تقسیم می‌کرد و معتقد بود هر جامعه‌ای که غیر اسلامی باشد مطمئناً در جهالت به سر می‌برد. سید اولین اندیشمند جهان اسلام است که کلمه اسلام آمریکایی را به کار برد. او قائل بود دو اسلام وجود دارد؛ یکی اسلام راستین و یکی اسلامی که آمریکا می‌خواهد. به همین دلیل از منتقدان اصلی رژیم‌های همگرا با آمریکا در کشورهای اسلامی بود. سید قطب نسبت به جنبش یهود و صهیونیسم شدیداً بد گمان بود و آن را عامل انحطاط و عقب ماندگی جوامع اسلامی می‌دانست. سید معتقد بود استعمارگران و زورمندان عالم با گفتگو و آمد و شد و التماس و استدلال دست از ستمگری بر نمی‌دارند و باید با آنها به مبارزه پرداخت. از نظر اهل سنت احترام به خلفای صدر اسلام مخصوصاً آنهایی که صحابی رسول خدا به شمار می‌روند لازم و ضروری است؛ ولی سید قطب از معدود علمای اهل سنت است که از برخی از خلفای صدر اسلام به ویژه از بنی امیه به شدت انتقاد می‌کند.

سید قطب پس از بازگشت از آمریکا در سال ۱۹۵۱ م / ۱۳۲۰ ه. ش. به طور رسمی به اخوان المسلمین پیوست هر چند که قبل از این با

اخوان رابطه دوستانه داشت. سید قطب پس از عضویت در ارگان جمعیت اخوان المسلمین، ابتدا عضو مکتب ارشاد و سپس به عنوان رئیس هیئت تحریریه نشریه جمعیت منصوب شد.

مقالات تند و صریح او در روزنامه ها و انتقاد از سیاست استعماری انگلستان و ضرورت تشکیل دولت اسلامی، باعث شد وی را به زندان منتقل کنند. با ادامه فعالیت های سید و تأثیر افکار و آرای وی بر مردم به خصوص جوانان مصر و جهان عرب، سید در سال ۱۳۴۴ش مجدداً دستگیر و زندانی شد و سرانجام در سال ۱۳۴۵ش. سید قطب محاکمه و دستور اعدام او صادر شد.



“ شیخ شلتوت

شیخ محمود شلتوت، عالم بزرگ دینی مصر، در سال ۱۲۷۱ ش در مصر به دنیا آمد. در ۱۴ سالگی در مرکز دینی علمی اسکندریه به تحصیل پرداخت و در ۱۸ سالگی، گواهینامه تحصیلی دانشگاهی گرفت. وی سپس در اسکندریه به سمت مدرس دینی برگزیده شد و در سال ۱۳۰۶ ش (۱۹۲۷ م) به قسمت عالی دانشگاه الازهر منتقل گردید. شیخ شلتوت، چندی بعد عضو هیأت فتوا شد و در دانشکده شریعت، مقام بزرگی یافت.

علامه محمود شلتوت یکی از بزرگان جهاد در راه خداوند بود که با قلب پاک و شخصیت بارز علمی معتقد بود که اگر امر عقیدت و شریعت در اسلام با روحی خالی از تعصیب عرضه شود، قطعاً مسلمانان اخوت و برادریشان و وحدت و الفت دل‌هایشان را باز خواهند یافت و دین مبین اسلام به احسن وجه و در کاملترین شکل ممکن بر جهانیان عرضه خواهد شد؛ چرا که تعصب و فرقه‌گرایی، ثمره‌ای جز تفرقه و جدائی بین مسلمانان نخواهد داشت و اسلام به معنای واقعی کلمه با آن آموزه‌ها و ریشه‌های پر ارزش خود هیچ‌گاه به جهانیان عرضه نخواهد شد. از همین رو وقتی ایشان در سال ۱۳۲۷ ش (۱۹۵۸ م) به ریاست دانشگاه بزرگ اسلامی الازهر مصر برگزیده شد جماعت تقریب مذاهب اسلامی را در قاهره تأسیس نمود و در زمان ریاستش در الازهر، پس از مکاتبه‌های متعدد با آیت‌الله العظمی بروجردی، مرجع بزرگ تقلید شیعیان، مذهب شیعه اثنی عشری را به رسمیت شناخت. بر این اساس اصول تقریب بین مذاهب مختلف را پی ریزی نمود و مقرر داشت که هر دو فقه سنی و شیعه بر اساس دلیل و برهان و بدون هیچ گونه تعصبی تدریس شود. او عمل به موازین مذهب شیعه را همانند یکی از مذاهب اربعه، جایز دانسته و به مذهب شیعه به عنوان یکی از مذاهب بزرگ اسلامی، در دانشگاه الازهر، کرسی تدریس اختصاص داد.

شیخ شلتوت علاوه بر ریاست الازهر و تدریس، دارای مقام افتا بود و همچنین کتب متعددی به رشته تحریر درآورد. الاسلام عقیده و شریعه، دَعْوَةُ الْمُحَمَّدِيَّةِ، الْقِتَالُ فِي الْإِسْلَامِ، فِقْهُ الْقُرْآنِ وَ الْمُقَارِنَةُ بَيْنَ الْمَذَاهِبِ از جمله تالیفات ایشان است. سرانجام شیخ محمود شلتوت، در سال ۱۳۴۲ ش (۱۹۶۳ م) در ۷۲ سالگی درگذشت و به سرای باقی شتافت.





شهید عارف الحسینی

مولانا سید عارف حسین الحسینی در دسامبر ۱۹۴۶ میلادی در روستای تاریخی پاراچنار پاکستان به نام پیوار متولد شد. وی قرآن کریم و تعلیم ابتدایی دینی را نزد پدر خود فرا گرفت، سپس به دبیرستان دولتی پاراچنار رفت تا در سال ۱۹۶۴ پس از دریافت دیپلم به مدرسه جعفریه پاراچنار وارد شد و تا سال ۱۹۶۷ به کسب تعلیم و معارف دینی پرداخت. وی در سال ۱۹۶۷ راهی نجف شد و مدت ۶ سال تمام در مدرسه شبیه و سپس مدرسه دارالحکمه، علوم دینی را فرا گرفت. همان ایام مصادف بود با تبعید حضرت امام ره و سلطه جائرانہ بعثی‌ها در عراق که دشوارترین دوره در عمر حوزه علمیه نجف اشرف محسوب می‌شود.

آشنایی ایشان با شخصیت محبوب امت اسلام، امام خمینی ره سرآغاز تحول فکری و سیاسی این شهید بود. وی به کلی مجذوب امام گشته و تحت هدایت پیامبرگونه ایشان قرار گرفت و در متن وقایع سیاسی وارد گردید. یکی از فرزندان ایشان در مورد فعالیت‌های سیاسی شهید حسینی ره در عراق چنین می‌گوید: «به دلیل شرکت در فعالیت‌های انقلابی و شرکت در تظاهرات در اعتراض به ظلمی که نسبت به آیت الله العظمی حکیم ره اعمال می‌شد، دستگیر و حدود یک ماه زندانی و سپس توسط بعثی‌های جابر از عراق اخراج گردید.»

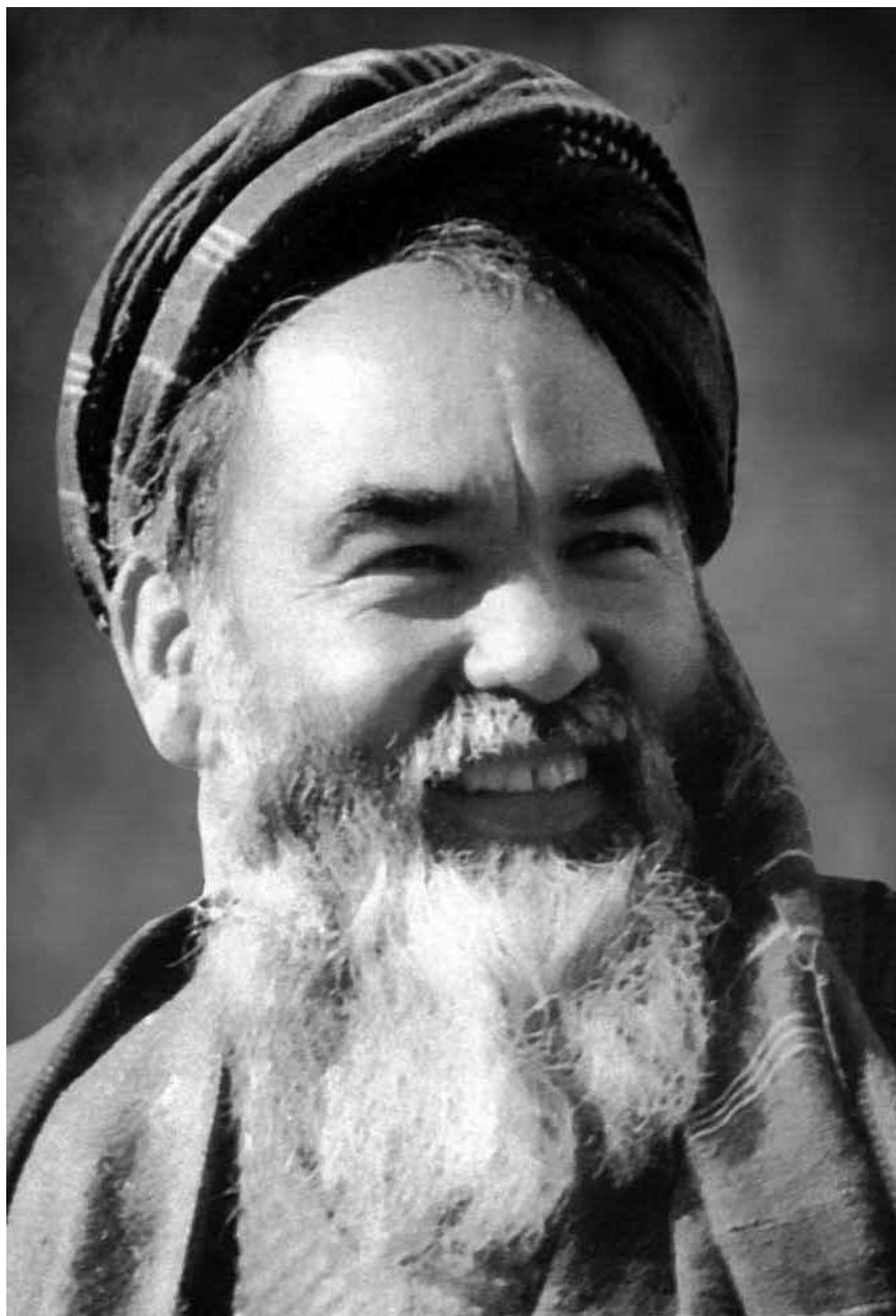
او پس از اخراج به زادگاه خود (پاکستان) بازگشت ولی پس از مدتی راهی شهر مقدس قم شد. عارف الحسینی به دلیل مبارزاتی که داشت، در زمان اوج حکومت پهلوی از قم نیز اخراج شد و بار دیگر به پاکستان بازگشت. او در پاکستان به تبلیغ افکار انقلابی و الهی امام خمینی ره همت گماشت.

این شهید برای شروع تحول فرهنگی - سیاسی در ساختار جامعه پاکستان اقدامات حساب شده‌ای را انجام داده و شیعیان پاکستان را از ماهیت حکومت نظامی ضیاء الحق آگاه ساخت و به یکی از مهم‌ترین رهبران شیعیان پاکستان علیه حکومت ضیاء الحق تبدیل شد و پس از دستگیری مفتی اعظم جعفر حسینی، عارف الحسینی به رهبری شیعیان انتخاب شد. پس از آن وی شروع به گسترش دامنه مبارزات انقلابی خود نمود و قصد نمود تا همت به از بین بردن مفاسد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه پاکستان گمارد و در این مسیر تنها راه‌هایی را الگوبرداری از انقلاب اسلامی ایران

می‌دانست. شهید حسینی معتقد بود که «حل تمام این مشکلات از راه یک انقلاب اسلامی خواهد بود، مانند انقلاب اسلامی که در ایران بر پا شد و دشمن هم امروز به حقانیت آن اعتراف دارد، اکنون آمریکا با اینکه میلیون‌ها دلار صرف کرده است در دل محرومان و مظلومان جهان جای ندارد و علی‌رغم همه مخالفت‌های قدرت‌های استکباری، دل محرومان و مظلومان جهان، مالا مال از محبت به انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی علیه السلام است.»

سرانجام عوامل استکبار نتوانستند وجود شورآفرین علامه حسینی را تحمل کنند و او را در سیزدهم مرداد ۱۳۶۷ به شهادت رساندند.

تلاش‌ها و حیات پر بار علامه شهید سید عارف حسین حسینی برای بقای دین، مجد و عظمت جامعه دینی پاکستان، مشعل فروزان هدایت گردید، آن‌چنان که حتی شهادت او سبب استحکام باورهای دینی و افشای چهره دشمنان اسلام شد.





استاد شهید عبدالعلی مزاری

استاد شهید عبدالعلی مزاری، فرزند شهید حاجی خداداد، در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی، در قریه نانوائی چهار کنت از توابع ولایت بلخ باستان؛ در یک خانواده متدین و زراعت پیشه دیده به دنیا گشود. تحصیلات اولیه را در مدرسه نانوائی تکمیل کرد. مزاری پس از دوران سربازی مجدداً به تحصیل پرداخت اما احساس کرد که مدارس محل، دیگر پاسخگوی روح تشنه او نیست. بنابراین در بهار ۱۳۵۱ با اخذ پاسپورت، به نجف اشرف رهسپار شد و با زیارت عتبات عالیات و بررسی اوضاع علمی و سیاسی حوزه‌های عراق، به ایران آمد و با اقامه در قم، تا سال ۱۳۵۵ با جدیت و تلاش، طی پنج سال، دروس سطح حوزه را به پایان رساند! پس از اتمام تحصیل در حوزه قم، با سفر مجدد به عراق و دیدار با شخصیت‌های مبارز علمی و سیاسی، به

ایران برگشت و در مرز ایران توسط «ساواک» دستگیر و در زندان مورد شکنجه قرار گرفت. بعد از چهار ماه که از شکنجه گاه رهایی یافت و به افغانستان بازگشت. سپس به مزار شریف رفت و کتابخانه‌ای را تشکیل داد و تا زمان کودتای ۷ ثور، در رشد سیاسی و شکوفایی فکری و فرهنگی مردم نقش بزرگی ایفا نمود! با کودتای ۷ ثور در سال ۱۳۵۷ که در افغانستان زمینه کار و فعالیت را نمی‌دید، بار دیگر هجرت کرد و پس از سفرهای متعدد به عراق، ایران، سوریه و پاکستان در اوایل سال ۱۳۵۸ به افغانستان بازگشت. و در جهاد مردم افغانستان علیه اشغالگری شوروی نقش مهمی ایفا کرد. در بهار سال ۱۳۶۵ با توجه به اوضاع و شرایط ملی و بین‌المللی استاد شهید، با درایت و درکی که داشت، اندیشه وحدت ملی را در صفوف جهاد به جریان انداخت و جهت نجات از جنگ‌های داخلی، حزب وحدت اسلامی را تأسیس کرد. استاد شهید پس از تحکیم پایه‌های وحدت اسلامی در داخل، زمستان همان سال در راس هیئتی مرکب از سران احزاب شیعی، برای انسجام نیروهای سیاسی و جهادی و ادغام دفاتر احزاب، رهسپار جمهوری اسلامی ایران گشت و ضرورت تشکیل حزب وحدت اسلامی را برای مهاجرین و مسئولین جهاد در خارج از کشور، طی محافل و جلسات مختلف بیان کرد و با جدیت و قاطعیت وصف ناپذیر، دفاتر این حزب را در ایران و پاکستان و چندین کشور دیگر به طور رسمی فعال ساخت. کنگره سراسری حزب در بامیان دایر شده و ایشان را غیابا به دبیرکلی حزب وحدت اسلامی افغانستان برگزید.

با پیروزی جهاد و ورود مجاهدین به کابل آمد و سه سال پرفراز و نشیب را سپری کرد. شهید مزاری در پی جنگ‌های متعدد در کابل

با تعدادی از یارانش جهت مذاکره با جنایتکاران طالبان رهسپار چهار آسیاب شد که طالبان تروریست فرصت طلب، بر خلاف رسم انسانیت، او و یاران باوفایش را به اسارت گرفتند و در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ با بدترین شکنجه‌ها، وحشیانه و عجولانه به شهادت رساندند. آنگاه با هراس از عواقب آن، برای توجیه روسیاهی این عمل ننگین و شرم آور، پیکرهای پاک و پاره پاره آنها را در هلیکوپتری گذاشتند و در نزدیکی های غزنی با صحنه سازی و فریبکاری، بر زمین خواباندند و شهید مزاری و یارانش را به درگیری در درون هلیکوپتر، متهم کردند. پیکر پاک شهید مزاری به بلخ انتقال یافت و سرانجام به تاریخ ۱۳۷۴/۱/۷ بعد از چهارده روز از شهادتش، در شهر مزار شریف به خاک سپرده شد.



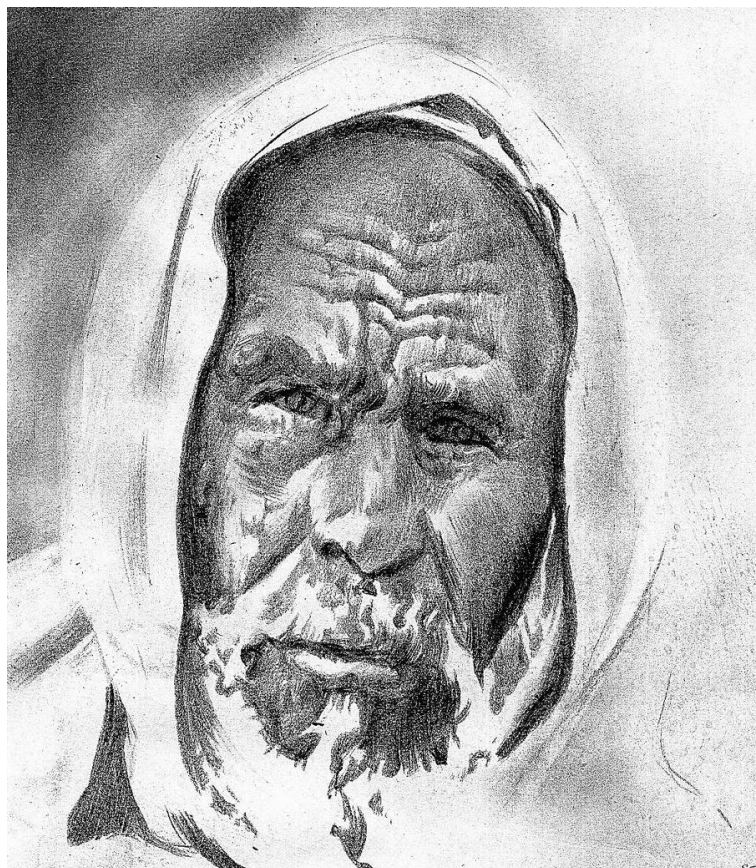
شیخ عزالدین قسام

شیخ عزالدین قسام در سال ۱۸۸۲ م / ۱۲۶۱ ش، در روستای (جبله) واقع در بخش لاذقیه سوریه در خانواده مذهبی متولد گردید. قسام در ۱۴ سالگی برای کسب علوم دینی به دانشگاه الازهر مصر رفت و مدت ۸ سال در آنجا اقامت نمود و از محضر اساتید آن دانشگاه و از جمله شیخ محمد عبده استفاده نمود، و مجدداً به سوریه بازگشت.

پس از جنگ جهانی اول، در هنگام لشکرکشی فرانسویان جهت تسخیر سوریه، قسام با دعوت مردم به قیام علیه اشغالگران، خود رهبری عملیات جهادی علیه اشغالگران فرانسوی را به عهده گرفت. شیخ قسام در فلسطین ابتدا شغل معلمی را انتخاب نمود. سپس در مسجد استقلال شهر حیفای به عنوان سخنوری طراز اول مشهور شد. او از همان ابتدا بر جهاد علیه صهیونیست‌ها اصرار می‌ورزید و به موازات آن علیه فرقه‌های ضاله‌ای چون قادیانیه و بهائیت که آن منطقه را با پشتیبانی انگلیسی‌ها تبدیل به منطقه نفوذ خود نموده بودند به مبارزه برخاست.

قسام از سال ۱۹۲۵ م/ ۱۳۰۴ ش، تصمیم به سازماندهی یک تشکیلات مخفی به منظور جهاد علیه دولت قیمومیت انگلیس و صهیونیست‌ها گرفت و از سال ۱۹۲۹ به فعالیت‌های خویش ابعاد جدیدی بخشید. اولین عملیات، در سال ۱۹۳۱ م/ ۱۳۱۰ ش، علیه آبادی صهیونیست نشین (الیاجور) در نزدیکی حیفای به وقوع پیوست که طی آن سه صهیونیست به هلاکت رسیدند. این عملیات علیه مستعمره‌های صهیونیست نشین همواره استمرار داشت.

قسام در نیمه نخست نوامبر ۱۹۳۵ م/ آبان ۱۳۱۴ ش، همراه ۲۴ تن از یارانش با هدف دعوت مردم به انقلاب و تشکیل آنچه که امروز به هسته انقلابی معروف است وارد شهر جنین شد و پس از یک سلسله درگیری با نیروهای اشغالگر انگلستان سرانجام در صبح زود، روز ۲۰ نوامبر ۱۹۳۵ م/ ۱۳۱۴ ش، پس از ساعت‌ها مقاومت و پایداری، به شهادت رسید و پیکر پاکش در قبرستان مسلمانان حیفای به خاک سپرده شد.

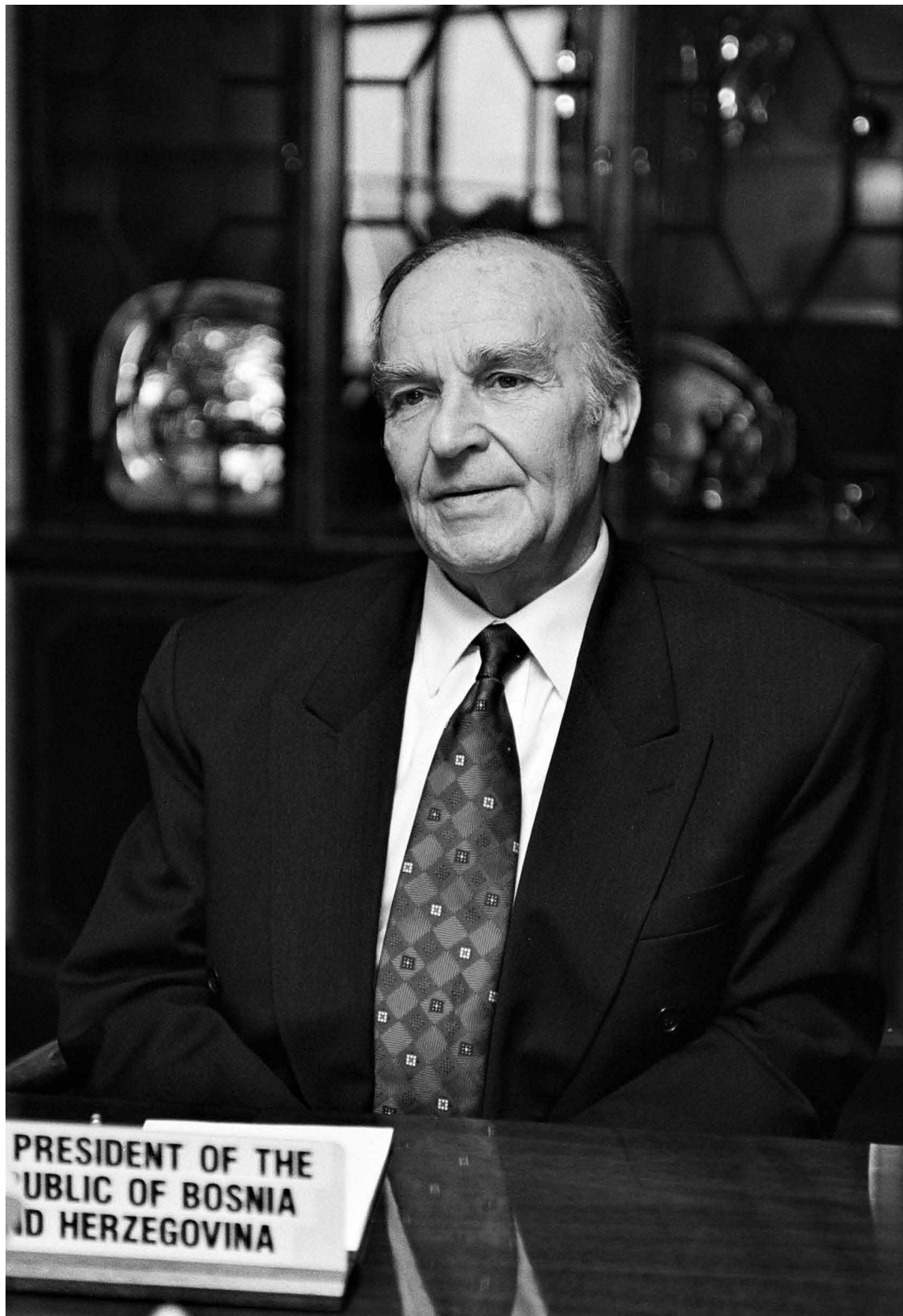


عمر مختار

شیخ عمر مختار، در سال ۱۸۶۲م در لیبی به دنیا آمد. وی پس از فراگیری قرآن و دروس دینی به عنوان شیخ و بزرگ قبیله و ناحیه خود تعیین شد. شیخ عمر مختار مدتی در سودان به ارشاد و هدایت مردم پرداخت و در سال ۱۹۱۱م به زادگاهش مراجعت نمود.

با هجوم ارتش متجاوز ایتالیا به کشور لیبی و استقرار در منطقه بن غازی لیبی، عمر مختار رهبری جنبش ملی ضد ایتالیایی را بر عهده گرفت و مبارزات استعمار ستیزانه خود را به همراه مردم محروم منطقه آغاز کرد و بیش از بیست سال رهبر جنبش مقاومت مردم لیبی علیه اشغالگری نظامی ایتالیا را بر عهده داشت. در این دوران، چنان رشادتها، دلاوری‌ها و تاکتیک‌های جنگی را از خود نشان داد که هریک در نوع خود، بی نظیر بودند. مجاهدان تحت فرماندهی ایشان - که خودش در پیشاپیش لشکر قرار داشت - با حمله‌های ناگهانی و برق آسا، در مدت چند دقیقه ضربه‌های سنگینی بر دشمن وارد کرده و با همان سرعت صحنه را ترک می‌کردند؛ بطوری که دشمن متجاوز زمانی به خود می‌آمد که دیگر از آنان اثری نبود. طبق گفته یکی از فرماندهان ایتالیایی بنام «گرازیانی» فقط در مدت بیست ماه، ۲۶۳ جنگ در بین دو طرف رخ داد که در هربار از جانب گروه عمر مختار، ضربه‌های مهلکی بر پیکره دشمن وارد می‌شد.

آخرین معرکه‌ای که بین نیروهای دشمن و سپاه عمر مختار رخ داد در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۱م بود. در این جنگ، حدود ۵۰ مجاهد همراه ایشان بودند که اکثر آنها به شهادت رسیدند. که در نهایت، دشمن با هدف قرار دادن اسب عمر مختار و وارد شدن جراحاتی بر بدنش، وی را دستگیر کردند و این در حالی بود که هیچ یک از نظامیان ایتالیایی نمی‌دانستند پیرمردی که اسیرشان شده، فرمانده مجاهدان (عمر مختار) است. شیخ عمر مختار در نهایت پس از یک محاکمه صوری، در ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۱ در ۷۳ سالگی به دار آویخته شد.





علی عزت بگوویچ

علی عزت بگوویچ رئیس‌جمهور سابق بوسنی هرزگوین در هفتم اوت ۱۹۲۵م در یکی از مناطق بوسنی به نام بوس سمک متولد گردید. وی پس از فراغت از تحصیل، با جمعیت علمای هدایت که در بوسنی تأسیس شده بود، همکاری نمود و در شمار برجسته‌ترین شاگردان این مکان به شمار می‌رفت. این جمعیت در بیداری مسلمانان یوگسلاوی بعد از جنگ جهانی دوم سهم بسزایی داشت.

علی عزت بگوویچ در ۲۱ سالگی به علت اعتقادات اسلامی و تلاش برای رواج ارزش‌های اسلامی در جامعه کمونیستی یوگسلاوی به زندان محکوم شد و سه سال در زندان ماند. اما پس از آزادی، نه تنها فعالیت خود را متوقف ننمود بلکه آن را گسترش داده و به آگاه ساختن نسل جوان پرداخت. وی در عین حال به تحصیلات خود

ادامه داد. وی در سال ۱۹۵۶م در رشته حقوق از دانشگاه سارایوو فارغ التحصیل گردید و از این زمان به عنوان یک وکیل، حقوق دان و سیاست مدار مسلمان در یوگسلاوی شناخته شد. در طی سال های بعد، بگوویچ به علت افشای ماهیت کمونیسم در جامعه یوگسلاوی، تحت نظر قرار داشت و در سال ۱۹۸۳م بار دیگر توسط کمونیست ها دستگیر و به ۱۴ سال زندان محکوم شد. وی در سال ۱۹۸۹م آزاد گردید و حزب اسلامی اقدام دموکراتیک را بنیان نهاد.

پس از فروپاشی فدراسیون یوگسلاوی وی در اواخر سال ۱۹۹۰م به ریاست جمهوری بوسنی هرزگوین انتخاب شد. کمتر از ۶ ماه پس از آن، بگوویچ رفراندومی برای تمایل یا عدم تمایل مردم به استقلال برگزار کرد که مسلمانان بوسنی یکپارچه خواهان استقلال شدند. و در ماه مارس ۱۹۹۲، استقلال جمهوری بوسنی هرزگوین اعلام شد. این امر موجب نگرانی صرب ها گردید، اما بگوویچ که به اتحاد و تمامیت ارضی کشورش علاقه مند بود به اقلیت های غیرمسلمان قول داد حقوق کلیه اقلیت ها را محترم شمرد. اما رهبران صرب های بوسنی که مخالف استقلال این منطقه از صربستان بودند، اقلیت صرب ساکن بوسنی را تحریک نموده و جنگ صرب ها و مسلمانان آغاز شد. در طول جنگ، علی عزت بگوویچ در مقام رئیس جمهور از یک طرف مبارزات مردمی علیه صرب ها را سازمان داده و آنها را تقویت می نمود و از سوی دیگر در عرصه بین المللی برای برانگیختن احساسات دولت ها و بسیج آنها در حمایت از مردم بوسنی و علیه صرب ها تلاش فراوانی انجام داد که سرانجام به امضای صلح دیتون در اواخر سال ۱۹۹۵م در امریکا منجر شد. برپایه این قرارداد، مقدر

شد مقام ریاست جمهوری به صورت دوره‌ای و به ترتیب میان مسلمانان، صرب‌ها و کروآت‌ها گردش کند. بدین سان در اولین دوره ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۶م علی عزت بگوویچ به مقام ریاست جمهوری نائل آمد.

وی در نیمه سال ۲۰۰۰م در اعتراض به تضعیف مسلمانان و برجسته کردن نقش صرب‌ها در مجامع بین‌المللی و در نتیجه تأمین خواسته‌های توسعه‌طلبانه صرب‌ها، از مقام خود به عنوان رئیس‌جمهور بوسنی کناره گرفت. بگوویچ در عین حال به عنوان یک محقق و نویسنده اسلامی آثاری از خود بر جای گذاشت که مشکلات رنسانس اسلامی، بیانیه اسلامی، فرار من از آزادی و اسلام میان شرق و غرب از آن جمله است. علی عزت بگوویچ سرانجام در ۲۱ اکتبر سال ۲۰۰۳م در سن ۷۸ سالگی درگذشت.



دکتر علی شریعتی

علی شریعتی فرزند محمدتقی در روز سوم آذرماه ۱۳۱۲ش در کاهک مزینان سبزوار متولد شد. ایشان تحصیلات متوسطه را در دبیرستان های مشهد به پایان برد و پس از فارغ التحصیل شدن از دانش سرای تربیت معلم، به کار تدریس در مدرسه ی کاتب پور مشهد مشغول شد. چندی بعد با ورود به دانشگاه مشهد در ۱۳۳۷ در رشته ی ادبیات و زبان فارسی فارغ التحصیل شد. ایشان برای ادامه تحصیل به فرانسه رفتند و در آنجا موفق به اخذ درجه ی دکترا در پارساشناسی از دانشگاه پاریس در ۱۳۴۲ شدند. در میان جریانات مخالف مذهبی مقارن با شروع انقلاب، از نقش شریعتی سخن زیاد به میان آمده است و در این راستا جریان چپ اسلامی را مستقیماً به ایشان منتسب می کنند. اما در اینجا نکته ای که توجه کردن به آن ما را از خیلی اشتباهات درباره ی تحلیل شخصیت ایشان مصون می دارد این است که بدانیم نقش ایشان بیشتر راه اندازی موج فکری بود که این نقش از دوران تحصیل شروع و با فعالیتش در حسینیه ی ارشاد در نیمه ی دوم دهه ی ۱۳۴۰ شدت گرفت و در سال های مقارن با انقلاب در دهه ی ۱۳۵۰ و بالاخص با دستگیری ایشان در ۱۳۵۲ به اوج خود رسید. شریعتی در هیچ یک از

سخنرانی‌ها و یا نوشته‌هایش، مستقیماً رژیم را مورد خطاب قرار نداد و تشکل، دسته و یا گروهی را به- وجود نیاورد. در مجموع ایشان یک نظریه‌پرداز سیاسی نبودند، اما نظریه‌ی اجتماعی ایشان به نحوی اجتناب- ناپذیر پیامدهای خاص خود را در قلمرو سیاست داشت. تلاش‌های فکری، سیاسی ایشان در خارج از کشور به‌طور جدی ادامه داشت تا جایی که وقتی در سال ۱۳۴۳ به ایران بازگشت، در مرز ترکیه دستگیر و شش ماه به زندان افتاد. پس از آزادی از زندان، سخنرانی‌های او در دانشگاه مشهد و حسینیه‌ی ارشاد تهران توانست جوانان فراوانی را به پای آرا و افکار او بنشانند. همین امر باعث شد ایشان بار دیگر توسط رژیم پهلوی دستگیر شود. ایشان پس از آزادی از زندان تصمیم به هجرت گرفت و راهی انگلستان شد. و در آنجا در ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ به صورت مشکوکی درگذشت. دوستان شریعتی و همچنین مخالفان رژیم پهلوی قویاً به این فرضیه معتقد بودند که ایشان توسط ماموران ساواک از میان برداشته شد. نهایتاً به سوریه انتقال و در زینبیه‌ی دمشق به خاک سپرده شد.

از شریعتی آثار فراوانی به جا مانده که ذیلاً به برخی از مهمترین آنها اشاره خواهد شد.

اسلام‌شناسی (۱، ۲، ۳)، مذهب علیه مذهب، تاریخ و شناخت ادیان، تشیع علوی و تشیع صفوی، تاریخ تمدن، حسین وارث آدم، چه باید کرد، جهان بینی و ایدئولوژی، میعاد با ایراهیم، ما و اقبال، شیعه، بازگشت به خویشتن، از کجا آغاز کنیم، روشنفکر و مسئولیت او در جامعه، آری اینچنین بود برادر، برخی پیشتازان بازگشت به خویش در جهان سوم، فاطمه فاطمه است، مناسک حج، هبوط، کویر، جامعه و تاریخ و



عماد مغنیه

عماد مغنیه معروف به «حاج رضوان» در سال ۱۹۶۲ میلادی (۱۳۴۱ هجری شمسی) در روستای طیر دبا از توابع صور، در خانواده متدین و مشهور به دنیا آمد. شهید عماد مغنیه در فضایی معنوی رشد خویش را آغاز کرد و هنوز شانزده سال او تمام نشده بود که برای خدمت به آرمان مقدس فلسطین در سنگرهای مختلف از جمله فتح و امل برضد رژیم صهیونیستی به جهاد پرداخت.

با اشغال لبنان در سال ۱۳۶۱ ش (۱۹۸۲ میلادی) مغنیه با جوانان هم‌پیمان خود در مدخل ورودی بیروت در منطقه خلد با اشغالگران اسرائیلی جنگ بی‌نظیر و عظیمی کرد و از آنجا وی و یارانش به نیروهای «المخنیون» معروف شدند. شهید عماد مغنیه پس از تأسیس حزب‌الله لبنان به جمع آنان پیوست و در میان همه فعالیت‌ها، نبرد و جنگ رو در رو با اشغالگران صهیونیست را برگزید و در مدت کوتاهی او که سرشار از اخلاص، ایثار و تقوی زکاوت و شجاعت بود فرمانده لایق و شایسته‌ای شد و به مغز متفکر اطلاعاتی حزب‌الله تبدیل گردید که حضورش در هر صحنه نبرد به معنای پیروزی رزمندگان اسلام در آن صحنه بود.

در نبردهای قهرمانانه حزب‌الله با ارتش اشغالگر رژیم اسرائیل در سال ۲۰۰۰ که منجر به آزادی جنوب لبنان شد، نقش شهید حاج عماد معجزه‌آسا بود. در همین عملیات‌ها بود که برادرش به نام «جهاد مغنیه» به شهادت رسید. در جنگ تابستان ۱۳۸۵ مشهور به جنگ ۳۳ روزه اوج مردانگی، رشادت و حکمت این فرمانده عزیز اسلام برای همگان به ویژه دشمن شکست خورده آشکار شد. پس از این شکست مفتضحانه رژیم صهیونیستی راه را در عملیات تروریستی ذلیلانه بر ضد حاج عماد یافت. البته رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۹۶ طرح ترور رسمی و اعلام شده‌ای را بر ضد حاج عماد در بیروت به اجرا گذاشت که برادر وی به نام «فواد مغنیه» در آن عملیات تروریستی به شهادت رسید.

سرانجام حاج عماد مغنیه در سه شنبه ۲۳ بهمن ۱۳۸۶ (۱۲ فوریه ۲۰۰۸) و در شب شهادت حضرت رقیه علیها السلام به آرزوی دیرینه خود رسید و به برادران و همسنگران شهیدش ملحق شد.



فتحی شقاقی

دکتر فتحی شقاقی، دبیرکل جنبش جهاد اسلامی فلسطین در سال ۱۹۵۱م، در اردوگاه آوارگان فلسطینی در شهر غزه به دنیا آمد. وی پس از طی تحصیلات متوسطه به معلمی روی آورد و با اتمام دروس دانشگاهی خود در رشته پزشکی، به طبابت در یکی از بیمارستان‌های بیت المقدس پرداخت.

دکتر فتحی شقاقی در سال ۱۹۶۸م، به جنبش جهاد اسلامی فلسطین پیوست و پس از مبارزات طولانی بر ضد صهیونیست‌ها، به دبیر کلی جنبش جهاد اسلامی برگزیده شد. وی روز جهانی قدس را روز احیای اسلام و احیای جهاد ضد صهیونیستی می‌دانست و آن را گرامی می‌داشت. فلسطین از نظر دکتر فتحی شقاقی اصل و اساس کلیه مسایل جهان اسلام به شمار می‌رود. وی همیشه می‌گفت: «تا وقتی بر سه اصل متکی باشیم پیروز و موفق خواهیم شد: الف) فلسطین را بدون اسلام مطرح نکنیم؛ ب) اسلام را بدون فلسطین نخواهیم؛ ج) این دو بدون جهاد و شهادت میسر نخواهد شد.» (روزنامه رسالت، شماره ۵۹۳۷).

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران طلیعه‌ای برای خودباوری مسلمانان در

سراسر جهان به ویژه در منطقه خاورمیانه به وجود آورد. توجه منادیان وحدت مسلمین و اهتمام آنان به پیوند بیشتر گروه‌ها و ارتباط ملت‌های مسلمان با یکدیگر، دشمنان اسلام را به وحشت انداخت. دکتر شقاقی در این جهت، جزء افراد نادر یا اولین کسانی بود که دروازه ارتباط و علاقه بسیاری از مسلمانان را به جمهوری اسلامی گشود. وی غیر از مسئله فلسطین و حرکتی که در فلسطین آغاز کرد و در آن‌جا به معرفی امام خمینی ره و انتقال روحیات انقلابی ملت مسلمان ایران به مردم فلسطین پرداخت، رسالت ارتباط دیگر گروه‌های مسلمان در کشورهای دیگر با جمهوری اسلامی را هم بر عهده گرفت و بسیار تلاش کرد تا گروه‌های مسلمان دیگر را به جمهوری اسلامی نزدیک کند. رسالت دیگر وی در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران انجام گرفت؛ زمانی که بوق‌های تبلیغاتی دشمنان، آمریکا، صهیونیسم و کشورهای غربی، در حمایت از صدام به کار گرفته شده بود تا کشورها و مردم مسلمان عرب را از جمهوری اسلامی دور نگه دارند و ضمن ایجاد تفرقه، چنین قلمداد کنند که جمهوری اسلامی منافع امت عرب را به خطر انداخته است، وی در زدودن این طرز تفکر از جامعه عرب نسبت به جمهوری اسلامی نقش بسیار اساسی داشت؛ با شخصیت‌های مختلف ملاقات و آنها را توجیه می‌کرد و مواضع صحیح جمهوری اسلامی را به آنها منتقل می‌نمود.

این مبارز فلسطینی در راه آرمان ملت فلسطین تلاش فراوانی از خود نشان داد و دشمن صهیونیستی را به فکر انتقام واداشت. دکتر فتحی شقاقی سرانجام در اقدامی تروریستی در ۲۶ اکتبر ۱۹۹۵م به دست عوامل سازمان جاسوسی اسرائیل (موساد) در والتا پایتخت مالت واقع در دریای مدیترانه مورد سوء قصد واقع شد و در ۴۴ سالگی به شهادت رسید.



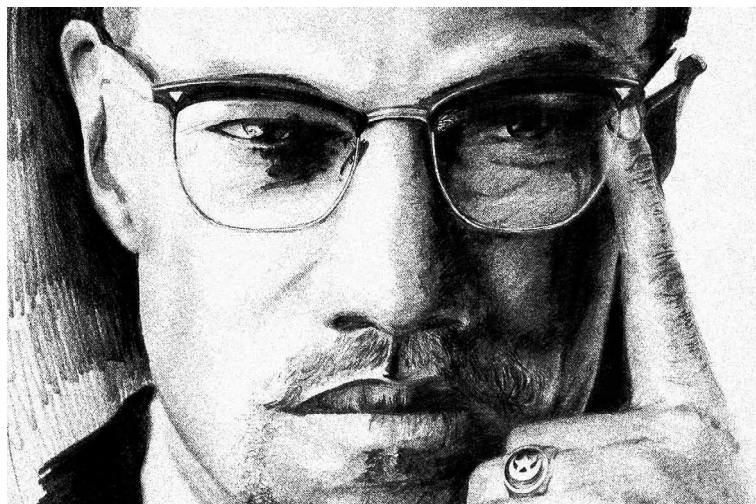
کلیم صدیقی

دکتر کلیم صدیقی، رهبر فقید پارلمان مسلمان انگلستان در سال ۱۹۳۲م به دنیا آمد. وی پس از طی تحصیلات خود، به روزنامه‌نگاری روی آورد و مدتی نیز معاونت سردبیری روزنامه معروف گاردین را برعهده داشت.

دکتر کلیم صدیقی، با دارا بودن مدرک دکترای علوم سیاسی بین‌الملل، از روشن‌فکران متعهد و فعال در انگلستان به شمار می‌رفت و سال‌ها انیستیتوی مسلمانان انگلستان را اداره می‌کرد. وی در سال ۱۹۹۱م، پارلمان مسلمانان انگلیس را به منظور هماهنگ کردن فعالیت‌های مسلمانان در این کشور پایه‌گذاری کرد که این تشکیلات در طول فعالیت خود، فعالیت‌های مؤثری را به انجام رسانده است.

صدیقی از مروّجان وحدت جهانی اسلام است. وی همراه جمعی از همفکران در مؤسسه اسلامی پژوهش و برنامه‌ریزی، فعالیت‌های مؤثری در جهت نیل به پایه‌ریزی دوباره تمدن اسلامی بر مبنای عدالت جهانی انجام می‌داد. وی تاثیر عمیقی از انقلاب اسلامی و اندیشه امام خمینی گرفته بود و در همین راستا در طول سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، چندین بار برای شرکت در کنفرانس‌های اسلامی به تهران سفر کرد.

دکتر کلیم صدیقی به عنوان یکی از شخصیت‌های بانفوذ سیاسی در انگلستان، در نهایت در حالی که برای شرکت در یک کنفرانس اسلامی در پروتوریا، مرکز آفریقای جنوبی به سر می‌برد، در بیست و یکم آوریل ۱۹۹۵م بر اثر سکته قلبی در شصت و سه سالگی درگذشت و مقام معظم رهبری نیز در پیامی ضایعه درگذشت این اندیشمند متعهد را تسلیت گفتند.



مالکوم ایکس

مالکوم ایکس با نام واقعی **lcolm ittle** در سال ۱۹۲۵ در اوماها از ایالت نبراسکا آمریکا به دنیا آمد. مالکوم از همان دوران کودکی باهوش و با پشتکار بود و در سال اول دبیرستان با معدل ممتاز فارغ التحصیل شد. وقتی در آن دوران به معلمش گفت که آرزوی وکالت را در سر می پروراند در جواب شنید: «وکالت برای تو آرزوی دست یافتنی نیست، کاکاسیاه». چندی بعد او علاقه به تحصیل را از دست داد و از مدرسه اخراج شد. مدتی در «بوستون» بود و به مشاغلی موقتی مشغول شد و سپس به نیویورک نقل مکان کرد و در محله هارلم چندین بار مرتکب اعمال خلاف شد.

او در سال ۱۹۴۲ مسئول هماهنگی چندین باند خلافکار شده بود و در سال ۱۹۴۵ به بوستون بازگشت و یک سال بعد به دست نیروهای پلیس

دستگیر و پس از محاکمه به ۱۰ سال زندان محکوم شد. در دوران زندان به یاد دوران دبیرستان مجدداً به تحصیل روی آورد. مالکوم این نقطه عطف را حاصل گفت و گویش با برادرش رجینالد که عضو سازمان اسلامی بود می‌داند.

با آشنایی بیشتر با تعالیم رهبر سازمان ملت اسلامی به نام «الیا محمد» بیش از پیش به این سازمان علاقه‌مند شد و به همین دلیل پسوند نام خانوادگی خود را از «لیتل» که نشان بردگی بود به «ایکس» به نشانه نام قبیله فراموش شده‌اش تغییر داد. دیری نپایید که مالکوم به عنوان سخنگوی سازمان ملت اسلامی منصوب شد و به دستور ریاست سازمان مأمور ساخت مساجد متعددی در ایالت‌های دیترویت، میشیگان و هارلم نیویورک شد. او در راه نشر پیام‌های سازمان ملت اسلامی از روزنامه، رادیو و تلویزیون حداکثر بهره را می‌برد و موفق شد شمار اعضای سازمان را از ۵۰۰ نفر در سال ۱۹۵۲ به ۳۰ هزار نفر در سال ۱۹۶۳ افزایش دهد.

هدف بلندی که مالکوم ایکس را در زندگی به دنبال خود می‌کشید، چیزی نبود جز مبارزه با برده‌داری نوین در آمریکا. در فوریه ۱۹۶۵ خانه او، در نیویورک بمب گذاری شد اما خوشبختانه اعضای خانواده به موقع مطلع شده و از محل گریختند. در ۲۱ فوریه همان سال سه مرد مسلح مالکوم را ۱۵ بار از فاصله نزدیک مورد اصابت گلوله قرار دادند و به کام شهادت فرستادند. همسر مالکوم، بتی شباز، پرستار بود که عضو مسلمانان آمریکا شد و سپس با مالکوم ازدواج کرد. امروزه او به نام خانم دکتر بتی شباز خوانده می‌شود که هنوز هم یکی از مبارزهای بزرگ و رهبران مسلمانان آمریکاست.



“
محمد عبده

شیخ محمد عبده در سال ۱۲۶۶ه.ق. در یکی از دهکده های مصر به نام «محلہ نصر» متولد شد. نامش محمد بود و پدرش را عبده خطاب می کردند، شغل او در ابتدا کشاورزی بود. در سن ۱۳ سالگی برای تعلیم معارف اسلامی وارد مرکز «جامع احمدی» شد و بعد به جامع الازهر رفت. شیخ محمد از شاگردان سید جمال الدین اسد آبادی بود و به توصیه سید جمال به مطالعه علوم عقلی پرداخت و وارد شغل معلمی شد و شاگردان زیادی را تربیت نمود که از جمله می توان به

محمد رشید رضا، سعد زغلول، طه حسین اشاره کرد.

عبدۀ علاوہ بر کار معلمی کار سیاسی ہم می کرد و بہ خاطر همین کار وارد حزب وطنی شد. وی همچنین بنا بہ پیشنهاد ریاض پاشا (وزیر خدیو پاشا) بہ سردبیری روزنامہ «وقایع مصریہ» منصوب شد. عبدہ در انتشار روزنامہ عروہ الوثقی با سید جمال نیز همکاری می کرد. در سال ۱۸۹۹ خدیو مصر عبدہ را بہ مقام مفتی منصوب کرد و تا پایان عمر بر این مسند باقی ماند.

عبدہ برخلاف سید جمال از مبارزات شدید سیاسی پرهیز می کرد و بیشتر بہ جریان اصلاحی توجہ داشت و اصلاح تربیتی و فرهنگی را مقدم بر ہمہ چیز می دانست و در شکل مبارزہ نیز بہ کادر سازی و تربیت نیرو معتقد بود. او اصلاح اجتماعی را در پرتو اصلاح فردی می دانست گرچہ بہ زندگی اجتماعی و احکام آن بی توجہ نبود.

شیخ محمد عبدہ مانند سید جمال بہ وحدت دنیای اسلام می اندیشید و با تعصبات فرقہ ای رابطہ ای نداشت. شرح نہج البلاغہ او گامی موثر در تقریب بین مذاہب اسلامی بود. در جای جای این کتاب می توان ارادت و علاقہ قلبی وافر شیخ عبدہ را بہ حضرت علی (ع) یافت. وی در راستای گفتگوی ادیان نیز بہ ایجاد مرکز و مجمعی با شرکت علمای ادیان اسلام و مسیح و یہود بہ نام جمعیت «التقریب بین اہل الاسلام و اہل الکتاب» پرداخت. عبدہ علی رغم مخالفت با ایدہ بستہ شدن باب اجتہاد پس از احمد بن حنبل، معتقد بہ اصل تلفیق و فقہ مقارن از مذاہب اسلامی در حل مشکلات جہان اسلام بود. محمد عبدہ در سال ۱۳۲۳ ه.ق. بہ علت بیماری سرطان در گذشت.



“ محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵ هـ ق در شهر عَیْنَه از توابع نجد دیده به جهان گشود. پدر وی، عبدالوهاب از قضات آن شهر به شمار می‌رفت. محمد، فقه حنبلی را در زادگاه خود آموخت. سپس برای تکمیل معلومات رهسپار مدینه منوره شد و در آنجا به تحصیل حدیث و فقه پرداخت. در دوران تحصیل در مدینه، گه‌گاه مطالبی بر زبانش جاری می‌شد که از عقاید خاصی حکایت داشت، چندان که اساتید وی نسبت به آینده‌اش نگران شده و می‌گفتند: اگر این فرد به تبلیغ بپردازد، گروهی را گمراه خواهد کرد. چندی بعد، محمد بن عبدالوهاب مدینه را به سوی نقاط دیگر ترک کرد و چهار سال در بصره و پنج سال در بغداد و یکسال در کردستان و دو سال در همدان اقامت گزید. اندک زمانی نیز رحل اقامت در اصفهان و قم افکند و آنگاه از طریق بصره آهنگ احساء کرد و از آنجا به «حَرِیمَله» اقامتگاه پدرش رفت. تا زمانی که پدرش در قید حیات بود وی کمتر سخن

می گفت. تنها گاه میان او و پدرش نزاعی در می گرفت. ولی پس از درگذشت پدر به سال ۱۱۵۳ ق، پرده از روی عقاید خود برداشت.

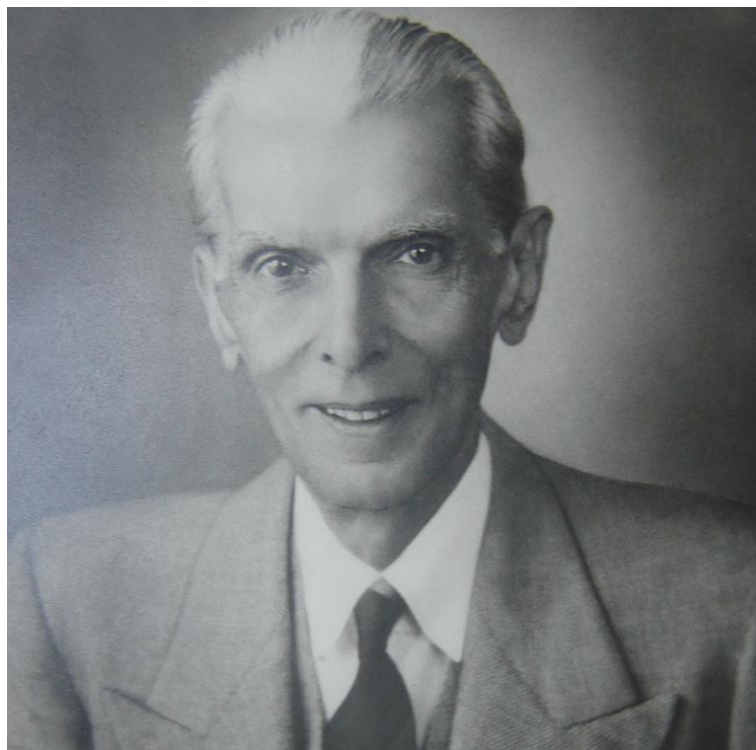
تبلیغات محمد بن عبدالوهاب در شهر حریمله افکار عمومی را برآشفته، به گونه‌ای که ناچار شد آنجا را به عزم اقامت در عیینه (زادگاهش) ترک کند. در عیینه با حاکم وقت، عثمان بن معمر، تماس گرفت و دعوت جدید خود را با او در میان نهاد و قرار شد که او با پشتیبانی حاکم، آیین خود را تبلیغ کند. ولی طولی نکشید فرمانروای احساء، شیخ سلیمان بن محمد آل حمید، که مقامی برتر از حاکم عیینه داشت، عمل عثمان را ناروا شمرد و دستور داد هرچه زودتر محمد بن عبدالوهاب را از شهر عیینه بیرون کند. بنابراین وی ناچار شد نقطه سومی را به نام درعیّه برای اقامت برگزیند که محمد بن سعود (جد آل سعود) بر آن حکومت می کرد. او دعوت خود را با حاکم درعیّه در میان نهاد و هردو پیمان بستند که رشته دعوت از آن محمد بن عبدالوهاب و زمام حکومت در دست محمد بن سعود باشد. برای استحکام این روابط، ازدواجی نیز بین دو خانواده صورت گرفت.

محمد بن عبدالوهاب تبلیغ خود را در پرتو قدرت حاکم و با مشرک و کافر خواندن سایر فرق اسلامی اعم از شیعه و سنی و با دعوت به توحید ناب آغاز کرد. به زودی هجوم به قبایل اطراف و شهرهای نزدیک شروع شد و سیل غنایم از اطراف و اکناف به شهر درعیّه که شهر فقیر و بدبختی بود، سرازیر گشت. این غنایم چیزی جز اموال مسلمانان منطقه نجد نبود که با متهم شدن به شرک و بت پرستی، اموال و ثروتشان بر سپاه محمد بن عبدالوهاب حلال شده بود. وهابیون در

سال ۱۲۱۶ ق به شهر کربلا هجوم بردند و با قتل عام مردم، این شهر را با خاک یکسان کردند. وهابیون نه تنها به شیعیان بلکه به اهل سنت نیز رحم نکردند و در سال ۱۲۱۷ ق با حمله به طائف و کشتار و قتل و غارت این شهر را نیز فتح کردند.

از نظر محمد بن عبد الوهاب ضعف مسلمانان و سقوط عظمت ایشان سببی جز فسائی عقیده ندارد. اما وی در این راه، به تمدن جدید و موقعیت مسلمانان و شرایط و احوال حاکم بر آن دو توجهی نداشت و از اصلاح مادی بی خبر بود و یا نسبت به آن بی‌اعتنایی می‌کرد. لذا با همه مذاهب اسلامی (به جز حنبلی) در افتاد.

نهضت وهابیّه، هرچند در آغاز به نام اصلاح و پیراستن اسلام از بدعت گمراهان و بازگردانیدن آن به شیوه «سلف صالح» آغاز شد، اما در عمل خود به صورت یکی از موانع رشد و پویایی و پیشرفت اندیشه مسلمانان درآمد، چنانکه پیروان این نهضت تا این اواخر در شمار بی‌خبرترین و وامانده‌ترین ملت‌های مسلمان بودند.



“
محمد علی جناح

محمد علی جناح، در ۲۵ دسامبر سال ۱۸۷۶م در کراچی پاکستان به دنیا آمد و پس از طی تحصیلات خود به وکالت دادگستری مشغول گردید. جناح در سال ۱۹۱۰م، به ریاست دیوان قانون اساسی حکومت انگلستان و هند منصوب گردید.

وی در ابتدا خواهان وحدت هندوها و مسلمانان بود. در مارس ۱۹۲۷ جناح توانست طرحهای مسلمانان دهلی را تدوین کند اما در

طرح مربوط به قانون اساسی حق رأی دادن از مسلمانان گرفته شد و کارهای جناح بی نتیجه ماند. در سال ۱۹۲۹ محمد علی جناح طرح معروفی را در ۱۴ ماده تنظیم کرد و به کنگره فرستاد، اما کنگره ملی هند به این طرح توجهی نکرد.

گاندی و جناح تا سال ۱۹۴۰م در مبارزات خود علیه انگلیسی‌ها وحدت‌نظر داشتند، ولی از این تاریخ به بعد، علائم جدایی و اختلاف نظر بین آنها آشکار شد و محمد علی جناح نغمه تشکیل یک کشور مستقل در بخش مسلمان‌نشین شبه‌قاره هند را سرایید. وی می‌خواست به ستم دیرینه هندوها علیه مسلمانان پایان دهد. به عقیده رهبران حزب کنگره، انگلیسی‌ها هم این فکر را برای ایجاد اختلاف بین رهبران استقلال هند و بهره‌برداری بعدی از آن تقویت می‌نمودند. با این حال، جناح در سال ۱۹۴۶م پس از پیروزی در انتخابات پارلمانی، کنگره هند را به تصویب طرح جدایی پاکستان از هند مجبور ساخت. در سال ۱۹۴۶ کشتار فجیعی بین مسلمانان و هندوها در گرفت و نهایتاً گاندی برای جلوگیری از خونریزی با طرح استقلال پاکستان موافقت کرد و سرانجام این امر در اوت ۱۹۴۷م تحقق یافت و جناح فرماندار کل کشور پاکستان گردید. محمد علی جناح سرانجام یک سال پس از استقلال پاکستان، در یازدهم سپتامبر ۱۹۴۸م در ۷۲ سالگی درگذشت. جناح همواره مسلمانان را به سوی وحدت و تشکیل امت اسلامی فرا می‌خواند و می‌گفت: «وظیفه ماست که به برادران مسلمانمان در هر جای دنیا که هستند کمک کنیم، از چین تا پرو، چرا که اسلام به ما توصیه می‌کند تا وظیفه خود را برای نجات برادران مسلمان خود ادا نمائیم.»



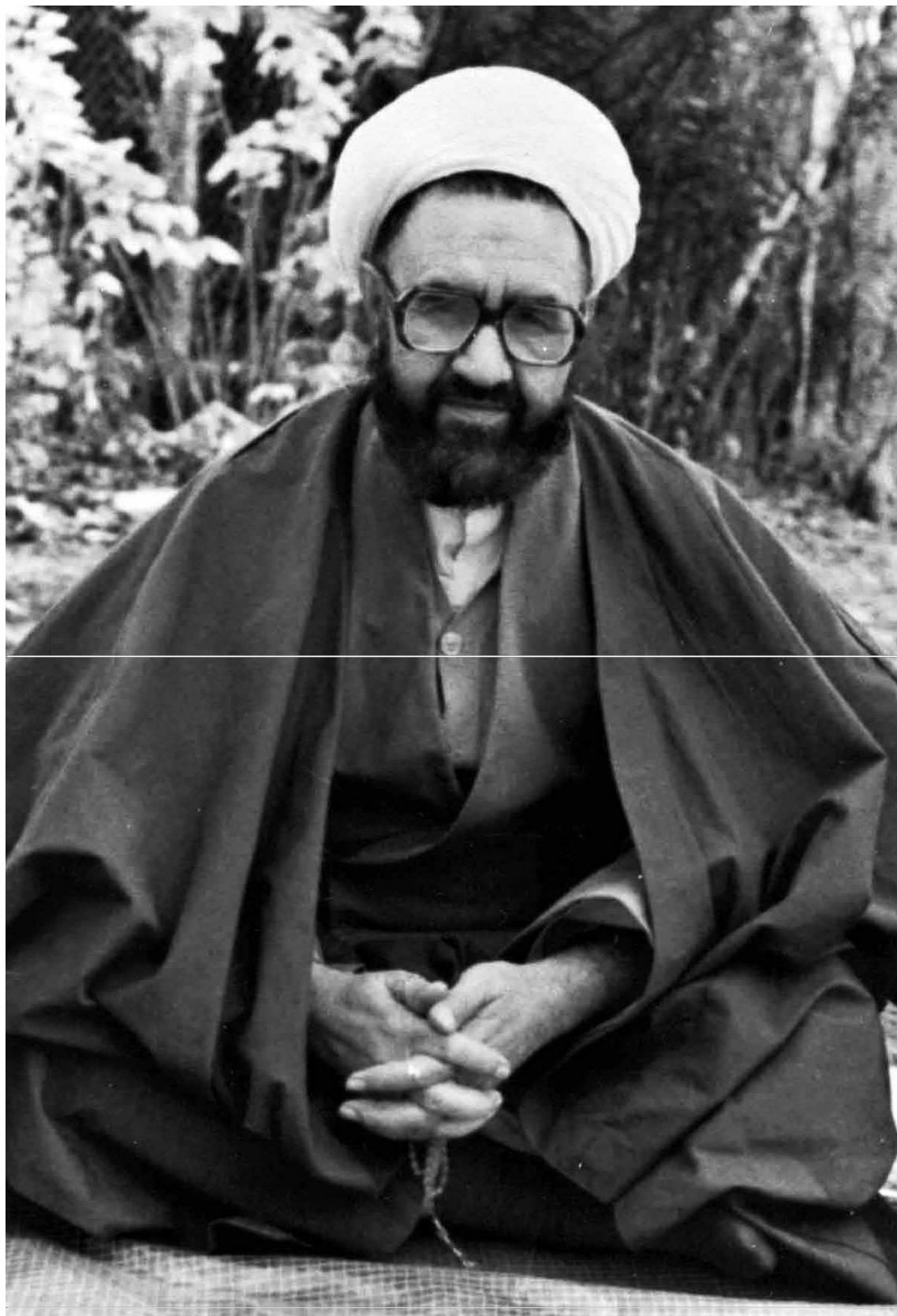
علامه محمد حسین فضل الله

سید محمد حسین فضل الله در سال ۱۳۵۴ قمری (۱۹۳۵م) در نجف اشرف در یک خانواده روحانی لبنانی دیده به جهان گشود. وی در سن نه سالگی تحصیلات حوزوی اش را آغاز کرد. در سال ۱۹۶۶ م جمعی از موسسان انجمن مذهبی «اسره التاخی» منطقه نبعه در حاشیه شرقی بیروت از فضل الله دعوت کردند تا در آن منطقه اقامت گیرند. وی این دعوت را پذیرفت و در همین سال به قصد اقامت دائم به وطن اصلی خویش بازگشت.

وی پس از بازگشت به لبنان در سال ۱۹۶۶ م فعالیت‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی گسترده‌ای را در لبنان به راه انداخت که امروزه پس از سال‌ها از آغاز این فعالیت‌ها کارنامه پرباری از آن در ابعاد مختلف مشهود است. وی با برگزاری جلسات تفسیر و وعظ دینی و اخلاقی و برنامه‌های پاسخ به پرسش‌ها توانست تحول عظیمی در چندین نسل پدید آورد و چنان که خود می‌گوید: افتخار تربیت غالب نیروهای مبارز و فعالان مذهبی شیعه را از آن خود نماید.

تأسیس حوزه علوم دینی به نام «المعهد الشرعی الاسلامی» به هدف پرورش طلاب علوم دینی بخش دیگری از فعالیت‌های فرهنگی و علمی سید محمد حسین فضل‌الله است. بسیاری از شخصیت‌های جنبش مقاومت اسلامی لبنان تربیت شده این مدرسه هستند. شهید شیخ راغب حرب از نخستین طلاب این مدرسه بود. وی علاوه بر «المعهد الشرعی» که در شهر بیروت واقع است، حوزه علمیه ویژه زنان را نیز در بیروت و حوزه‌ای نیز در صور و حوزه المرتضی در دمشق (سیده زینب) را تأسیس کرده است.

گذشته از فعالیت‌های علمی و فرهنگی و سیاسی که فضل‌الله در لبنان و سوریه داشته است. شعله ور شدن آتش جنگ‌های داخلی و تجاوزات صهیونیست‌ها، گذشته از خسارت‌های جانی و مالی، مشکلات اجتماعی فراوانی را در پی داشت که مهم‌ترین آن سرنوشت مبهم یتیمان و فرزندان شهدا و فقرا و معلولان بود. از همین رو فعالیت‌های اجتماعی ایشان چندان گسترده بود که کمتر منطقه‌ای از کشور لبنان را می‌توان یافت که اثر فعالیت اجتماعی ایشان در آن مشهود نباشد. علامه فضل‌الله یکشنبه ۱۳ تیر ماه ۱۳۸۹ در سن ۷۵ سالگی در بیروت در گذشت.





استاد شهید مرتضی مطهری

مرتضی مطهری در ۱۳ بهمن ۱۲۹۸ ش. در فریمان واقع در ۷۵ کیلومتری مشهد در یک خانواده ی اصیل روحانی چشم به جهان گشود. ایشان پس از طی دوران طفولیت به مکتب خانه رفته و به فراگیری دروس ابتدایی پرداخت و در سن دوازده سالگی عازم حوزه ی علمیه ی مشهد شد تا به تحصیل مقدمات علوم اسلامی بپردازد. در سال ۱۳۱۶ علی رغم مبارزه ی شدید رضاخان با روحانیت و علی رغم مخالفت دوستان و نزدیکان، برای تکمیل تحصیلات خود عازم حوزه ی علمیه ی قم شد و در آنجا به مدت پانزده سال به تحصیل علوم مختلف اسلامی پرداخت. شهید مطهری در دوره ی اقامت خود در قم از محضر بزرگانی همچون آیت الله بروجردی، امام خمینی ره، علامه ی طباطبائی، بهره گرفتند. ایشان در سال ۱۳۳۱ به تهران مهاجرت کردند و به تدریس در مدرسه

ی مروی، تألیف و سخنرانی‌های تحقیقی پرداختند. در سال ۱۳۳۴ اولین جلسه‌ی تفسیر انجمن اسلامی دانشجویان توسط استاد مطهری تشکیل گردید. در همان سال تدریس خود در دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران را آغاز کرد. در سال ۱۳۴۶ به کمک چند تن از دوستان اقدام به تأسیس حسینیه‌ی ارشاد نمود؛ اما در سال ۱۳۴۹ علی‌رغم زحمات زیادی که برای آن موسسه کشیده بود از عضویت در هیئت مدیره‌ی آن موسسه استعفا داد و آن را ترک گفت. استاد مطهری از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۱ برنامه‌های تبلیغی مسجدالجواد را زیر نظر داشت و غالباً خود سخنران اصلی بود تا این‌که آن مسجد و به دنبال آن حسینیه‌ی ارشاد تعطیل گردید و بار دیگر دستگیر و مدتی در بازداشت قرار گرفت. پس از آن استاد مطهری سخنرانی‌های خود را در مسجد جاوید و مسجد ارک و غیره ایراد می‌کرد. بعد از مدتی مسجد جاوید نیز تعطیل گردید. ایشان در حدود سال ۱۳۵۳ ممنوع‌المنبر گردید و این ممنوعیت تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت. استاد مطهری علاوه بر فعالیت در عرصه‌ی علم و اندیشه، به صورت جدی در عرصه‌ی عملی سیاست نیز حضور داشت.

ایشان از ابتدای نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه‌الله در صحنه حضور داشته و هماهنگ با امام خمینی رحمه‌الله به ایفای نقش می‌پرداخت. ایشان پیروزی انقلاب اسلامی، از سوی امام به عنوان یکی از اعضای شورای انقلاب اسلامی معرفی شوند. مهمترین خدمات استاد مطهری در طول حیات پر برکتش ارائه‌ی ایدئولوژی اصیل اسلامی از طریق درس و سخنرانی و تألیف کتاب است. این امر خصوصاً در سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ به خاطر افزایش تبلیغات گروه‌های چپ و پدید آمدن گروه‌های

مسلمان چپ‌زده و ظهور پدیده‌ی التقاط به اوج خود می‌رسد. در این سال‌ها استاد شهید به توصیه‌ی حضرت امام مبنی بر تدریس در حوزه‌ی علمیه‌ی قم هفته‌ای دو روز به قم عزیمت نموده و درس‌های مهمی را همچون «شناخت»، «اصل غائیّت»، «فلسفه‌ی هگل»، «معارف قرآن»، «مارکس و مارکسیسم»، «منظومه»، «نجات» و «اسفار» تدریس می‌کردند و همزمان در تهران نیز درس‌هایی در منزل و غیره تدریس می‌کرد. آثار منتشر شده استاد بیش از ۵۰ کتاب است. سرانجام به علت فعالیت‌های فکری و سیاسی متنوعی که ایشان داشت و بدین وسیله عرصه را بر خیلی از اندیشه‌های التقاطی تنگ کرده بود در اردیبهشت ۱۳۵۸ به دست گروه فرقان به درجه شهادت رسید.



مصطفی مازح

مصطفی مازح در ۲ آوریل ۱۹۶۸ در شهر کوناکری، پایتخت آفریقای جنوبی متولد شد. خانواده وی به علت فقر شدید مجبور به مهاجرت به کشور آفریقایی ساحل عاج شدند. وی در سال ۱۳۶۲ ش به لبنان سفر کرد و بعدها دختری از جبل عامل را به عقد خود درآورد.

مصطفی در ۱۴ مرداد ۱۳۶۸ پس از صدور حکم تاریخی حضرت امام خمینی ره در خصوص ارتداد و وجوب قتل سلمان رشدی، این نویسنده مزدور، شخصاً کمر به اجرای آن بسته و پس از تهیه مقدمات لازم برای انجام این وظیفه شرعی با همسر و خانواده و وابستگان خویش وداع و به لندن مهاجرت می‌کند. تشابه ظاهری این شهید عزیز به غربی‌ها و تسلط کامل به زبان انگلیسی دو عامل اصلی فریب خوردن دستگاه امنیتی انگلیسی می‌شود. در حالی که رشدی در طبقه سوم ساختمان بوده مصطفی در طبقه دوم اتاقی اجاره می‌کند و آماده انجام عملیات می‌شود. وی مقدار زیادی خمیر انفجاری ۴ به خود بسته و روی آن‌ها لباس معمولی خود را بر تن می‌کند و به سمت طبقه بالا می‌رود. اما گرمای موجود در ساختمان و حرارت ناشی از پوشش و تحرک زیاد مصطفی موجب انفجار زودتر از موعد مواد منفجره پیش از رسیدن به رشدی مرتد می‌شود.

بقایای پیکر شهید مصطفی مازح هشت ماه در انگلستان باقی ماند و دولت انگلیس از بازگرداندن آن سر باز می‌زد. سرانجام این پیکر به جنوب لبنان منتقل گشت و در ۱۳۶۹ ش در یکی از روستاهای جنوب لبنان دفن شد.



آتاتورک

مصطفی کمال پاشا معروف به آتاتورک به معنی پدر ترک‌ها در ۳۰ ژانویه سال ۱۸۸۱م به دنیا آمد. آتاتورک پس از جنگ جهانی اول در رأس افسران جوان ناسیونالیست، طی کودتایی امپراتوری عثمانی را منحل کرد و با تشکیل دولت موقت انقلابی در آنکارا، جمهوری ترکیه را بنا نهاد. مصطفی کمال سپس، سلطنت و خلافت را در امپراتوری عثمانی که جز سرزمین کنونی ترکیه چیزی از آن باقی نمانده بود، لغو کرد و در سال ۱۹۲۳م به عنوان اولین رئیس‌جمهور ترکیه انتخاب شد. سیاست کلی داخلی و خارجی حکومت آتاتورک عبارت بود از جدایی دین از سیاست، تأسیس حکومت لائیک در ترکیه، ایجاد نظام حقوقی و قضایی اروپایی در این کشور، اتخاذ سیاست بی‌طرفی در مناسبات بین‌المللی ترکیه به منظور حفظ استقلال کشور، پایه‌ریزی صنایع جدید مطابق الگوهای غربی، ترویج فرهنگ اروپایی و اتکا بر ناسیونالیسم و ملی‌گرایی ترکی. آتاتورک در چارچوب سیاست اسلام‌زدایی خود که انگلیسی‌ها به وی دیکته کرده بودند، پس از الغاء خلافت، وزارت

شریعت و امور خیریه و دادگاه‌های مذهبی را منحل نمود. تعطیلی و تسمخر زیارتگاه‌ها و اماکن مذهبی، قرار دادن اذان ترکی به جای عربی، منع استفاده از نام‌های خانوادگی عربی، تغییر نام اسلامبول به استانبول، قرار دادن روز یکشنبه به عنوان روز تعطیل، ممنوعیت هر گونه حرکت مذهبی، ممنوعیت استفاده زنان از حجاب اسلامی، استفاده از تقویم میلادی به جای تقویم قمری، کنار نهادن دین رسمی اسلام و تعیین حکومت سکولار، جای‌گزینی الفبای لاتین به جای الفبای ترکی و نمونه‌های فراوان دیگر، از جمله اقدامات دین ستیز این عنصر خودباخته غرب می‌باشد. در همین راستا بود که رضا خان پهلوی پس از سفر به ترکیه و دیدار با آتاتورک، سیاست‌های سکولاریستی وی را در ایران به مرحله اجرا گذاشت.

حکومت آتاتورک مبتنی بر یک نظام تک حزبی و دیکتاتوری بود. او از ابتدای حکومت خود به اجرای برنامه‌های وسیعی برای اروپایی کردن ترکیه همت گماشت و در راستای تحقق این هدف، قانون مدنی سوئیس، قانون جزای ایتالیا و قانون تجارت آلمان را در کشور رواج داد. جمهوری ترکیه در مدت کوتاهی به دیکتاتوری کامل مبدل شد. کلیه امور مملکت با صدور فرمان از سوی آتاتورک انجام می‌گرفت و در برابر خواست او، مجلس و پارلمان اجازه هیچ گونه اعتراض و مخالفتی نداشتند. با این حال آتاتورک سعی می‌کرد در سیاست خارجی، خود را فردی صلح‌جو نشان دهد و به همین سبب، قراردادهای پیمان‌های دوستی متعددی را با کشورهای جهان به امضا رسانید. آتاتورک چهار بار به ریاست جمهوری ترکیه انتخاب شد و سرانجام پس از پانزده سال زمام‌داری، در دهم نوامبر ۱۹۳۸م در ۵۷ سالگی درگذشت.



میرزای شیرازی اول

ابو محمد، محمد حسن بن محمود بن اسماعیل حسینی شیرازی معروف به میرزای مجدد، معزالدین و میرزای بزرگ شیرازی، مرجع تقلید شیعیان زمان خود و فقیه امامی بود که در ۱۵ جمادی الاولی سال ۱۲۳۰ ق در شیراز متولد گردید.

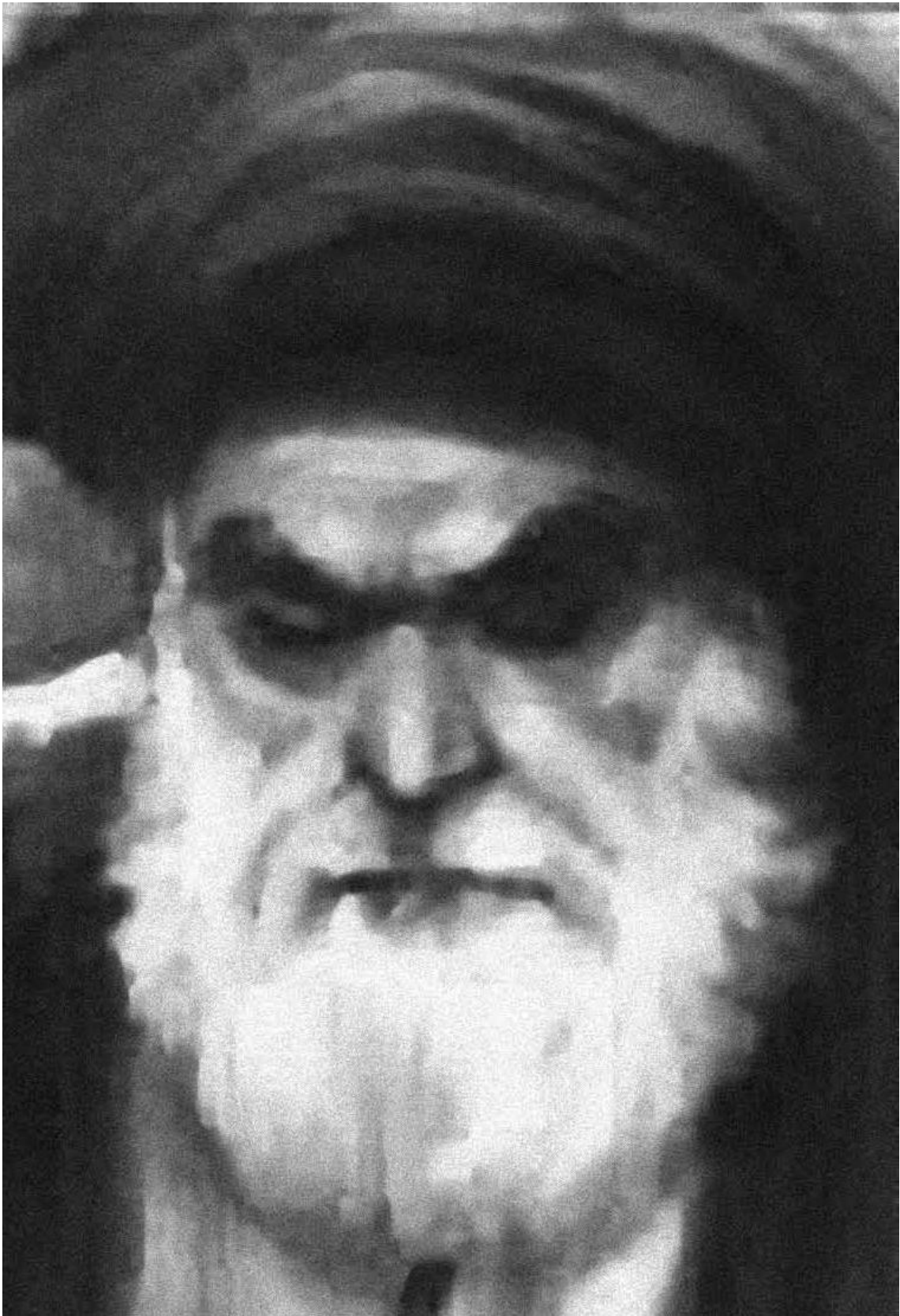
وی قبل از ۲۰ سالگی، صاحب اجازه از سید محقق میرسید حسن بیدآبادی شد و در اصفهان به تحصیل پرداخت. میرزای شیرازی پس از شیخ مرتضی انصاری، مرجع عالم اسلام گردید و در حدود سی سال این سمت را به عهده داشت. شاگردان زیادی در مکتب میرزا کسب علم کرده‌اند که از آن میان حضرات آیات عظام: علامه

سید محمد کاظم یزدی، آخوند خراسانی، شیخ فضل الله نوری، میرزا حسین نوری، سید حسین صدر، ابراهیم دامغانی، سید اسماعیل شیرازی و شریف جواهری را می توان نام برد.

از کارهای بزرگ میرزای شیرازی، صدور فتوای تاریخی تحریم تنباکو در زمان ناصرالدین شاه قاجار به عنوان اولین مقاومت منفی مردمی در ایران علیه پیگانگان بود.

پس از اعطای امتیاز انحصار توتون و تنباکو به کمپانی رژی در چهار شهر ایران، مردم به پیشتازی چهار نفر از شاگردان میرزای شیرازی دست به اعتراضات گسترده ای زدند. در تهران شیخ فضل الله نوری، در اصفهان آقانجفی اصفهانی، در شیراز سید علی اکبر فال اسیری و در تبریز میرزا جواد مجتهد تبریزی از رهبران این جریان بودند. حکم تاریخی او در معاهده انحصار تنباکو در زمان ناصرالدین شاه چنان مردم را به صحنه کشاند که شاه قاجار، مجبور به فسخ قرارداد تنباکو گردید. با صدور این حکم، مردم مبارزه سیاسی علیه قرارداد استعماری مذکور را یک وظیفه شرعی دانسته و به مخالفت شدید پرداختند. به طوری که ناصرالدین شاه مجبور شد با پرداخت غرامت، این قرارداد ننگین را فسخ کند. سرانجام حکم تاریخی تحریم از سوی میرزای شیرازی از سامرا صادر شد. امام خمینی از این اقدام این گونه تعبیر کرده است: «همان نصف سطر میرزای شیرازی رضوان الله تعالی علیه، مملکت ما را از توی حلقوم خارجی ها بیرون کشید.»

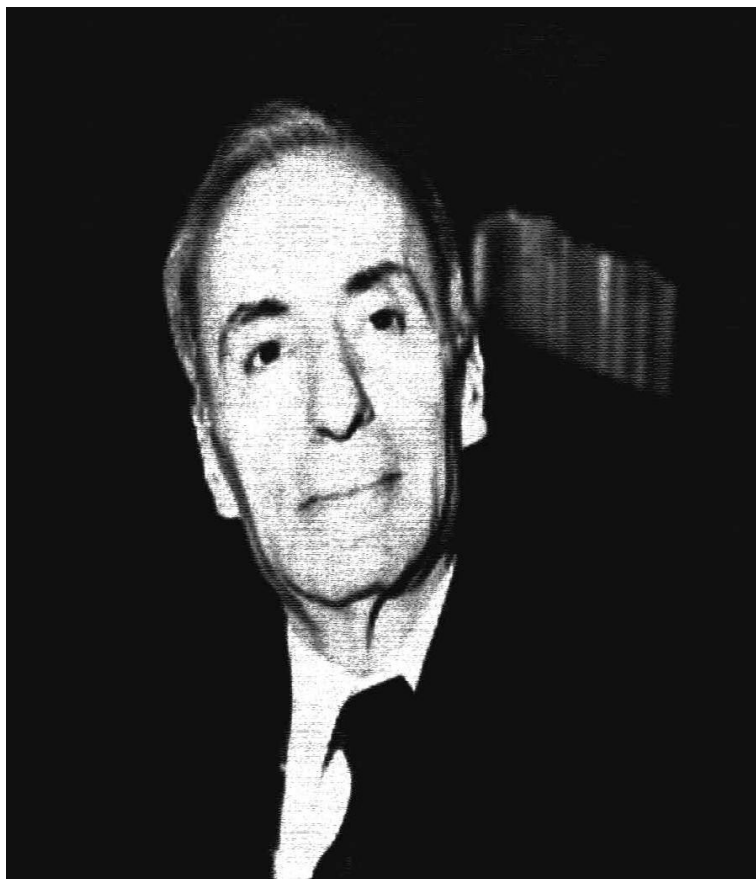
میرزا در سال ۱۳۱۲ ق (۱۲۷۴ ش) در ۸۲ سالگی در سامرا فوت نمود و در نجف اشرف به خاک سپرده شد.



میرزای شیرازی دوم

آیت‌الله میرزا محمدتقی گلشن حائری شیرازی در حدود سال ۱۲۵۸ ش در شیراز و در خاندانی صالح به دنیا آمد. او پس از طی دوران کودکی، به همراه پدر راهی کربلا شد و پس از اتمام مقدمات و سطوح، در درس میرزای بزرگ شیرازی در سامرا، شرکت کرد. پس از رحلت میرزای بزرگ شیرازی، جمع زیادی از شاگردان وی، جذب حوزه درسی آیت‌الله محمدتقی شیرازی گردیدند و در همین ایام بود که به میرزای دوم شهرت یافت. در این میان شاگردان فاضلی پرورش یافتند که حضرات آیات شیخ عبدالکریم حائری یزدی، شیخ آقابزرگ تهرانی، سیدجمال الدین گلپایگانی، سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، محمدعلی شاه آبادی از آن جمله‌اند.

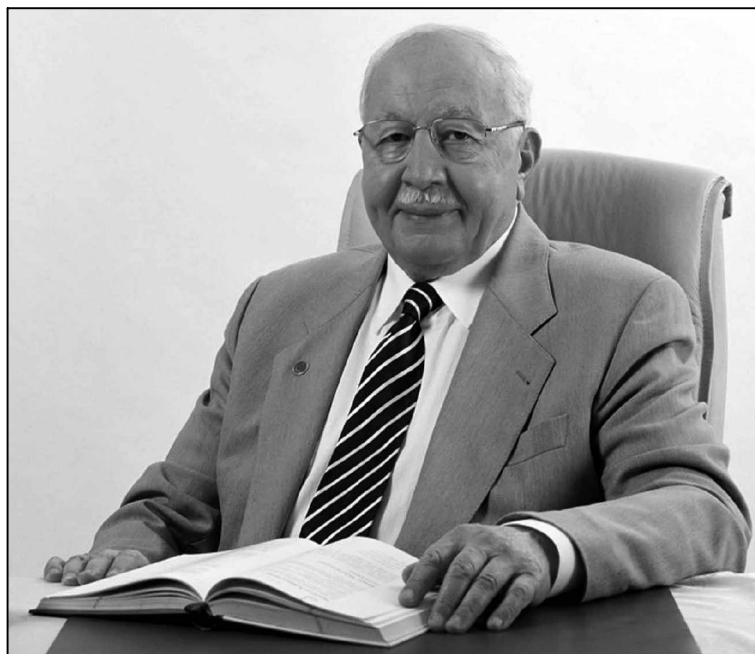
اواخر عمر میرزای دوم، با اشغال عراق توسط استعمارگران انگلیسی مواجه گردید. همزمان با تجاوز انگلیسی‌ها به جنوب عراق، میرزای شیرازی با فتوای معروف خود، «فتوای دفاعیه» همگان را به قیام علیه نیروهای انگلیسی دعوت کرد و انقلاب معروف به ۱۹۲۰ در عراق شکل گرفت. پس از مدتی، انگلیس می‌خواست فردی مسیحی را بر عراق حاکم سازد که این امر با مخالفت میرزای شیرازی دوم و علمای دیگر قرار گرفت. میرزا، به خوبی احساس می‌کرد که هدف دولت انگلیس از درخواست پذیرش نماینده دولت بریتانیا به عنوان رئیس حکومت عراق تسلط بر کشورهای اسلامی است. صدور فتوای میرزا دولت انگلیس را به عقب‌نشینی از مواضع خود وادار نمود. گویند که میرزا با دسیسه یکی از عمال انگلیسی‌ها مسموم شد و در ششم شهریور ۱۲۹۹ ش برابر با سیزدهم ذی‌حجه ۱۳۳۸ ق در ۶۸ سالگی به لقاءالله پیوست و در صحن مطهر امام حسین (علیه السلام) به خاک سپرده شد.



میشل عفلق، بنیان‌گذار حزب بعث در ۱۹ ژانویه ۱۹۱۰ میلادی در دمشق و در یک خانواده مسیحی به دنیا آمد. وی در ۱۸ سالگی برای ادامه تحصیل عازم فرانسه شد و از دانشگاه سوربن این کشور فارغ التحصیل گردید. عفلق در سال ۱۹۳۳ م به همراه یکی از دوستانش هسته اولیه یک سازمان سیاسی مخفی را با هدف اتحاد همه احزاب

و تشکیلات سیاسی موجود در کشورهای عربی را بنیان نهاد. آنان با این هدف، در سال ۱۹۴۱م سازمان الاحیاء العربی را بنیان‌گذاری کردند و سپس روزنامه البعث را که ارگان این حزب بود، تأسیس کردند. عفلق نیز در اولین کنگره عمومی حزب بعث در سال ۱۹۴۷ به دبیر کلی این حزب انتخاب شد و با حمایت از طرح وحدت سیاسی سوریه و مصر، به عنوان یک چهره برجسته سیاسی مطرح گردید. در سوریه یگان‌هایی از ارتش به فرماندهی افسران بعثی در ۸ مارس ۱۹۶۳ دست به کودتا زده و ضمن سرنگونی دولت، حاکمیت را به طور یکپارچه در اختیار گرفتند. کودتاگران که نیروهای برگزیده‌ای از تفکرات اجتماعی حزب بعث بودند در ۲۴ مارس همان سال قدرت قانون‌گذاری و اجرایی را به «شورای میهنی رهبری انقلاب» سپردند. حاکمیت حزب بعث در سوریه پس از گذشت بیش از چهار دهه، همچنان ادامه دارد.

عفلق طی سفری به بغداد، حمایت خود را از کودتای عبدالکریم قاسم در براندازی حکومت سلطنتی اعلام نمود و جای پایی نیز در عراق برای خود باز کرد. عفلق طی زمینه‌سازی سیاسی جهت کودتای آرام احمد حسن البکر در سال ۱۹۶۸، از دمشق به بغداد آمد و از آن تاریخ تا زمان مرگ خود به عنوان مغز متفکر حزب بعث عراق باقی ماند. میشل عفلق مدافع سرسخت اندیشه پان عربیسم و ناسیونالیسم عربی بود و اندیشه سلطه بر کل جهان عرب که توسط حکومت‌های بعثی عراق ابراز شد از خمیرمایه‌های ذهنی میشل عفلق نشأت می‌گرفت. میشل عفلق سرانجام در ۲۴ ژوئن ۱۹۸۹م در ۷۹ سالگی بر اثر بیماری در پاریس جان سپرد.



نجم الدین اربکان

نجم الدین اربکان (ecmettin rb k n) در سال ۱۹۲۶ در شهر سینوپ در نزدیکی سواحل دریای سیاه در ترکیه به دنیا آمد وی پس از پایان دوره دبیرستان به استانبول نقل مکان کرد و در سال ۱۹۴۸ با مدرک مهندسی مکانیک از دانشگاه فنی استانبول فارغ التحصیل شد. اربکان برای ادامه تحصیل به آلمان رفت و از دانشگاه شهر آخن مدرک دکترای خود را اخذ کرد. وی پس از مراجعت به زادگاهش، ترکیه، مشغول تدریس در دانشگاه شد و چندی بعد به کار در صنعت

مشغول شد و بعد به سیاست رو آورد. اربکان در سال ۱۹۶۹ به عنوان معاون سیاسی شهر قونیه فعالیت خود در حوزه سیاست را آغاز کرد.

نجم الدین اربکان در ماه فوریه ۱۹۹۸ با انحلال حزب رفاه به مدت پنج سال از فعالیت سیاسی منع شد و در ۱۱ ماه می ۲۰۰۳ به رهبری حزب سعادت انتخاب شد. وی یک بار در سال ۱۹۹۴ در خلال برنامه تبلیغاتی انتخابات محلی به دلیل سخنرانی خود و انتقاد از رژیم لائیک ترکیه به یک سال حبس محکوم شد. بعد کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ نیز مدتی تحت نظر نظامیان بود و بعد از دستگیری در ۱۵ اکتبر همان سال، در ۲۴ ژوئیه ۱۹۸۱ آزاد شد. اربکان بر اساس مفاد قانون اساسی تهیه شده توسط نظامیان کودتاگر در سال ۱۹۸۲ نیز به مدت ده سال از هرگونه فعالیت سیاسی منع شد.

اربکان یکی از نخست وزیران اسلامگرای ترکیه بود که از سال ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۷ در این پست خدمت کرد و بعد از یک سال خدمت با فشار ارتش ترکیه که تحمل رویکرد اسلامگرایانه اربکان را نداشت استعفا کرد.

رجب طیب اردوغان نخست وزیر ترکیه از شاگردان اربکان به شمار می رفت، ولی بعدها از وی جدا شده و حزب عدالت و توسعه را تاسیس کرد. اربکان پس از روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه، رجب طیب اردوغان و هم حزبی هایش را شاگردان رفوزه شده اسلام گرایی در ترکیه خطاب می کرد. نجم الدین اربکان فوریه سال ۲۰۱۱ در سن ۸۵ سالگی از دنیا رفت. رجب طیب اردوغان به مناسب درگذشت اربکان با صدور بیانیه ای تصریح کرد که عرصه سیاست ترکیه فردی ممتاز را از دست داد، فردی که عمر خود را وقف یادگرفتن و یاد دادن کرده بود.



یاسر عرفات

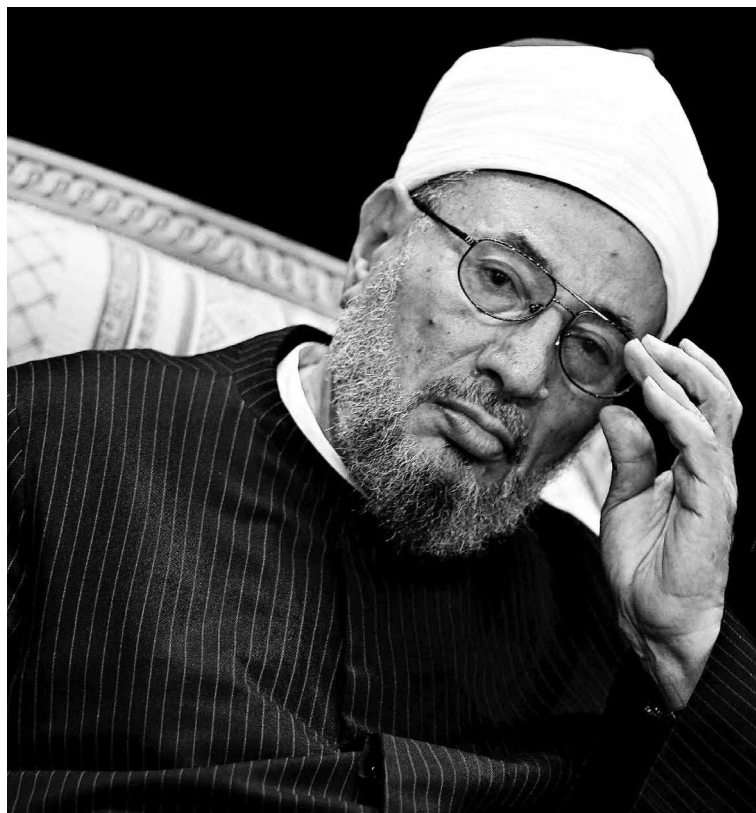
محمد یاسر عبدالرحمن عبدالرؤف القدوه الحسینی معروف به یاسر عرفات در ۴ اوت ۱۹۲۹ در قاهره مصر به دنیا آمد. پدرش یک بازرگان فلسطینی بود که در جریان نخستین جنگ اعراب با اسرائیل در سال ۱۹۴۸ م کشته شد. یاسر عرفات پس از طی تحصیلات خود، سعی در ایجاد هماهنگی میان دانشجویان فلسطینی علیه رژیم صهیونیستی نمود و در این راستا جنبش فتح برای آزادی فلسطین را تأسیس کرد. عرفات پس از چندی ریاست کمیته اجرایی سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) را بر عهده گرفت و در طول سال‌های بعد به عنوان نماینده ملت فلسطین شهرت یافت و با همین عنوان در سازمان ملل و کشورهای جهان حضور پیدا کرد.

۶ روز پس از انقلاب اسلامی ایران، یاسر عرفات اولین مهمان خارجی ایران بود. هواپیمای او با وجود تعطیلی فرودگاه مهرآباد بر زمین نشست

و به محض ورود در پاسخ به دلیل اطلاع ندادن سفرش گفت: «آدم برای رفتن به خانه‌اش اجازه نمی‌گیرد، من هم اجازه نگرفتم.» ابوعمار سپس به مدرسه علوی رفت و با امام خمینی (ره) دیدار کرد. او سپس به بهشت زهرا رفت و در سخنرانی‌اش گفت: «به موشه دایان گفتم آمریکا مال تو، من به ایران تکیه می‌کنم.» او یک هفته در ایران ماند و به مشهد و خوزستان هم سفر کرد.

با آغاز انتفاضه فلسطین در سال ۱۹۸۷م، یاسر عرفات ضمن تأیید این قیام و بهره‌برداری سیاسی از آن، در نیمه نوامبر ۱۹۸۸م تشکیل دولت فلسطین را اعلام نمود و سپس موجودیت و تشکیل دو دولت یهودی و فلسطینی در کنار یکدیگر را پذیرفت. عرفات با اتخاذ این شیوه بر این باور بود که می‌توان از راه مبارزه سیاسی به راه حل مناسب جهت استیفای حقوق فلسطینیان دست یافت. از این زمان، مذاکرات ساف با رژیم صهیونیستی آغاز شد و ابتدا در چارچوب کنفرانس صلح مادرید در سال ۱۹۹۱م و سه سال پس از آن با امضای پیمان اسلو گفت‌وگوها ادامه یافت و به تشکیل حکومت خودگردان در کرانه باختری رود اردن و نوار غزه انجامید.

عرفات که حدود چهل سال داعیه رهبری مردم فلسطین را داشت در کارنامه خود از جنگ چریکی و مبارزه طولانی با رژیم اشغال‌گر قدس تا سازش و تسلیم در برابر این رژیم را ثبت نمود. اما در اواخر عمر به نوعی در حاشیه قرار گرفته بود و گاهی نیز از وی به عنوان مانعی در جهت تسلیم کامل فلسطینیان یاد می‌شد. عرفات سرانجام پس از یک دوره بیماری در ۱۰ نوامبر ۲۰۰۴م در ۷۵ سالگی در گذشت و در رام‌الله مدفون گردید.



یوسف قرضاوی

قرضاوی در ۱۹۲۶/۹/۹ میلادی در مصر متولد شد و حفظ قرآن را تا ۱۰ سالگی تمام کرد. سپس وارد دانشگاه الازهر شد و در سال ۱۹۵۳ مدرک عالی دانشکده اصول دین و در ۱۹۵۴ مجوز تدریس در این دانشگاه را دریافت کرد. در سال ۱۹۶۰ مدرک کارشناسی ارشد مطالعات عالی علوم قرآن و سنت و در سال ۱۹۷۳ مدرک دکتری را با

رتبه عالی از دانشکده اصول دین دریافت کرد. او یکی از اصلی‌ترین تئوریسین‌های جریان موسوم به الوسطیة و از تربیت‌شده‌های مدرسه حسن البنا و اخوان المسلمین است. شهرت او به خاطر کتاب‌ها، برنامه‌های دینی تلویزیونی و موضع‌گیری علیه برخی از حکام عرب و سران کشورهای غربی است.

قرضاوی خود را یک سلفی متجدد (نوسلفی) معرفی می‌کند. در نگاه قرضاوی، مهمترین ضرورت زندگی بشر، یافتن جایگاه درخور خویش به عنوان جانشین شایسته خداوند است و از این رو میان زندگی و شریعت اسلامی رابطه‌ای استوار وجود دارد که جدا کردن شریعت از زندگی روزمره، عملی یکسره نابسامان و بی‌فراجام است.

این دانشمند مسلمان، رئیس و عضو مجامع و مؤسسات مختلفی چون اتحادیه علمای مسلمان، مجمع فقهی انجمن اسلامی العالم در مکه، مجمع سلطنتی تحقیقات اسلامی اردن، مرکز مطالعات اسلامی آکسفورد، شورای دبیران دانشگاه اسلامی جهانی اسلام آباد، سازمان دعوت اسلامی خارطوم و هیأت نظارت شرعی بر تعدادی از بانکهای اسلامی است.

وی فتاوایی را نیز مطرح کرده که هم در میان اهل سنت و هم در میان شیعیان با انتقادات شدیدی مواجه شده است که از جمله آنها می‌توان به حرمت زیارت قبور امامان و صالحان یاد کرد.

قرضاوی البته از حق دستیابی ایران به انرژی هسته‌ای دفاع کرد و بر این نکته تاکید کرد که در صورت حمله آمریکا به ایران در کنار ایران خواهد بود. شیخ قرضاوی در باب تحولات اخیر منطقه و قیام‌های عربی از ملت‌های منطقه دفاع کرد.

